

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ اَلَّا تَعْدِلُوْا ۗ عَدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی
مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه ترک عدالت بکشاند،
عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است.

سوره مائده، آیه ۸

آیات

نشریه فرهنگ اجتماع

دوستان عزیز شما می توانید برای ارتباط با ما و یا دادن آگهی از ایمیل abtabjournal@gmail.com استفاده کنید و یا با شماره تلفن ۰۹۳۸۱۹۶۰۴۹۲ تماس حاصل فرمائید. همچنین، می توانید مقالات خود را به ایمیل abtabarticle@gmail.com ارسال کنید. هر یک از شما دوستان عزیز در ایران و حتی دور از مرزهای سرزمین مادری، می توانید خبرنگار افتخاری ما باشید. مطالب شما پس از بررسی توسط کارشناسان آبتاب به نام نویسنده ی آن چاپ خواهند شد. لطفا نظرات، پیشنهادات و راهکارهای سازنده خود را از ما دریغ نفرمائید. ماهنامه آبتاب هر ماه به بهترین پیشنهادها، راهکارهای سازنده و مقالات هدیه ای به رسم یادبود اهداء خواهد کرد. از اینکه همراه و یاور ما در راه اعتلای فرهنگ کشور عزیزمان ایران هستید، صمیمانه سپاسگزاریم.

استفاده از مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

نشریه الکترونیکی آبتاب

دوره انتشار: ماهنامه

موضوع: فرهنگی-اجتماعی

زبان: فارسی

شروع انتشار: ۳۰ آذر ماه ۱۳۹۴

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: فاطمه مهسا کارآموزیان

رئیس شورای سیاست گذاری: مرتضی رجائی خراسانی

مشاور حقوقی: سید جمال موسوی

مدیر فنی: شارا سرکیسیان

طراح گرافیک و صفحه آرا: عادل خداوردی، استودیو گرافیک زیگورات

مدیر اجرایی: آذر سعیدلونیا

آدرس: تهران، شهرک غرب، خیابان گل افشان.

آدرس پایگاه خبری: www.abtaab.ir

ضریب کیفی نشریه فرهنگی اجتماعی آبتاب براساس جلسه مورخ ۳/۱۰/۹۵ معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع-رسانی برابر با ۷۳ اعلام شده است.

سخن سردبیر

فاطمه مهسا کارآموزیان

همه ی کودکان حق دارند تا در خانواده ای که آنها را دوست دارند، بطور دائمی زندگی کنند. در هر کشور قوانین خاصی برای فرزندپذیری وجود دارد. در برخی از کشورها علاوه بر زوج ها به زنان مجرد نیز اجازه داده می شود تا سرپرستی کودکی را به عهده گیرند. هرچند در جهان تعداد زنان مجردی که کودکی را به فرزندخواندگی انتخاب می کنند بیشتر از مردان است، اما فرزندپذیری در میان مردان مجرد نیز رو به افزایش است. اخیرا در ایران قانون فرزندپذیری به نحوی تغییر پیدا کرده است که این روند برای خانواده های متقاضی تسهیل شده و در کنار آن زنان مجرد نیز بتوانند طعم مادری را با پذیرفتن سرپرستی دختران بچشند. شاید در نگاه اول پذیرفتن فرزند برای یک زن به تنهایی دشوار به نظر برسد، اما این مادران می توانند با افرادی که این کار را انجام داده اند، صحبت کرده و از تجربیات آنها در امر پرورش کودک استفاده کنند. خوب است که آنها با سایر مادران مجرد در تماس باشند و با آنها صحبت کنند. مهم است که آنها قبل از قبول سرپرستی کودک شرایط زندگی خود را بررسی کنند تا اطمینان حاصل کنند که می توانند از عهده ی بزرگ کردن یک کودک برآیند. این مادران باید در نظر داشته باشند که هنگامی سر کار هستند، چه کسی از کودک آنها مراقبت می کند و یا اینکه اگر کودک به طور غیرمنتظره بیمار شد، چه کسی به مادر کمک خواهد کرد. بررسی شرایط تحصیل کودک نیز اهمیت زیادی دارد. شواهد نشان داده است که در میان زنان مجرد که خواهان فرزند هستند، افرادی که تحصیل کرده و شاغل هستند؛ موفق تر عمل کرده اند. باید گفت که به طور غریزی در وجود هر زن احساسات مادرانه وجود دارد. زوج هایی که به دنبال فرزندخواندگی هستند، بیشتر خواهان پذیرش سرپرستی نوزاد هستند، در حالیکه والدین مجرد کودکان با سن بالاتر را ترجیح می دهند و این شانس در اختیار همه کودکان قرار می گیرد که صاحب خانه و خانواده شوند. ممکن است گروهی با دیدگاه سنتی این دسته از مادران را خودخواه بدانند، چراکه ازدواج نکرده و می خواهند کودکی را بدون پدر بزرگ کنند و یا اینکه حاضر نشده اند تا فرزندشان را خودشان به دنیا بیاورند. از آن بدتر ممکن است مورد قضاوت جامعه نیز قرار بگیرند و با قضاوت های ناروا آزار ببینند. شایان ذکر است که تمایل به عشق ورزیدن و مادر شدن در همه ی زنان وجود دارد، و اغلب زنانی که برای پذیرفتن فرزند اقدام می کنند؛ زنانی توانا و شجاع هستند؛ لذا در این میان نقش رسانه ها در افزایش آگاهی های عمومی جامعه را باید پررنگ کرد تا شناخت کافی به مردم بدهند. مادران مجرد که بایستی پس از پذیرفتن کودک به فرزندخواندگی نقش جدیدی ایفا کنند، لازم است که از سوی خانواده هایشان و جامعه حمایت شوند تا بتوانند بهتر از عهده ی مسئولیت خود برآیند. با توجه به آنکه هر کودکی نیاز دارد تا با عشق و محبت در محیط خانواده رشد کند، لذا توجه و پرداختن به این موضوع اهمیت خاصی دارد.



در امر مبارزه با فساد نباید هیچ تبعیضی دیده شود!

هنوز چند ماه از آغاز رهبری آیت‌الله خامنه‌ای نگذشته بود که ایشان در دیدار با مسئولان قوه‌ی قضائیه، با تأکید بر اینکه باید مسائل کشور را «الاهم فی‌الاهم» کرد و به بااهمیت‌ترین آن‌ها پرداخت، چنین فرمودند: «الان مثلاً در جامعه، فساد و ارتشاء و جرایم ضدانقلابی و براندازی و خدعه و تزویر و جعل و امثال اینها وجود دارد. در میان این موارد، کدام از همه مهم‌تر است؟ من خیال میکنم اگر بخواهیم دنبال اهم بگردیم، همین مسئله‌ی فسادهای مالی و اخلاقی و ارتشاء و تزویر و امثال اینها، چیزهایی است که بخصوص از مردم سلب امنیت می‌کند و واقعاً در رتبه‌های بالا قرار می‌گیرند.»

۱۳۶۸/۰۶/۲۰

در امر مبارزه با فساد نباید هیچ تبعیضی دیده شود. هیچ‌کس و هیچ نهاد و دستگاهی نباید استثنا شود. هیچ شخص یا نهادی نمی‌تواند با عذر انتساب به اینجانب یا دیگر مسئولان کشور، خود را از حساب‌کشی معاف بشمارد. اگر دست مفسدان و سوءاستفاده‌کنندگان از امکانات حکومتی قطع نشود، و اگر امتیازطلبان و زیاده‌خواهان پرمدعا و انحصارجو طرد نشوند، سرمایه‌گذار و تولیدکننده و اشتغال‌طلب، همه احساس ناامنی و نومیدی خواهند کرد.

۱۳۸۰/۰۲/۱۰



طرح تساوی دیه زن و مرد در مجلس کلید خورد

رئیس فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی از آماده شدن طرحی برای تساوی دیه زن و مرد خبر داد و گفت: به زودی امضاهای این طرح جمع آوری و به هیأت رئیسه تقدیم می شود.

به گزارش خبرگزاری خانه ملت، پروانه سلحشوری اظهار داشت: برابری دیه زن و مرد یکی از مواردی است که فراکسیون زنان از ابتدای تشکیل مجلس دهم به دنبال آن بوده است. ایشان افزود: "تدوین طرح تساوی دیه زن و مرد در اواخر سال ۹۶ در این فراکسیون آغاز و پس از بررسی های کارشناسی آماده شد." وی ادامه داد: "با توجه به رویکردهای قرآنی تلاش ما این است که دیه زن و مرد مساوی شود و در این راستا با جمعی از علمای دین و متخصصان امر و همچنین شورای مشورتی فقهی و حقوقی معاونت رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده جلساتی را برگزار و مفاد این طرح را آماده کرده ایم."

سلحشوری یادآور شد: "در این شورا که به ریاست معصومه ابتکار تشکیل می شود با حضور اساتید حوزه و دانشگاه، نمایندگان مجلس طرح های با محوریت وضعیت زنان بررسی کارشناسی می شود." وی با تأکید بر این که این شورا بازوی مشورتی به حساب می آید، گفت: "هم اکنون این طرح در شورای مشورتی فقهی و حقوقی معاونت زنان ریاست جمهوری به طور همزمان در حال بررسی است و جمع آوری امضاء برای آن به زودی آغاز و به هیأت رئیسه مجلس ارائه می شود. تمام تلاش ما این است که رسیدگی به این طرح در مجلس دهم به پایان برسد تا بتوانیم به حل مشکلات زنان کمک بسزایی کنیم."

بیماری "اعتیاد به سکس" توجیه‌کننده خشونت جنسی نیست!

سازمان بهداشت جهانی "اعتیاد به سکس" را به عنوان یک بیماری به رسمیت شناخته است. این سازمان تأکید دارد که بیماری "اعتیاد به سکس" به هیچ‌وجه نمی‌تواند توجیه‌کننده خشونت جنسی باشد. ژوفری رید، کارشناس این سازمان می‌گوید: «ما هنوز شواهد کافی در اختیار نداریم که نشان دهد اعتیاد به سکس، مانند اعتیاد به الکل یا هروئین شکل می‌گیرد.»
شایان ذکر است که سازمان بهداشت جهانی در آخرین بروزرسانی طبقه‌بندی بین‌المللی بیماری‌ها، تمایل شدید به رفتار جنسی را یک "اختلال روانی" معرفی کرده و آن را به عنوان یک بیماری وارد فهرست خود کرده است.



اجرای قانون مرخصی ۹ ماهه زایمان تکلیف دستگاه‌های اجرایی است

قوانینی سبب شده تا به جهت تعهداتی که بین کارگر و کارفرماست این قانون اجرا نشود. به جهت قانونی، امکان اصلاح مرخصی برای مردان وجود ندارد اما مجلس از بُعد نظارتی خود می‌تواند اجرای کامل قانون مرخصی زایمان زنان به مدت ۹ ماه و مرخصی سه روزه مردان را به دستگاه‌ها و بخش خصوصی گوشزد کند.

قربانی در ادامه در خصوص انتقاد وزارت بهداشت و درمان به مرخصی سه روزه مردان پس از زایمان همسر، تصریح کرد: "هرچند برای مردان باید تسهیلاتی در زمان زایمان همسرشان قائل شد، زیرا نقش مردان در این مواقع بسیار پررنگ است؛ اما با توجه به ایرادات مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان این میزان مرخصی به سه روز تقلیل یافت."

«محمدحسین قربانی» نایب رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس و نماینده مردم آستانه اشرفیه، گفت: "دستگاه‌ها مکلف به اجرای قانون مرخصی زایمان زنان به مدت ۹ ماه و مرخصی سه روزه مردان پس از زایمان همسرانشان هستند. وی در خصوص عدم اجرای کامل مرخصی زایمان زنان، گفت: "مرخصی زایمان برای زنان ۹ ماه و برای همسران زنان (مردان) سه روز مورد نظر موافق مجلس بود، از این رو این قانون تصویب شده و لازم‌الاجرا است."

متأسفانه برخی دستگاه‌ها به جهت بار مالی حاضر به اجرای قانون نیستند، اما باید توجه داشت که در قانون قبل دستگاه‌ها مجاز به اجرای این قانون بودند در حالی که در قانون برنامه ششم توسعه و بودجه سال ۹۶ دستگاه‌ها مکلف به اجرای قانون مرخصی زایمان شدند. وی افزود: "بنابر تکلیف قانونی، دستگاه‌ها باید به اجرای قانون تمکین کنند، متأسفانه عدم شفافیت برخی قراردادهای وجود قراردادهای شرکتی یا ساعتی و عدم پایبندی شرکت‌های خصوصی به چنین





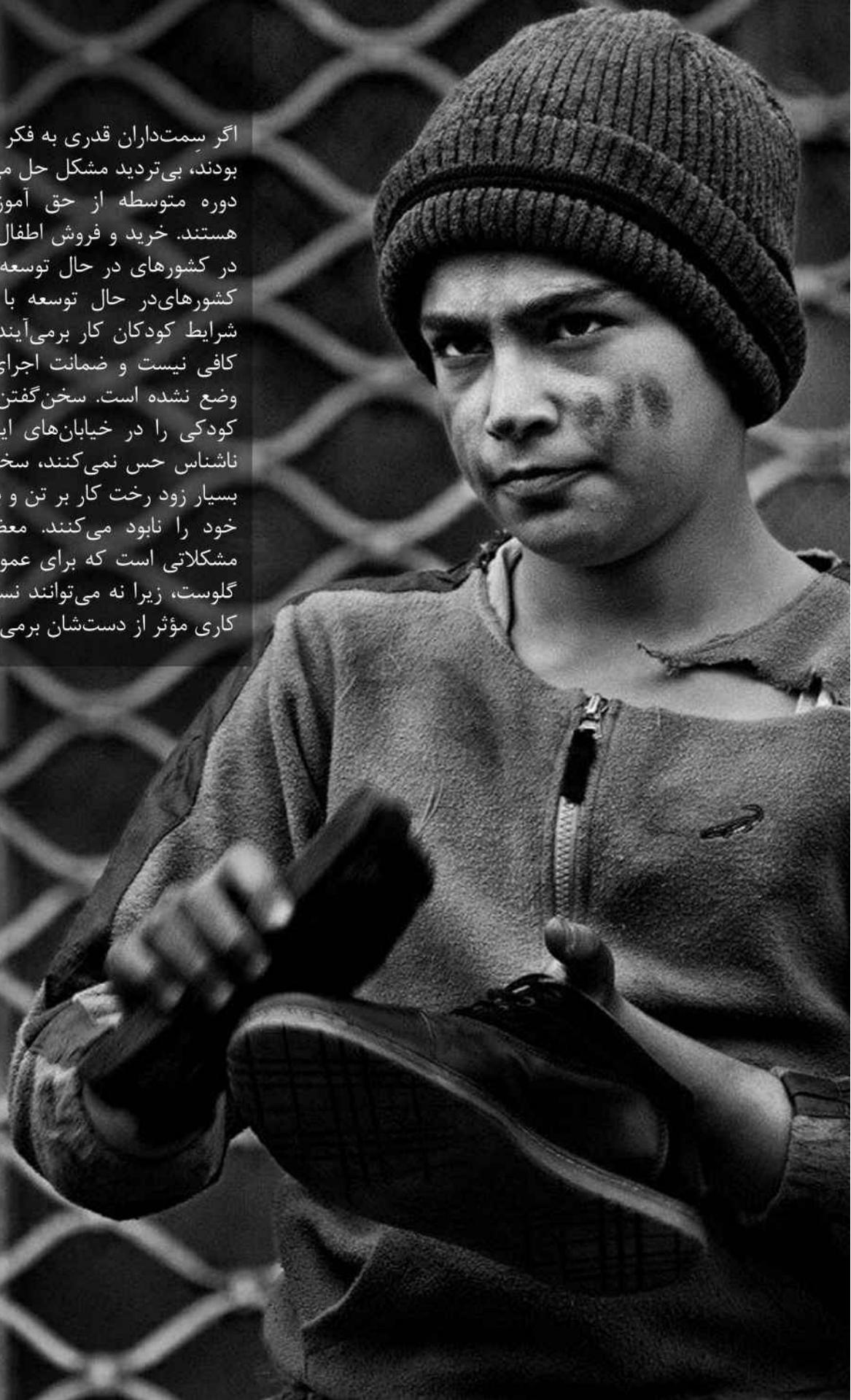
شیوع ایدز در جنوب ایران آینه دیگری از فقر

کارشناسان مرکز بهداشت شهرستان برای ثبت اطلاعات مشخصات سجلی و هویت در سامانه بهزیستی کشور مدت یکسال پاسخگو نبودند، به تازگی شبکه بهداشت شهرستان اعلام کرده که در اختیار گذاشتن آن منوط به موافقت مسئولان بالادستی استانی است. مشکلات ناشی از شیوع ایدز تنها به یک روستا در سیستان و بلوچستان ختم نمی شود. رئیس دانشگاه علوم پزشکی زاهدان می گوید: "در استان آمار مبتلایان به بیماری ایدز ۲ هزار و ۲۳۹ مورد تخمین زده شده که از این تعداد هزار مورد شناسایی شده اند." به گفته دکتر هاشمی شهری آمار مبتلایان به ایدز در کشور ۶۶ هزار و ۳۵۹ نفر برآورد شده که ۵۲ درصد از این بیماران در گروه سنی ۲۱-۳۵ سال هستند و ما تلاش داریم با تشکیل کمیته های اجرایی استانی و آموزش مهارت های زندگی و خود مراقبتی تا سال ۲۰۲۰ به اهداف سازمان جهانی بهداشت در زمینه شناسایی، درمان و کنترل این بیماری دست یابیم.

به گفته ی «حسن تاوانه»، رئیس اداره بهزیستی چابهار در منطقه مورد نظر او نزدیک به ۱۵۰۰ کارتن خواب زن و مرد حضور دارند که البته این آمار متغیر است. او در رابطه با آسیب های اجتماعی موجود در این منطقه عنوان کرده است که آمار کودکان مبتلا به اعتیاد بین ۲۰ تا ۳۰ کودک است که اکثراً از شهرستان های همجوار همچون ایرانشهر، دلگان و بزمان هستند، البته این آمار هم ثابت نیست.

رئیس اداره بهزیستی چابهار در رابطه با وجود روستایی در این منطقه که آمار نسبتاً بالایی از ابتلاء به HIV در آن وجود دارد، بیان داشت: در یکی از روستاهای این منطقه به نام «درگز» آمار ابتلاء بالای ۷۸ نفر تأیید شده است؛ البته بهتر بود این آمار از طریق مرکز بهداشت شهرستان رسماً اعلام می شد، اما شاید ملاحظه کاری آنها بدلیل توریستی بودن شهرستان و محرمانه بودن این دست اطلاعات آماری موجب شده است تا این آمار اعلام نشوند؛ آمار کلی ابتلاء به HIV در شهرستان چابهار نیز تقریباً ۳۰۰ نفر است. اداره بهزیستی برای پیشگیری از گسترش HIV در منطقه درخواست کرده

اگر سمت‌داران قدری به فکر چاره‌ای برای این بحران عظیم بودند، بی‌تردید مشکل حل می‌شد. تمام مردم ایران تا پایان دوره متوسطه از حق آموزش و پرورش رایگان برخوردار هستند. خرید و فروش اطفال با مقاصد اقتصادی و جنسی، در کشورهای در حال توسعه امری شایع است. قانونگذاران کشورهای در حال توسعه با وضع قانون، در صدد بهبود شرایط کودکان کار برمی‌آیند. موارد حمایتی در قانون کار کافی نیست و ضمانت اجرای دقیقی برای موارد حمایتی وضع نشده است. سخن‌گفتن از کودکانی که طعم شیرین کودکی را در خیابان‌های این مرزوبوم و در بین مردمی ناشناس حس نمی‌کنند، سخت و غم‌بار است. کودکانی که بسیار زود رخت کار بر تن و برای لقمه‌ای نان، حال و آینده خود را نابود می‌کنند. معضل کودکان کار از آن دست مشکلاتی است که برای عموم مردم همچون استخوانی در گلوست، زیرا نه می‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند، نه کاری مؤثر از دست‌شان برمی‌آید.



بچه های خیابان، نان آوران



ابعاد حقوقی خشونت علیه زنان با محوریت لایحه پیشنهادی منع خشونت خانگی بررسی شد: خرده جنایات‌های خاموش

غنچه قوامی

اهداف دیگر این کارزار است. در ادامه به برخی از نقاط مثبت این پیش‌نویس و همچنین فعالیت‌های کارزار مذکور اشاره خواهیم داشت.

جرمانگاری اقسام خشونت خانگی

وقتی از خشونت در جامعه ایران صحبت می‌کنیم عموماً تعاریف کلاسیک و فیزیکی آن به ذهن متبادر می‌شود. خشونت‌های غیرفیزیکی که مانند آزار و اذیت‌های جسمی قابل‌اندازه‌گیری نیستند، چندان به چشم نمی‌آیند و حتی توسط فرد خشونت‌دیده نیز به رسمیت شناخته نمی‌شوند. این در حالی است که پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که خشونت روانی و کلامی آثار عمیق‌تر و طولانی‌تری بر روی زنان دارد.

از جمله ابتکارات لایحه پیشنهادی به رسمیت شناختن انواع خشونت اعم از: جسمی، روانی، جنسی، کلامی، اقتصادی و اجتماعی در کنار خشونت جسمی است. ماده یک لایحه پیشنهادی، خشونت خانگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «هرگونه عمل آسیب‌رسانی، اعم از آزار جسمانی، روانی

لایحه پیشنهادی منع خشونت خانگی علیه زنان، که نتیجه نزدیک به سه‌سال تلاش مستمر جمعی از وکلا و فعالان مدنی است، در ۱۲ بهمن ۱۳۹۵ در کانون وکلای مرکز رونمایی شد. این پیش‌نویس در سه‌فصل تعاریف، سازوکارهای حمایت جمعی-دولتی، آیین دادرسی و سازوکارهای حمایتی قانونی-قضایی تدوین شده است. در تهیه این پیش‌نویس، مصوبات قانونی و کمپین‌های اجتماعی در حوزه مقابله با خشونت علیه زنان، در دیگر کشورها مورد بررسی و بومی‌سازی قرار گرفته است. افرادی که در راستای منع خشونت خانوادگی تلاش می‌کنند نیز برای تکمیل و به روزرسانی این قانون، بر اساس نظرات و جلب حمایت جامعه مدنی خواستار به تصویب رساندن لایحه یادشده هستند. چنانچه قانون دیگری هم ارائه شود، دربرگیرنده حمایت همه جانبه ارگان‌های دولتی مسئول باشد، رویکردی ترویجی، پیشگیرانه، ترمیمی و حمایت‌گر داشته باشد، و منافع همه زنان خشونت‌دیده (از جمله مهاجران) را به‌ویژه در زمینه ابعاد پنهان خشونت در نظر بگیرد. ثبت روایت‌ها و تجارب زیسته زنان در زمینه خشونت خانوادگی از طریق گفت‌وگوی چهره به چهره و به‌کارگیری آن در اصلاح پیش‌نویس از



جنسی، اقتصادی، اجتماعی و امثال آن و همچنین تهدید یا شروع به موارد یاد شده از طریق فعل یا ترک فعل که به دلیل جنسیت زن در یک رابطه خانوادگی و در محیط خصوصی، مجازی یا غیره رخ دهد». جرم‌انگاری جامع اقسام غیرفیزیکی خشونت، اقدامی مثبت در جهت شکل دادن به مفهوم جدیدی از خشونت در اذهان عمومی و ایجاد حساسیت نسبت به آن است. در قوانین ایران خشونت خانگی تحت یک عنوان مستقل جرم‌انگاری نشده است و تنها مجموعه‌ای از جرایم عمومی که متضمن نوعی رفتار خشونت‌آمیز اعم از: جسمانی، روانی، جنسی و کلامی علیه شریک زندگی هستند، در نظر گرفته شده است. این رفتارها (از جمله: توهین، افترا و سلب آزادی رفت و آمد، ضرب و جرح، نقص عضو و قتل و...) در قوانین کیفری به صورت عام و بدون توجه به اینکه در محیط خانه و خانواده و نسبت به شریک زندگی، فرزند یا والدین رخ دهد، جرم‌انگاری شده است.

لایحه پیشنهادی با تعیین خشونت خانگی تحت عنوان مجرمانه مستقل، قدمی رو به جلو در راستای نشان دادن اهمیت موضوع و مقابله با این‌گونه جرایم است. بسیاری موارد دیگر که در لایحه پیشنهادی، تحت عنوان خشونت خانگی تعریف شده است، طبق قوانین کیفری فعلی ایران، جرم محسوب نمی‌شوند. برقراری رابطه جنسی بدون رضایت طرف مقابل یا با فرد زیر ۱۸ سال و همچنین حاملگی افراد زیر ۱۸ سال به عنوان مصادق خشونت جنسی عنوان شده‌اند. اما طبق قانون مدنی، تجاوز شوهر به همسر جرم نبوده و شوهر حق دارد هر زمان که اراده کند بدون رضایت همسر با او رابطه جنسی برقرار کند. به‌علاوه، حداقل سن ازدواج برای دختران در قانون ایران ۱۳ سال در نظر گرفته شده اما به شرط موافقت پدر یا جد پدری و تشخیص دادگاه، بر اساس مصلحت کودک، قانون اجازه ازدواج برای کودکان زیر ۱۳

سال را نیز داده است. در لایحه پیشنهادی، محرومیت زنان از حضور در رویدادهای اجتماعی اعم از: راه‌پیمایی‌ها و اشکال متفاوت حضور در جامعه، همچون تحصیل، اشتغال، فعالیت‌های مدنی و امثال آن در ذیل خشونت‌های اجتماعی تعریف شده است. در حالی که قانون مدنی، ریاست خانواده را برعهده مرد قرار داده است و مرد می‌تواند همسر خود را از حرفه یا صنعتی که مخالف مصالح خانوادگی یا حیثیت خودش یا زنش باشد، منع کند.

تأکید بر ضرورت تأسیس خانه‌های امن کارآمد گاهی عوامل متعدد اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و قانونی، ترک‌کردن مردان خشونت‌گرا را برای بزه‌دیدگان دشوار می‌سازد. از وجه اجتماعی، قربانیان خشونت توسط خانواده و اطرافیان به سکوت و تمکین دعوت شده و در غیر این صورت با سرزنش یا احساس گناه مواجه می‌شوند، چرا که از الگوی مطلوب زنانگی که با سازش و مدارا گره خورده است؛ تخطی کرده‌اند.

گاهی نیز خشونت‌دیده از ترس از دست‌دادن حضانت فرزندان، در برابر خشونت تسلیم می‌شود. تأمین زندگی و نداشتن سرپناه نیز از وجه اقتصادی موجب تن دادن به رابطه خشونت‌آمیز است. وجوه برشمرده شرایطی ایجاد می‌کند که زنان خشونت‌دیده توانایی مقابله با این وضعیت را از دست داده و در چرخه‌ای از هراس، آسیب‌پذیری و انفعال به زیستن ادامه دهند. در بسیاری از کشورها خانه‌های امن غیردولتی که توسط سازمان‌های مردم‌نهاد تأسیس شده‌اند توانسته‌اند با رویکردی جنسیت‌محور، در آموزش و مشاوره به قربانیان خشونت، موفق عمل کنند.

مدیرکل آسیب‌های اجتماعی سازمان بهزیستی چندین‌ماه پیش از تأسیس تعدادی خانه امن در سراسر کشور خبر داد.

اما تجربه نشان داده است که خانه‌های امن دولتی، در زمینه حمایت از قربانیان خشونت چندان کارآمد نبوده‌اند. فصل دوم پیش‌نویس تدوین‌شده بر ساز و کار تأسیس و اداره خانه های امن دولتی قابل دسترسی برای تمامی زنان در سراسر کشور به همراه کلیه خدمات روان‌درمانی، حقوقی، مددکاری را به‌طور دقیق معین کرده و توانمندسازی روانی و اقتصادی خشونت‌دیده را مورد تأکید قرار داده است. این پیشنهادها می‌تواند در راستای اصلاح سیستم مدیریت و خدماتی خانه های امن، در کشور عمل کند.

طرح مسأله خشونت خانگی در عرصه عمومی

از منظر ایدئولوژی خانواده در جوامع سنتی، خشونت در خانواده مسأله‌ای خصوصی است و باید میان زن و شوهر حل و فصل شود، و نیازی به مداخله بهزیستی، پلیس و دادگاه ندارد. رجوع به دادگاه برای حل اختلافات و خشونت‌های خانگی، در تضاد با ارزش‌ها و تقدس خانواده قرار دارد و بی‌آبرویی محسوب می‌شود. نگاه مردسالار حاکم بر دستگاه قانون، خشونت فیزیکی و روانی توسط مردان را امری طبیعی تلقی می‌کند. بنابراین، گاه زنان خشونت‌دیده از طرف اطرافیان و ضابطان قضایی، به بازگشت به خانه و خانواده و تحمل وضعیت تشویق می‌شوند. فروکاستن آنچه در چارچوب خانه و خانواده رخ می‌دهد به امر شخصی، در واقع به بازتولید روابط قدرت در حوزه خصوصی منجر می‌شود. از این رو مبارزه با دیدگاهی که خشونت‌های خانگی را از دیگر جرایم خشونت بار از لحاظ درجه اهمیت متمایز می‌کند و جرایم واقع در حوزه خانگی را مسأله‌ای خصوصی می‌داند، ضروری است. البته، به چالش کشیدن دوگانه سنتی عمومی-خصوصی به معنای نفی تفاوت میان عرصه‌های خصوصی و عمومی و یا فروکاستن ارزش امر خصوصی نیست. به این معنی هم نیست که تمامی رفتارها به‌طور یکسان تابع اعمال دولتی دانسته شود.

بلکه به این معنی است که هر عملی را بالقوه انباشته از معنایی اجتماعی ببینیم. قدرت به شکل کوچک‌ترین رفتارهای سلطه‌آمیز، در نزدیک‌ترین روابط انسانی رخنه می‌کند. بنابراین، مسائل شخصی و خانوادگی نباید از مباحث جمعی و عمومی کنار گذاشته شود. هرآنچه در خانه و یا حتی اتاق خواب میان مرد و زنی می‌گذرد، از مجالس قانونگذاری و میدان‌های جنگ پدید آمده و به نوبه خود آن‌ها را پدید می‌آورد. در نتیجه، خشونت خانگی نه مسأله‌ای شخصی بلکه مسأله‌ای عمومی/سیاسی است و باید در آن مداخله کرد. پیش‌نویس لایحه منع خشونت خانگی در این راستا، تأکید ویژه‌ای بر جدی گرفته شدن نشانه‌های خشونت نه تنها از طرف مراجع و ضابطین قضایی، بلکه توسط نهادهای مختلف از جمله وزارت بهداشت نیز دارد: «وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی باید به پزشکان تحت‌نظر خود تکلیف کند که در صورت مراجعه بزه‌دیده، موارد را .

حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت به مراجع قانونی گزارش دهند تبصره: استتکاف پزشک از انجام این وظیفه ضمانت اجرای انتظامی در پی خواهد داشت». از طرف دیگر، فرهنگ مقابله با خشونت در صورتی فراگیر خواهد شد که بستری فراهم شود که قربانیان بتوانند از آنچه بر آنان گذاشته صحبت کنند. کارزار منع خشونت خانگی از طریق جمع‌آوری، ثبت و انتشار روایات خشونت، به دنبال طرح مسأله خشونت خانگی در عرصه عمومی است. گفت‌وگوی چهره‌به‌چهره، به خشونت دیدگان اعتماد به نفس می‌دهد تا داستان خود را بازگو و آن را از مرزهای خانه و خانواده به بیرون انتقال دهند و به مسأله ای عمومی بدل کنند.

فراتر از جرم‌انگاری

حامیان رویکرد برقراری عدالت کیفری، بعضاً دستیابی به حقوق قانونی و قضایی را تنها راهکار برای رسیدن به تغییرات اجتماعی به نفع گروه‌های سرکوب شده در جامعه (این مورد زنان خشونت‌دیده و یا زنان در معرض خشونت) خوانده‌اند. اما جرم‌انگاری خشونت خانگی، با وجود اهمیت بالایی که دارد، یگانه راه حل مقابله با این معضل نیست، چرا که دسترسی زنان به عدالت از طریق آگاهی‌بخشی ممکن می‌شود. مصوبات حقوقی هرگز نمی‌تواند به طور کامل با زیست روزمره تمامی اقشار یک جامعه مطابقت داشته باشد. اگرچه از قدرت نمادین قانون و تأثیر آن در فرهنگ‌سازی و ایجاد نرم‌های جدید اجتماعی نباید چشم‌پوشی کرد، جامعه مدنی نیز با آموزش و عمومی‌سازی موارد خشونت می‌تواند حول این مسأله حساسیت ایجاد کند. همگام با تلاش برای تصویب قوانین جدید، فرهنگ مقابله با خشونت را فراگیر سازد و از طریق حساسیت‌زایی عمومی بر شیوه برخورد دستگاه قضایی با موضوع خشونت خانگی نیز تأثیر بگذارد و اجرای قوانین موجود را الزام‌آور سازد. فعالیت‌های کارزار منع خشونت خانگی در این راستا اهمیت پیدا می‌کند. چرا که توجه خود را به گفت‌وگوهای میدانی با طیف‌های زیادی از خشونت دیدگان معطوف ساخته و علاوه بر تصویب قانون جامع منع خشونت خانگی، با برگزاری کارگاه‌های مقابله با خشونت خانگی، انتشار مقاله و مصاحبه در این زمینه، انتشار و توزیع دفترچه مقابله با خشونت خانگی و... هدف آموزش عمومی و درگیر کردن افکار عمومی را دنبال می‌کند.

مسأله زنان همیشه قربانی برهه حساس کنونی

شایان صارمی



استدلالی روبرو می شدیم. گویا زن و مسأله زن همیشه یک مسئله کم اهمیت و حاشیه ایست که پس از عبور از «برهه حساس کنونی» باید به آن پرداخت و هر بار از مطالبات زنان حرفی به میان آید موضوعی مهم تر برای پوشاندن و مغفول ماندن این مطالبه وجود دارد. مطالبات زنان یا شخصی و خانوادگی اند و مطرح شدنشان در جامعه صحیح نیست. زن در نظام مردسالار همیشه در سایه خانواده و وابسته به نقش همسری و مادری است و هویت مستقلی ندارد و شاهد آن نامهایی است چون معاونت زنان و خانواده، رشته مطالعات زنان و خانواده، لایحه امنیت زنان و کودکان و... و مسایل و مطالبات صرف زنان، اهمیت چندانی ندارند و صرف وقت و انرژی برای آنها پرداختن به حاشیه است و مانع از رسیدن به اهداف اصلی.

اما اگر خوب نگاه کنیم، مطالبات زنان حتی مطالبات خیلی جزئی و روزمره؛ اجزای سازنده تجربه زیسته حدود نیمی از جمعیت جامعه اند. زندگی جمعیت زیادی از جامعه از همین اجزای کوچک و خرد، همین مطالبات ساده تشکیل شده اند. این ها مطالبات یک قشر یا گروه خاص نیست. بلکه تأثیر مستقیمی که بر کیفیت زندگی زنان دارد، مطالبات غیرمستقیم تمام جامعه است. آرامش و سلامت روانی، جسمی، توسعه و پیشرفت همه جانبه جامعه و در یک کلام افزایش سطح کیفیت زندگی متأثر از همین مطالبات در ظاهر کوچک است و نادیده گرفتن این مطالبات و دغدغه ها یعنی آسیب مستقیم به حیات کل اجتماع و ضربه زدن به زندگی فردی و اجتماعی تمام افراد آن.

چندی پیش در جمعی صحبت از بحث ورود زنان به ورزشگاه ها برای تماشای مسابقات ورزشی بود. عده ای موافق و عده زیادی هم مخالف این مسأله بودند اما در میان تمام مخالفت ها که رنگ کلیشه ای داشتند صحبت ها و دلایل یکی از افراد که در ظاهر فردی ترقی خواه بود نظرم را جلب کرد که گفت: «اگر چه ورود زنان به ورزشگاه ها موضوع مهمی است، ولی در این برهه حساس کنونی ما باید به مسایل مهمتری بپردازیم فقر، بیکاری، امنیت، توسعه کشاورزی و صنعت، آلودگی هوا و ...». دوست دیگری هم می گفت: «به جای حمایت از تیم ملی چرا چنین حاشیه هایی در فضای ورزشی مطرح می کنید؟»

حمایت از ورزش و پیشگیری از حاشیه سازی های بی اهمیت استدلالی آشناست که در زمان مسابقات بین المللی شطرنج در ایران و مخالفت برخی ورزشکاران زن با داشتن حجاب اجباری از سوی برخی افراد در ظاهر حامی حضور زنان در اجتماع هم عنوان شد. پیش تر از این هم چنین استدلال هایی شنیده میشد. زمانی که به واسطه موضوع منع خروج از کشور نیلوفر اردلان (کاپیتان تیم فوتسال بانوان) توسط همسرش دغدغه حق آزادی حرکت در اذهان پرنرنگ شد باز هم عده ای گفتند که در این برهه حساس کنونی که جامعه گرفتار مسایل مهم تر و جدی تریست چرا آنقدر جنجال برای چنین موضوعی می کنید؟ برخی دیگر از خانوادگی بودن و شخصی بودن این مسایل حرف می زدند که نباید جنجالی شود. زمانی که بحث حجاب اختیاری مطرح شد، زمانی که مسئله خشونت علیه زنان با افشاکاری آزاده نامداری در فضای مجازی بیان شد، همیشه با چنین

مفتون ازدهای سلطنت

دکتر علی اکبر گرجی ازدریانی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

غیرمدرنی را به راه انداخته بودند. اگر امروز مردم ایران ناراحتند دقیقاً به خاطر این است که برخی از متملقین، متظاهرين و خائنين به جمهوری اسلامی رفتارهای طاغوتی و سلطانی دارند و مانند نظام های یکتاسالار به قواعد حاکمیت قانون (دولت قانونمدار حق بنیاد)، جمهوری گرایی و به زمامداری تن نمی دهند. اینان، قشری گرایی و خردستیزی خود را در پوششی از الاهیات سیاسی و اخلاق گرایی پنهان می کنند و بدین سان، هم دین مردم را به باد می دهند و هم جمهوریت این جهانی را، برخی از اینان را نه غم جمهور است و نه سودای اسلام.

ایرانیان در سال پنجاه و هفت طومار نظام سلطنتی را در هم پیچیدند و آرزوهای خود را در نظم جدیدی که جمهوری اسلامی نام گرفت، جستجو کردند. گرچه، مدیران نظام جدید نه، توانستند آرزوهای اسلامی مردم انقلابی را برآورده کنند، نه حق جمهوریت را چنان که شایسته است، ادا کردند، نه رفاه و توسعه آنچنانی به ارمغان آورند، نه قانون اساسی و معیارهای حکمرانی شایسته را محترم شمردند. اما هیچ کدام از اینها دلیلی برای تطهیر نظام مستبد پهلوی و دفاع از بازگشت آنها نیست. کمترین خیانت پهلوی ها مشروطه ستیزی و مشروطه سوزی آنها بود و به رغم تمسک به ظواهر مدرنیته حکمرانی یکتاسالار، شخص محور و



اینان، به دروغ مدعی استخراج شیوه های حکمرانی از متون کلاسیک هستند، در حالی که حداکثر توان این متون انعکاس پاره ای از ارزش ها و اصول است. ارزش ها و اصولی که امروزه قربانی فرمالیسم یا قشری گرایی ارباب زر و زور و تزویر شده است. از این رو، گرچه حاکمیت بالفعل را مطلقاً از آن ملت می دانم که می تواند در جهت دلخواه الهی یا غیرالاهی اعمال کند اما دفاع از نظام سلطنتی با حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و نظریه عدالت ناسازگار است. نظام سلطنتی نه تنها پیام آور صلح و وحدت و آشتی نیست، بلکه یادآور جنایت های بسیاری است که هنوز از خاطره مردم پاک نشده است. در برهوت خاورمیانه، به دلیل فقدان بسترهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، هرگونه قدرت نامسوولی در نهایت به مطلقه گرایی سوق پیدا می کند و عاقبت دست خود را به خون مردم می آلود. در زمستان سیاست ورزی حکیمانه، گروهی از شیادان به حیرانی خلق می پردازند و به لطف امواج رسانه ای، ازدهای مهلک سلطنت را در بسته ای زیبا به آنها قالب می کنند.

مارگیر اندر زمستان شدید
مار می جست ازدهایی مرده دید
مارگیر از بهر حیرانی خلق
مار گیرد اینت نادانی خلق
آدمی کوهیست چون مفتون شود
کوه اندر مار حیران چون شود

مار خوش خط و خال سلطنت چهل سالی است که خفته است. بهتر است این مار هرگز بیدار نشود. اگر بار دیگر پای ازدهای خفته سلطنت به سرزمین ایران باز شود، بی شک، بنیاد فرعونى برپا کند و نکیت دیگری به بار آورد که سوی دیگر آن پیدا نیست. ضمناً، فراموش نکنیم که بنیاد نظام سلطانی بر نابرابری و تبعیض استوار است. به چه دلیل باید یک خاندان با استناد به عواملی مانند خون، ارث و... بر کرسی قدرت بنشینند و از مواهب خون قدرت بهره مند شود و در گذار زمان سیستم کاملاً بسته ای را شکل دهد که باز کردن آن محتاج انقلابی دیگر باشد. حکمرانی امری تاریخی تجربی، عقلانی و قراردادی است که باید تک تک مردم در شکل گیری و اعمال آن نقش داشته باشند. نظام سلطانی با هیچ یک از این معیارها سازگار نیست و نظراً و عملاً نمی تواند در اعمال حق تعیین سرنوشت مؤثر واقع شود. راه رهایی ایران بازگشت صادقانه و جسورانه به اراده ملت است. راه رهایی دق الباب "حاکم واقعی"، دق الباب مدارا و دق الباب آزادی و عدالت است. راه رهایی ممتنع کردن هرگونه اختلاط قوا، نفی تمرکز صلاحیت ها، ستیز با مسوولیت گریزی، خاموش کردن تمام مارهای استبداد و مسدود کردن مسیر بازگشت آن است. راه رهایی دست شستن از بت ها، بتواره ها، ارباب بی مروت دنیا و بازگشت به خویشتن خویش است. راه رهایی دموکراتیک شدن دل ها پیش از دموکراتیک شدن حکم ها و حکومت هاست.



مروری کوتاه بر زندگینامه ی دکتر سعید رجائی خراسانی سفیر و نماینده ی دائم ایران در سازمان ملل

مرتضی رجائی خراسانی

قسمت سوم

کرد، دختران از پسران جدا شدند و گویا دلیل جداسازی مدارس دخترانه از پسرانه، نامه ای بوده است که «حاج آقا حسین قمی قدس سره» برای دولت «علی سهیلی» نوشته بود که مقارن با دومین سال سلطنت «محمد رضا شاه» بود. علت این تصمیم گیری توسط اداره آموزش و پرورش، مشکلات اخلاقی ای که در سالهای بالاتر در مدارس مختلط پیش آمده بود، عنوان شد؛ لذا براساس اخلاقیات حاکم بر جامعه مدارس دخترانه از پسرانه جدا شدند. پس از این اتفاق، والدین پدر وی را در دبستان دیگری به نام دبستان پهلوی ثبت نام کردند که در مرکز شهر کرمان قرار داشت. پدرم تعریف می کرد که عصرها هنگامی که از مدرسه به خانه برمی گشت، پدر بزرگ روی تکه کاغذی مسئله ریاضی می نوشته و به او می داده تا حل کند. در حل این مسائل نیاز بود تا از چهار عمل اصلی استفاده شود. بعضی اوقات حین حل مسائل، جر و بحث بالا می گرفت و پدر بزرگ به جای اینکه در حل مسئله کمک کند سعی می کرد تا با طرح سؤال پدر را در جهت حل مسئله راهنمایی کند و انتظار داشت که حتما پدر به جواب درست برسد و اگر نمی رسید اوقات تلخ می شد. کلاس اول، دوم و سوم دبستان به همین منوال گذشت تا در کلاس چهارم پدر تجدیدی آورد. در این زمان گویا پدر بزرگ به مدرسه می رود و با مدیر دبستان صحبت می کند و می گوید که این بچه از نظر جسمی بنیه ضعیفی دارد، آیا به او فشار بیاوریم که حتما تجدیدی ها را امتحان دهد و یا به او فرصت استراحتی بدهیم تا یک سال را مجدداً تکرار کند. آقای مدیر به پدر بزرگ گفته بود که بهتر است او را اذیت نکنند، چون چهار تجدیدی آورده و اگر به زور هم آنها را در امتحان قبول شود، سال بعد دچار مشکل می شود و می گوید که بگذارید یک سال عقب بیفتند؛ اشکالی ندارد. با این تصمیم، پدر یک سال رفوزه شد و البته، سال بعد چون تکرار درس ها بوده است؛ سال تحصیلی راحتی را گذراند و دروس را به خوبی یاد گرفت. پدر از روزهای کودکی اش به خاطر داشت که بنا به علاقه والدینش، تابستان ها به مکتب خانه می رفته است. در سیصد متری خانه باغ پدری اش، زنی به نام «فاطمه خانم» مکتب خانه داشته که او را به آنجا می فرستند. در مکتب خانه و نزد «فاطمه خانم»، پدر قرآن خواندن را یاد می گیرد، بطوریکه از حروف ابجد شروع کرد و بعد هجی کردن را یاد گرفت. پدر از همان سالی که به مدرسه رفت، یعنی شش سالگی؛ تابستان ها نیز به مکتب خانه رفت تا قرآن خواندن بیاموزد. ایشان درباره ی این تصمیم والدینش می گفت که با وجود آنکه کار خوبی بود، اما خیلی هم خوب نبود؛ چراکه قرار است کودک در تابستان بازی کند. پدر بیان می کرد که هر چند از بازی های تابستانه در دوران کودکی محروم شدم؛ اما الحمدالله قرآن را یاد گرفتم.



دکتر سعید رجائی خراسانی به سن شش سالگی رسیده بود و باید به مدرسه می رفت. سال ۱۳۲۱ هجری شمسی والدینش او را در دبستان ثبت نام کردند. در آن زمان خانواده اش در همان خانه باغ بزرگی که در حومه ی کرمان قرار داشت، زندگی می کردند. نزدیک ترین مدرسه ای که والدینش می توانستند او را در آنجا ثبت نام کنند، دو کیلومتر تا خانه فاصله داشت. می توان گفت که برای کودک خردسالی مثل او بسیار دشوار بود تا مسافت دو کیلومتر را هر روز پیاده به مدرسه برود و به خانه برگردد. وقتی پدر درباره ی آن روزها صحبت می کرد، می گفت که رفتن به مدرسه برایم کار بسیار دشواری بود. در آن زمان آنها باغبانی به نام عیسی داشتند که گاهی پدر را با الاغ به مدرسه می برد و گاهی نیز پدر بزرگ که باید به دارالوکاله می رفت او را با دوچرخه به مدرسه می رساند، اما بیشتر اوقات وی مجبور بود تا این مسیر را پیاده طی کند. از قرار مدیر دبستان فردی به نام «آقای دانش آموز» بوده است که پدر از وی به نیکی یاد می کرد. معلم های آن دبستان نیز همگی زن بودند و به گفته ی پدر، خانم معلم های خیلی با جبروتی هم بودند و با شاگردان بی هیچ گذشتی برخورد می کردند که البته کودکان آن دوران به خاطر این منش ها بسیار آزار دیدند و پدر نیز آزار کودکان و تنبیه آنان را در مدرسه به خاطر داشت و به قول ایشان بچه ها را اذیت می کردند. در آن دوره دبستان ها مختلط بودند اما بنا به سیاست جدیدی که اداره آموزش و پرورش در پیش گرفت و بخشنامه ای که ابلاغ

بعد از اینکه «حسین» پسر کوچک خانواده در حوض آب افتاد و خفه شد، پدر بزرگ خانه باغ را فروخت و خانه ای در محله ی خواجه خضر کرمان خرید. محله ی خواجه خضر از محله های قدیمی شهر کرمان بود. این خانه متعلق به یکی از اشراف ریشه دار کرمانی بود و امکانات خوبی داشت که ممکن بود هر خانه ای در منطقه شهری در آن دوران از این امکانات برخوردار نباشد، مثلاً حمام اختصاصی داشت. باید گفت که از نظر وسعت شهری، مساحت شهر کرمان در آن روزگار یک پنجم امروز بود. قیمت خانه هم خیلی گران نبود. پدر بزرگ که ما به ایشان آقا جان می گفتیم، خانه را به قیمت عادلانه از صاحبش خرید. بنا به گفته ی پدر، ساختمان خانه قدیمی بود اما معماری بسیار زیبایی داشت. برخی از اتاق هایش پله های بی نظیری داشتند که آدم دلش می خواست ساعتی بر روی آن پله ها بنشیند. از دیگر مشخصات خانه این بود که سقف های بلند گنبدی و آجر فرش داشت و دارای چندین اتاق بزرگ برای سکونت خدمه بود. در طبقه ی دوم خانه که به اصطلاح "چراغ ساختمان" به آن می گفتند، در قسمت شمالی خانه پلکانی وجود داشت که بالای آن حوض بزرگی قرار داشت. وقتی حوض را پر از آب می کردند و قائمه را برمی داشتند، فواره ای فوران می کرد و آب را چند متر بالا می برد. حوض را با دلو و چرخ آب پر می کردند. فردی بر روی چرخ می نشست و رکاب می زد و با دلو آب را از ته چاه بالا می آورد و آنرا داخل حوض می ریخت. هر دوری که چرخ می زد، حدود پنج الی شش متر دلو آب بالا می آمد. اگر کسی اشتباهی چرخ را می چرخاند و یا کارگر ماهری نبود، ممکن بود به ته چاه پرت شود. در خانه های کرمان قدیم معمولاً چاه حفر می کردند و در عمق ۲۵ متری هم معمولاً به آب می رسیدند. وقتی به آب می رسیدند باز هم دو متر چاه را عمیق تر می کردند. از این چاه ها در خانه با دلو آب می کشیدند و هر یک دو متری که خالی می شد، نصف حوضخانه پر شده بود. گاهی مسگرها با ورقه های مسی کف حوض ها را عایق بندی می کردند ولی در اکثر خانه ها با ملات این کار انجام میشد. برای نظافت چنین خانه ای همیشه نیاز به مستخدم بود، اما باید این نکته را هم در نظر گرفت که همه ی فضای خانه به نظافت روزانه نیاز نداشت. اتاق هایی که خانواده در آن سکونت داشتند، با اتاق مهمان که شاید هفته ای یکبار در آن باز می شد؛ از نظر میزان نظافت فرق داشتند. خانه ی پدری واقع در محله ی خواجه خضر، آشپزخانه ی بزرگی هم داشت که حدود ۲۵۰ متر مربع زیربنای آن بود و دو ستون زیبا وسط آشپزخانه خودنمایی می کردند. بر روی این ستون های زیبا سقف گنبدی بلندی با آجر ساخته شده بود که بسیار زیبا بود. در آشپزخانه به طور جداگانه تنور برای پختن نان و اجاق قنادی برای پختن شیرینی وجود داشت. اجاقهای دیگری هم برای طبخ غذا در آنجا دیده میشد. در ورودی آشپزخانه انباری بود که در آن هیزم نگه می داشتند.

وقتی خانواده ی رجائی خراسانی ساکن محله ی خواجه خضر شدند، پدر کلاس چهارم دبستان بود. با آنکه در محله ی خواجه خضر مدرسه ای به نام ۱۵ بهمن وجود داشت؛ اما پدر تا کلاس ششم در دبستان پهلوی ماند و همانجا درس خواند. وقتی تصدیق کلاس ششم را گرفت به دبیرستان «ایران شهر» رفت که توسط زرتشتی های کرمان اداره می شد و مدرسه ای خصوصی بود که از خانواده دانش آموزان شهریه مختصری هم دریافت می کردند. بنا به گفته ی پدر، رئیس دبیرستان مرد بسیار سلیم النفس و پرهیزگاری به نام آقای «میرزا برزو» بود که در کرمان به وی «آق میزبرزو» می گفتند. او بسیار معلم برجسته ای بود و برگردن مردم کرمان حق بسیار داشت. در شاهنامه ی فردوسی به زرتشتیان «پاکدلان» می گویند که این «آقا میرزا برزو» هم فردی پاکدل بود و وی با دقت عجیبی تلاش می کرد تا مسلمانانی را که وی در امر تربیت آنها دخیل است؛ افراد خوبی تربیت شوند و جالب این بود که به دین اسلام هم خیلی احترام می گذاشت. زرتشتیان ادب و آداب ایرانی را به خوبی رعایت می کردند و هنوز هم همینطور است. در شهر کرمان دبیرستان دخترانه ای هم به نام «کیخسرو شاهرخ» بود که آن را هم زرتشتیان اداره می کردند. پدر در پاسخ به این سؤال که چرا وی را در مدرسه ی زرتشتی ها ثبت نام کردند، دو دلیل را عنوان می کرد که یکی را ارادت زرتشتیان به پدر بزرگ می دانست بطوریکه او را مردی بسیار امین و صادق می شناختند و خود «آقا میرزا برزو» هم که رئیس دبیرستان بود، برای انجام کارهایی به پدر بزرگ وکالت داده بود که این امر سبب ایجاد رابطه ی دوستی بین آنها شده بود. دلیل دیگر این بود که دبیرستان «ایران شهر» بهترین دبیرستان شهر کرمان بود. یک سال گذشت. از آنجا که دبیرستان «ایران شهر» راهش از خانه کمی دور بود، پدر تصمیم می گیرد که به مدرسه ۱۵ بهمن برود که دیوار به دیوار خانه شان در محله ی خواجه خضر بود. بدین ترتیب، وی از کلاس هشت تا دوازده را در مدرسه ی ۱۵ بهمن گذراند.

پدر خاطره ای از دورانی که خودش دبیر مدارس کرمان بود به خاطر داشت، بدین قرار که مدرسه ای که ایشان در آن تدریس می کرده، معلم فقه نداشته است. رئیس مدرسه با آنکه هم مسلمان بود و هم لیسانس ادبیات داشت، خودش حاضر نبود که درس فقه را بردارد و تدریس کند. در آن وقت فردی به نام «آقای شاهپور سپهری» که زرتشتی بود، فقه را تدریس می کرد و جالب آن بود که این فرد با حفظ امانت شاگردانش بیاموزد. باید عنوان کرد که زرتشتیان اعیاد و جشن های ویژه ای دارند. یکی از باشکوه ترین جشن های آنان، «جشن سده» در شهر کرمان است. «جشن سده»، جشنی است که پنجاه روز به نوروز - آغاز شامگاه دهم بهمن ماه - هر سال برگزار می شود. در این روز زرتشتیان خارج از شهر توده ی بسیار بزرگی

هیزم روی هم انباشته می کردند. از آنجا که مردم با همکاری هم هیزم جمع آوری می کردند، جشن سده را جشن همبستگی مردمان می دانستند. هنگام شروع جشن روحانیون زرتشتی با انجام یک سلسله مراسم به همراه دعا و نیایش، دور توده حرکت می کردند و آن خرمن بزرگ را آتش می زدند. وقتی جشن سده در کرمان برگزار میشد، همه ی شهر برای تماشا می رفتند. در آن روز صحبت از زرتشتی یا مسلمان نبود و همه ی مردم در «جشن سده» شرکت می کردند. پدر به خاطر داشت که اولین جشن سده را همان سال اولی که در محله ی خواجه خضر ساکن شده بودند، رفته و از نزدیک نحوه برگزاری جشن را دیده بود؛ یعنی وقتی که کلاس چهارم دبستان بوده است. ایشان خاطره شان را از «جشن سده» اینگونه بازگو می کردند که اگر در آن زمان از محله ی خواجه خضر به طرف شمال حرکت می کردیم به زمین های زراعی می رسیدیم. اگر در حدود دو کیلومتر همین مسیر را ادامه می دادیم به باغ بزرگی به نام «بوداغ آباد» می رسیدیم. مالکین این باغ زرتشتی بودند و احتمالاً متعلق به موبدان بوده است. وقتی وارد باغ می شدیم باید سیصد چهارصد متر راه می رفتیم تا به توده ی هیزمی می رسیدیم که زارعین آن را فراهم آورده بودند. مراسم جشن سده در این باغ برگزار می شد. وقتی توده ی هیزم را آتش می زدند، بایستی حداقل صد و پنجاه متر از آتش فاصله می گرفتیم وگرنه به دلیل شدت حرارت دچار سوختگی می شدیم. در حال حاضر، باغ «بوداغ آباد» در داخل شهر افتاده است و حتی شهر دو سه کیلومتر از آن را هم رد کرده و توسعه یافته است. این باغ محل عبادت زرتشتیان نبود، بلکه صرفاً مکانی برای برگزاری جشن سده بوده است. زرتشتیان در کرمان آتشکده داشتند و یکی از این آتشکده ها در نزدیکی مدرسه ی ایرانشهر بود. آتشکده اتاق گنبدی بزرگی بوده است که در وسط آن آتش نگه می داشتند.

پدر در ادامه می گفت که اگر به شهرهای کرمان و یزد سفر کنید، متوجه می شوید که مردم در چند مورد سرمایه گذاری سنگینی کرده اند. یکی از این موارد «آتشکده» و دیگری «آب انبار» بوده است. اگر به زمان های قدیم برگردید و ببینید که سنگ چخماق تنها وسیله ی آتش زا بوده است که در دسترس همگان هم نبوده به اهمیت آتش پی می برید. بنابراین، نیاز بوده تا در هر شهر یک خزانه آتش باشد که مردم هر وقت نیاز داشتند از آن خزانه آتشی برای خانه شان بیاورند. مورد دیگر «آب انبار» بود. با توجه به کویری بودن این شهرها، تأمین آب شرب مردم نیاز به تهیه ی سازه های ویژه ای داشته است. آب انبارهای بزرگ تعداد زیادی پله داشتند که فرد بایستی از آنها پائین می رفت، در عمق زمین گودال بزرگی حفر شده بود و با امکانات آن روز با موادی از قبیل: ساروج و گچ بدنه ی آن گودال را محکم می کردند. گودال را از آب قنات پر می کردند و آب آشامیدنی شهر را بدین شکل تأمین می کردند. معمولاً بر روی آب

انبارها کاروانسراهای بزرگی ساخته می شد. در خود شهر کرمان چندین آب انبار بزرگ وجود دارد که برای تأمین آب شرب مردم مورد استفاده قرار می گرفته است. اغلب در هر محله یک «آب انبار» وجود داشت که اغلب جزو موقوفات بودند. در نزدیکی محله ی خواجه خضر دو آب انبار وجود داشت که یکی «آب انبار خواجه خضر» و دیگری «آب انبار ته باغ لله» بود. شایان ذکر است که صاحبان قنات افرادی ثروتمند بودند و معمولاً کارهای عام المنفعه انجام می دادند. این نوع آثار باستانی هنوز هم در کرمان وجود دارند و مردم می توانند بروند و آنها را از نزدیک ببینند.

خانواده ی دکتر سعید رجائی خراسانی در محله ی خواجه خضر زندگی کردند تا زمانی که دولت تصمیم گرفت که کوچه ها را عریض کند تا ماشین رو شوند و بعد از آن هم تصمیم گرفتند که خانه های آن محدوده را به فضای سبز تبدیل کنند، در این شرایط صاحبان خانه مجبور شدند که خانه هایشان را به دولت بفروشند؛ زیرا دولت دیگر به آن خانه ها خدماتی ارائه نمی کرد و در آخر دولت این خانه ها را به قیمت ارزان خرید. بافت شهری کرمان در آن زمان در حال تغییر بود، بطوریکه خانه های بزرگ که دارای چندین انبار برای نگهداری غله و مواد غذایی بودند، کم کم جای خود را به خانه های سیصد الی پانصد متری دادند.

در محله ی خواجه خضر مسجدی به نام مسجد خواجه خضر بود. حسینییه و بازارچه ای هم به همین نام در آن محله وجود داشت. حسینییه های قدیم معماری خاصی داشتند و در ورودی خانم ها با آقایان فرق داشت، در واقع این مکان ها دو ورودی داشتند. هر حسینییه دو حوضخانه داشت که یکی برای وضو گرفتن آقایان و دیگری برای خانم ها بود. در بازارچه میوه فروشی و سبزی فروشی و همینطور نانواپی و بقالی و عطاری وجود داشت. مردم از عطاری داروهای گیاهی تهیه می کردند و به اصطلاح داروخانه شان بود. بازارچه دارای سقف بود و معماری بسیار زیبایی داشت. خانه ی پدری از مسجد حدود سیصد متر و از بازارچه حدود صد متر فاصله داشت. در مسجد خواجه خضر مکتب خانه و یا مدرسه ای وجود نداشت و مردم صرفاً برای اقامه ی نماز به مسجد می رفتند و بعد از اتمام نماز هم در مسجد را قفل می کردند. آخوندی که مسجد را اداره می کرد، فردی به نام «موحدی» بود که تازه مسلمان بود و از دین زرتشت به اسلام گرویده بود. در آن دوران برخی از زرتشتیان به دین اسلام مشرف شده بودند. پدر به خاطر داشت که فردی به نام «بابا خداداد» در کرمان زندگی می کرده که زرتشتی بوده است. این فرد همیشه در حال ذکر و مراقبه بوده و پیشگویی های بسیار جالب و عجیبی داشته است. یکی از پیشگویی هایی که وی کرده بود، این بود که شاه می رود و سیدی می آید.

سالها بعد زمانی که پدر در دانشگاه تبریز تدریس می کرد، با فردی به نام دکتر نیشابوری آشنا شد. «آقای دکتر نیشابوری» در یکی از جلسات سخنرانی پدر شرکت کرده بود

که از همان جا با هم آشنا شده بودند. ایشان هم از زرتشتیانی بود که به اسلام گرویده بود. «آقای دکتر نیشابوری» پزشک پادگان بود و پدر همیشه می گفت که انسان بسیار درست کرداری بوده و یادآوری می کرد که زرتشتیان مردمان خوبی هستند، حتی در کرمان عده ای از آنها را می دیدم که برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد می رفتند و یا در عزاداری امام حسین (ع) شرکت می کردند و آن حضرت را بسیار دوست داشتند. پدر در دوران مسئولیتش در دانشگاه تبریز افرادی را که سخنران حرفه ای بودند، دور هم جمع کرد و گروهی را برای برگزاری جلسات سخنرانی در اقصی نقاط ایران تشکیل داد. در واقع، گروهی از اساتید دانشگاه مبلغ امام و انقلاب شده بودند و برای سخنرانی به شهرهای مختلف سفر می کردند. مسئول برنامه ریزی گروه همان «آقای دکتر نیشابوری» بود و هر جا که احتیاج به سخنران بود، ایشان بلافاصله با اعضای گروه هماهنگ می کرد و یک نفر را برای سخنرانی می فرستاد. متأسفانه، آقای دکتر نیشابوری به رحمت خدا رفته اند و پدر همیشه از ایشان به عنوان برادر عزیز یاد می کرد.

زنده یاد پدر مرجعیت را با نام آیت الله بروجردی شناخت و وقتی حضرت آیت الله به رحمت خدا رفت، به دنبال مرجعی با ویژگی های خاص بود تا ایشان را به عنوان مرجع برای خود انتخاب کند. او می گفت که من به فردی علاقه مند بودم که بینش قوی عرفانی فلسفی داشته باشد و از مرجعی که فقط فتوای های حقوقی یا عبادی بدهد خیلی خوشم نمی آمد. ایشان دلیل خاصی هم برای این دیدگاهش نداشت و صرفاً برپایه ی علاقه ی شخصی آن را عنوان می کرد، چراکه تصور می کرد که اگر کسی این معیار را داشته باشد، فتواهایش دارای پوسته ی خشک حقوقی نیستند. اینکه این جایز است، آن جایز نیست و یا این حلال است و آن حرام است اینها از نظر ایشان خیلی راضی کننده نبود بلکه دلش می خواست که مرجع تقلیدش فیلسوف و یا عارف بزرگی باشد و به همین دلیل هم به دانشکده معقول و منقول رفت. انتخاب پدر صرفاً بر پایه ی علاقه ی شخصی بود و تصور ایشان این بود که افرادی که بینش فلسفی دارند و یا جهان بینی عرفانی دارند، به اصطلاح عمیق تر و اندیشمندانه تر فکر می کنند و سخن می گویند. در اینجا، پدر از مرد شریف و بزرگواری به نام آقای «علی ایرانمنش» یاد می کرد که هم دوره ای وی در دانشکده معقول و منقول بود، البته ایشان یک سال زودتر هم فارغ التحصیل شده بود. آقای «علی ایرانمنش» همانند پدر خدمت دولتی اش را از اداره فرهنگ کرمان شروع کرده بود و یکی از دوستان نزدیک شهید باهنر بود. پدر به خاطر داشتند که روزی به همراه ایشان به عیادت شهید باهنر رفته بودند زیرا که آن بزرگوار کسالتی داشتند. بنا به گفته ی پدر آقای «علی ایرانمنش» مردی معمم، سلیم النفس و بسیار فاضل بود و بعد از انقلاب اسلامی مدیرکل آموزش و پرورش کرمان شد و اولین شهیدی بود که منافقین

دست پلید خود را به جنایت کشتن وی در کرمان آلودند. گویا روزی پدر از آقای ایرانمنش سؤال می کند که آیا شما مرجعی را با این شرایط می شناسید و ایشان به پدر پاسخ می دهد که در میان مراجع فردی هست که همه ی سجایایی که شما در نظر دارید، را دارد و درباره ی آن فیلسوف و عارف بزرگ برای پدر صحبت می کند. پدر بدون درنگ یک دل نه صد دل شیفته ی آن مرجع می شود و وی را به مرجعیت انتخاب می کند. به آن مرجع بزرگ در آن زمان «حاج آقا روح الله خمینی» می گفتند و پدر هم به واسطه ی «شهید علی ایرانمنش» مقلد «آقای خمینی» می شود. پدر بلافاصله رساله ای از «آقای خمینی» پیدا می کند و تقلید از ایشان را شروع می کند که این زمان دقیقاً اسفندماه ۱۳۳۹ بوده است. از وقایع سیاسی مهمی که در دوران کودکی پدر اتفاق افتاد، "ملی شدن صنعت نفت" بود. هرچند، در آن روزگار رسانه ها به شکل امروزی فعال نبودند و انتقال خبر سریع صورت نمی گرفت؛ اما این موضوعی نبود که مردم از آن بی خبر بمانند. پدر کلاس هفتم ابتدایی بود که ماجرای ملی شدن صنعت نفت شروع شد و بنا به گفته ی خودش این رخداد هیجان بزرگی در ایران به وجود آورد که آن را فقط می توان با انقلاب اسلامی مقایسه کرد. آن دوره مردم به خیابان ها نریختند، ولی به دلیل پیوند عاطفی و شعور و آگاهی سیاسی که نسبت به موضوع پیدا کرده بودند، مرحوم دکتر «مصدق» مسئله ملی کردن صنعت نفت را مطرح کرد و به همراه دکتر «سید حسین فاطمی» به دادگاه لاهه رفت و پیروزمندان برگشت و بدین ترتیب، عظمت سیاسی بزرگی در کشور به وجود آمد؛ منتها کشور در محاصره ی اقتصادی قرار گرفت و در اینجا دولت از مردم تقاضای کمک کرد و "قرضه ملی" را درست کردند. پدر به خوبی به خاطر داشت که همکلاسی هایش هر کدام پول توجیبی هایشان را "قرضه ملی" می خریدند تا به دولت دکتر مصدق کمک کند. در آن دوران یکی از دانشجویان دانشکده ادبیات تهران شعری بدین مضمون برای «دکتر مصدق» سروده بود که با این بیت شروع می شد:

امروز روز رجعت دکتر مصدق است

ایران قوی به شوکت دکتر مصدق است

در آن روزگار تقریباً در همه خانه ها رادیو پیدا می شد. در آن زمان بی بی سی بدین مناسبت برنامه های مضحکی می گذاشت و البته، ایرانی ها هم بلافاصله برنامه های جالبی تهیه می کردند و پخش می کردند. معمولاً جواب طنز را با طنز بهتری می دادند و اگر آنها مطلب نیشداری عنوان کرده بودند، ایرانی ها هم مطلب جالبتری با نیش برنده تری ارائه می دادند. شاید بتوان گفت که در آن دوران تمام کشور لبریز از هیجان شده بود. بعد از مدتی، دکتر «مصدق» خواسته ای را مطرح کرد و آن خواسته این بود که شاه "سلطنت" کند و نه "حکومت"، لذا باید نیروهای نظامی در اختیار دولت باشند و نه شخص شاه. طبق قانون اساسی وقت، شخص شاه از

هرگونه مسئولیتی مبرا بود و دکتر «مصدق» می گفت که شاه نباید در امور مملکت دخالت کند و ارتش را باید در اختیار دولت بگذارد. گویا برخی از ارتشی ها با خواسته ی دکتر «مصدق» مخالف نبودند، ولی به هر حال اکثر آنها با شعارهای شاهنشاهی بیشتر مأنوس بودند و یا شاید فکر می کردند که اگر در اختیار دولت قرار گیرند؛ شأن ارتش پایین می آید. در آن دوره شرایط خاصی بر کشور حکمفرما بود. زندانیانی که در زندانهای کشور بودند، به دو دسته زندانیان «سیاسی» و «غیرسیاسی» تقسیم می شدند. در آن بحبوحه به خاطر محدودیت سنگینی که بودجه کشور داشت، تعدادی از زندانیانی که جرم سنگینی نداشتند؛ آزاد کردند. از سوی دیگر دکتر «مصدق» سخنی را علیه قدرت مطلقه شاه در کشور مطرح کرده بود که به مذاق حزب توده خوش آمد و آنها از فرصت استفاده کردند و مجدداً فعال شدند. پدر به خاطر داشت که توده ای ها در خیابان ها راه افتاده بودند و علیه شاه شعار می دادند و چون حزب توده مقبولیتی بین مردم نداشت، این آشوب ها آنها را خیلی ناراحت می کرد. مردم هرگز دلشان نمی خواست که اختلافات بین شاه و دکتر مصدق کار را به جایی برسانند که حزب توده به یک قدرت سیاسی برتر در کشور تبدیل شود. در واقع، می توان گفت که حس تنفیری که مردم از توده ای ها داشتند، آنها را به همدردی با «شاه» واداشت چون توده ای ها با لحن زننده ای شعار می دادند که شاه باید برود و یا به وی فحش می دادند؛ مردم با خود فکر می کردند که عجب افرادی دارند از دکتر «مصدق» حمایت می کنند و این امر موجب شد تا منزلت سیاسی دکتر «مصدق» رو به افول بگذارد. مردم که اطلاعات سیاسی اندکی داشتند، می ترسیدند که «شاه» برود و حزب توده حاکم شود؛ به همین دلیل ورق برگشت. در این میان، افرادی هم که خیلی دلشان می خواست تا دکتر «مصدق» پیروز شود؛ دست از حمایت وی کشیدند زیرا آنها نمی خواستند که پیروزی دکتر «مصدق» منجر به پیروزی حزب توده هم بشود. توده مردم راغب نبودند که حزب توده زمام امور کشور را در دست گیرد و اگر دکتر «مصدق» جلوی افراط کاری های حزب توده را گرفته بود خیلی موفق می شد که متأسفانه این کار را نکرد. لازم به ذکر است که توده ای ها که خود را جزو روشنفکران سیاسی می دانستند، حامی دکتر «مصدق» هم نبودند بلکه فرصتی پیدا کرده بودند تا شعارهای خودشان را بدهند و اگر فرصت پیدا می کردند علیه خود مصدق هم طغیان می کردند. پدر می گفت که زمانی پیش آمد که «شاه» چند روز از کشور خارج شد و از ایران رفت، در آن موقع بسیاری از مردم بابت رفتن «شاه» ناراحت بودند و پدر به خاطر داشت که در ده «بهاء آباد» ززند، عصرها که هوا خنک می شد، روستائیان زیر درخت چنار می نشستند و با هم صحبت می کردند. تعدادی از آنها خیلی نگران خروج شاه از کشور بودند و زنی هم در این میان گریه می کرد که ما دیگر شاه نداریم، مثل اینکه حیثیت

شاکله سیاسی به هم ریخته بود و معنی اش این بود که هیچ چیز به اندازه افراط کاری های توده ای ها در برگرداندن شاه مؤثر نبود و تندروی های آنها زمینه اجتماعی برای پذیرفتن مجدد شاه را در مراجعت به ایران فراهم کرده بود. اخباری که مردم در آن زمان کسب می کردند بیشتر توسط رادیو بود. یکی از مطرح ترین روزنامه های آن دوران، روزنامه ی «باختر» دکتر سید حسین فاطمی بود ولی این روزنامه به سختی به کرمان می رسید و دسترسی به آن مشکل بود. پدر همیشه می گفت که برجسته ترین فردی که در کابینه ی دکتر «مصدق» حضور داشت، شخص دکتر «سید حسین فاطمی» بود که در نهایت جانش را هم فدای ایران کرد. روزنامه ی دیگر، روزنامه ی مرد امروز بود که توسط آقای «محمد مسعود» به چاپ می رسید که وی را ترور کردند. روزنامه ای را هم دکتر مظفر بقائی در کرمان به چاپ می رساند که خیلی معروف بود و کرمانی ها اکثراً طرفدار آن روزنامه بودند و آن را می خواندند. بنا به گفته ی پدر، مرحوم پدر بزرگ از ملی شدن صنعت نفت بسیار خوشحال بود و آن را یک واقعه ی بسیار خوب در تاریخ معاصر کشور می دانست و علاقه مند بود که دکتر «مصدق» پیروز میدان باشد. روحانیون هم در آن روز نسبت به ملی شدن نفت بی تفاوت نبودند و آیت الله کاشانی جزو نیروهای فعال در این زمینه بود.

در آن زمان وقایع را اینطور تحلیل می کردند که اگر انگلیسی ها از ایران بروند، باب مداخله ی آنها در امور داخلی کشور بسته می شود که حرف درستی هم بود؛ اما بعدها تحلیل ها فرق کرد و گفته شد که اگر دکتر «مصدق» و تیم همراهش این کار را نکرده بودند شاید برای کشور بهتر بود، زیرا به زودی قرارداد مابین ایران و انگلیس به پایان می رسید و دولت باید چند سال صبر می کرد تا انگلیسی ها خودشان بهره برداری از صنعت نفت را به ایران تحویل بدهند و ملی شدن صنعت نفت تنها موجب ایجاد یک سری هیجانات سیاسی در کشور شد و در روابط بین المللی ایران تشنج ایجاد کرد، بطوریکه ایران در اداره صنعت نفت و فروش آن مانده بود که این امر منجر به ایجاد اختلال در اقتصاد کشور هم شده بود. به مردم گفته می شد که اگر انگلیسی ها طبق قراردادشان خلع ید شده بودند، دنیا علیه ما موضع نمی گرفت. در واقع، این قبیل تحلیل ها را به خورد مردم می دادند و قرار بود که مردم اینطور فکر کنند. اما واقعیت این بود که زمانی که دکتر «مصدق» به دادگاه لاهه رفت و رأی دادگاه به نفع ایران صادر شد، انگلیسی ها فراتر از یک قرارداد در امور ایران مداخله می کردند که امری ناروا بوده است. رأی دادگاه لاهه به نفع ایران بود منتها کشور در محاصره ی اقتصادی قرار گرفت. به دلیل محاصره ی اقتصادی به بدنه ی جامعه آسیب وارد شد و باعث شد که به اولین پیشنهادی که از سوی آمریکا داده شد، از سوی ایران پاسخ مثبت داده شود و ایران مجبور به پذیرش آن باشد چون دولت دکتر

«مصدق» هم تضعیف شده بود.

پدر همیشه تأکید داشت که دکتر «مصدق» مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت را برای اینکه یک جریان سیاسی بوجود بیاورد و از آن به عنوان یک فرصت استفاده کند تا موقعیتی به دست آورد؛ مطرح نکرد. او می‌خواست صنعت نفت را ملی کند تا به کشور خدمت کند و این یک کار فرصت طلبانه‌ی سیاسی نبود. دکتر «مصدق» مطمئن بود که انگلیس در امور داخلی ما مداخله می‌کند و باز هم اطمینان داشت که آنها با بند و بست‌هایی که با دربار و شخص «شاه» انجام می‌دهند، محل انجام یک تعداد از کارهای دولت در کشور می‌شوند و این مداخله جویی‌ها استقلال سیاسی ایران را تهدید می‌کرد. دولت دکتر «مصدق» که موضع‌گیری محکمی در قبال سیاست‌های انگلیس در کشور کرده بود و منافع ملی را ارجح می‌دانست، هیچگاه از مواضع اصولی و ملی خودش عدول نکرد و با انگلیسی‌ها کنار نیامد. دکتر «مصدق» در برابر انگلیسی‌ها ایستاد و با قدرت برنامه‌اش را ادامه داد. در آن دوره گفته می‌شد که افرادی مثل «رزم‌آرا» می‌گفتند که کشوری که نمی‌تواند یک لوله بسازد و یا حتی سر آفتابه‌ای بسازد، "ملی شدن صنعت نفت" برایش زود است و باید حداقل ۱۵ سال زحمت بکشیم، کار کنیم و بعد خودمان را به لحاظ سیاسی بالا بیاوریم؛ اما واقعیت این بود که اگر ما در سال هم کار می‌کردیم، قطعاً ظرف آن مدت انگلیسی‌ها در امور داخلی کشور مداخله می‌کردند و معلوم نبود که ما بتوانیم لوله بسازیم و به اصطلاح پیشرفتی داشته باشیم. مقاومت در برابر یک نیروی مرموز و به اصطلاح مار خورده، افعی شده‌ای مثل انگلیس آن روز بسیار دشوار بود. انگلیسی‌ها در خاورمیانه از قدیم شروع به فعالیت کرده بودند که می‌توان از "امتیازنامه داری" و "کمپانی هند شرقی" نام برد، بنابراین، اینها در این منطقه کنگر خورده و لنگر انداخته بودند. اگر دولت مصدق تا اتمام مدت قرارداد هم صبر می‌کرد، انگلیسی‌ها کنار می‌رفتند؛ اما دوباره با پیشنهادی دیگر تحت عنوان مثلاً "ارائه کمک فنی" بازمی‌گشتند. دکتر «مصدق» می‌دانست که انگلیس را از هر دری بیرون کند، از پنجره بازمی‌گردد و بهترین تصمیم را گرفت. در آن زمان ملی شدن صنعت نفت اصلاً برای ایران زود نبوده است و مهم بود که "اندیشه‌ی منافع ملی" شکل بگیرد و موجب "بیداری سیاسی" مردم در کشور بشود. در واقع، این رخداد مانند زلزله‌ای کشور را تکان داد و موجب آگاه شدن توده‌ی مردم شد؛ بطوریکه همه از آن صحبت می‌کردند. پدر واقعه ملی شدن صنعت نفت را به "جنبش نو" تعبیر می‌کرد و می‌گفت که این کار برای ما بسیار اهمیت داشت و موجب ایجاد جهشی در شعور سیاسی مردم شد، بنابراین برخی از نقدهایی که در مورد دولت دکتر مصدق انجام می‌شد؛ منصفانه نبود. هرگز نمی‌شود گفت که برای ملی شدن صنعت نفت زود بود، همیشه باید بگوییم که تاریخ یک بار اتفاق می‌افتد و افرادی که آن روز با آگاهی و شعور تصمیم گرفتند که

صنعت نفت را ملی کنند به نفع توده‌ی مردم این تصمیم را گرفتند، آنها به خوبی مشکلات اقشار کم درآمد جامعه را حس می‌کردند و برای حمایت از همین افراد این تصمیم توسط دولت دکتر مصدق گرفته شد. دولت دکتر مصدق نمی‌توانست که دست روی دست بگذارد و بگوید که فعلاً زود است. و اما در پاسخ به اینکه ما به همه‌ی نتایجی که در "ملی شدن صنعت نفت" مدنظر بود دست نیافتیم، باید گفت مگر همیشه بعد از هر رخداد مهم سیاسی و یا هر انقلابی باید به تمام اهداف دست پیدا کنیم؟ یک دلیلش این است که نتایج رویداد را از قبل تعریف می‌کنند و اغلب در این کار بزرگنمایی انجام می‌گیرد. ویژگی حرکت‌های اجتماعی بزرگی مانند ملی شدن صنعت نفت این است که انسان با یک آرمان بزرگ حرکت می‌کند و به بخشی از آن آرمان دست می‌یابد، زیرا در طی یک برنامه‌ی انقلابی همه چیز برنامه‌ریزی شده و منظم نیست و به اصطلاح یک طغیان اجتماعی علیه یک جریان سیاسی رخ می‌دهد. باید گفت که آنجا که باید پوسته‌ی متحجر سیاسی شکسته شود، شکستن این پوسته خودش بزرگترین دستاورد است؛ در واقع افرادی که ارزش کار را درک نمی‌کنند و بعضی اوقات هم انجام آن کار را بی‌فایده می‌دانند و ناراضی هستند، به ارزش شکستن پوسته‌ی متحجر سیاسی در جامعه پی نبرده‌اند. اگر به وضعیت جوامعی مثل کشورهای آمریکایی و اروپایی نگاه کنید، متوجه می‌شوید که در آن کشورها هیچ انقلابی رخ نمی‌دهد. انقلاب یک حرکت جهان‌سومی است. در کشورهای پیشرفته انقلابی صورت نمی‌گیرد، بلکه فراندوم برگزار می‌شود و مردم انتخاب می‌کنند. لازم به ذکر است که انقلاب صنعتی در اروپا، انقلابی فرهنگی بوده و سیاسی نبوده است؛ لذا نباید این انقلاب و دستاوردهایش را با انقلاب‌های سیاسی مقایسه کرد. توجه داشته باشید که کلمه‌ی انقلاب به تنهایی کافی نیست، بلکه باید محتوای انقلاب را دید. وقتی در جامعه‌ای یک حرکت صنعتی سریع و توفنده‌ای به وجود می‌آید، این حرکت با خودش تحولات مهمی در تولید و درآمد سرانه به وجود می‌آورد. انقلاب کبیر فرانسه که یک انقلاب سیاسی بود، هم مشکلات خودش را داشت. اینگونه انقلاب‌ها را نباید با حرکت عظیم ملی شدن صنعت نفت در ایران مقایسه کرد، چراکه هر یک دستاوردهای خودش را داشته است. پدر در ادامه می‌گفت: "در خصوص انقلاب جمهوری اسلامی هم باید بگوییم که بعدها تاریخ آن را قضاوت می‌کند، من فکر نمی‌کنم که دستاوردهای ما از انقلاب کبیر فرانسه کمتر بوده باشد. وقتی که من سفیر و نماینده‌ی دائم ایران در سازمان ملل بودم، روزی سفیر اردن نزد من آمد. در آن زمان تمام کشورهای عربی به صدام در جنگ علیه ما کمک می‌کردند و ما فکر می‌کردیم که اینها نوکر آمریکا هستند و رادیو و تلویزیون ما هم موضوع را به همین شکل به مردم نشان می‌داد. در تنفس کوتاهی که در شورای امنیت پیش آمد، سفیر اردن به من گفت که شما فکر

نکنید ما حضرت امام خمینی (ره) را نمی شناسیم و یا دوست نداریم. ما می دانیم که او برای جهان اسلام چه کار کرده است اما ما موضع سیاسی مان را از پایتخت دریافت می کنیم و باید همان را در این شورا مطرح کنیم. این موضع گیری ربطی به منزلت امام خمینی (ره) ندارد. این صحبت مربوط به سال دوم یا سوم جنگ تحمیلی بود و من این حرف را از سفیر اردن شنیدم. این مورد و موارد مشابه نشان دهنده ی نقشی است که انقلاب اسلامی در جهان اسلام داشته است و یا در یک مورد دیگر پزشکی را می شناختم که از لبنان به آمریکای لاتین برگشته بود و به او گفته شده بود که شما کجا رفته بودید و او جواب داده بود که روزی که من به لبنان آمدم هیچ هویتی نداشتم و کسی مرا نمی شناخت اما حالا می خواهم به کشورم برگردم و بگویم که من یک مسلمانم. اینها نشان دهنده ی ابعاد یک انقلاب فکری و فرهنگی است و کوتاه نظری است اگر به فکر این باشیم که چه منفعتی برای جیب ما حاصل شد. این انقلاب نقش تعیین کننده ای در تاریخ اسلام داشت و دستاوردهایش همه متعلق به ما نیست. انقلاب جمهوری اسلامی ایران مانند انقلاب کبیر فرانسه، تأثیر جهانی در آن روز داشته است. باید بگویم که هیچ آدم با وجدانی به خودش اجازه نمی دهد که افراد بزرگ تاریخ را کوچک جلوه دهد. نقش امام خمینی (ره) و تأثیر بسیار بزرگ و جهانی انقلاب اسلامی را نمی توان نادیده گرفت، منتها رویدادهای جهانی، جهانی اند و ما نمی توانیم آنها را ملی نشان دهیم. در خصوص ملی شدن صنعت نفت هم باید گفت که این مسئله ابعاد جهانی داشته است. یکی از تأثیرات آن آغاز حرکت ملی شدن کانال سوئز در جهان عرب و توسط «جمال عبدالناصر» بود. وقتی جنگ «جمال عبدالناصر» با اسرائیل به شکست انجامید، من دقیقاً به خاطر دارم که چه موجی از جمعیت به پا خواست و چگونه عده ای اشک می ریختند. «جمال عبدالناصر» در آن روز قهرمان جهان عرب بود، زیرا پیوندهای عربی آنها را خیلی با هم متحد کرده بود و همه حداقل از نظر عاطفی از «جمال عبدالناصر» پشتیبانی می کردند، هرچند همه ی سران عرب از «جمال عبدالناصر» حمایت نکردند اما توده ی مردم در جهان عرب او را به چشم یک "قهرمان" نگاه می کردند و او را دوست داشتند. در آنجا حرکت شکوهمندی برای "ملی کردن کانال سوئز" انجام شده بود و این حرکت را می توان به خوبی با حرکت دکتر «مصدق» برای ملی شدن صنعت نفت مقایسه کرد. «عبدالناصر» مردی بسیار محبوب، مقتدر و توانا بود و کاری که برای "ملی کردن کانال سوئز" انجام داد، کاملاً هم سنگ و همپراز با "ملی کردن صنعت نفت" در ایران توسط دولت دکتر «محمد مصدق» بود و «جمال عبدالناصر» این کار را از ایران الهام گرفته بود، یعنی پیشکسوت او را باید دکتر «محمد مصدق» دانست.

پدر به خاطر داشت که در خصوص "ملی شدن صنعت نفت" گردهمایی های متعددی در شهر کرمان برگزار می شد و در

این زمان کشته شدن به ناحق سرهنگ سخایی هم در آنجا اتفاق افتاد. در دوره ی ملی شدن صنعت نفت، فرصت انتخاب برای مردم نبود و وقوع این رخداد "بیداری سیاسی" عمیقی در جامعه و بین اقشار مختلف مردم ایجاد کرد که با سالها درس خواندن و مدرسه رفتن به وجود نمی آمد. بنا به گفته ی پدر، در واقع به یکباره برقی زد و همه جا را روشن کرد و مردم بینا شدند. برخی آقایان بعد از مطرح شدن موضوع ملی شدن صنعت نفت، بنا به مثل عامیانه ای؛ سنگ بزرگ را علامت نزدن می دانستند و برخی دیگر اعتقاد داشتند که در این امر بیشتر شور دخیل بوده است تا شعور؛ اما واقعیت این است که هر حرکت انقلابی موتور محرکه ای دارد که بخشی از آن شور انقلابی است و این موضوع کاملاً طبیعی است. توجه کنید در دوران جنگ تحمیلی، برادران پاسدار به ملاقات امام خمینی (ره) می رفتند و ایشان به آن عزیزان می گفت که ای کاش من هم با شما بودم. این سخن امام (ره) تأثیر شگرفی بر روی آن عزیزان می گذاشت و فضای ملاقات ها لبریز از شور و هیجان میشد. اگر عشق مردم به حرکت انقلابی امام نبود، انقلابی رخ نمی داد؛ بنابراین باید گفت که آمیزه ای از شور و شعور در انجام کار دخیل هستند، بطوریکه محرکه ی اصلی "شور" است و راهبری جریانات برعهده ی "شعور" است و صرفاً نمی توان به شعور مطلق و یا شور مطلق اکتفا کرد. در حقیقت ستون فقرات یک حرکت اجتماعی شور است. دکتر «مصدق» قهرمان ملی کشور بود. در آن دوره آقای «فضل الله زاهدی» زمام امور را از دست دکتر «مصدق» گرفت. از آنجا که زاهدی فردی ارتشی بود، بنابراین مملکت را به دست نظامی ها دادند، حتی اگر نگوئیم آنها به کشور خیانت کردند؛ باید بگوئیم که روحیه ی نظامی اصولاً با دموکراسی خیلی سازگار نیست. وقتی مدیریت به دست نظامیان می افتد، لزوماً پایه های مشارکت مردم و حضور آنان در جامعه تضعیف می شود. پدر تأکید داشت که هیچ کاری به خلق و خوی شخصی آقای زاهدی ندارد و منظورش این نیست که وی آدم بدی بوده است، اما پدر دلش می خواسته که دکتر «مصدق» پیروز میدان باشد و هیچ کس نمی تواند خدمات شخص دکتر محمد مصدق و کابینه اش به ویژه دکتر سید حسین فاطمی وزیر امور خارجه ی بی نظیرش را نادیده بگیرد. متأسفانه، دکتر «مصدق» را در اواخر عمرش در وضعیتی می بینیم که روی تشکی خوابیده و یک پتو هم رویش انداخته اند؛ چنین آدمی دیگر کاری ازش ساخته نیست. توقع ما از یک آدم مریض باید واقع بینانه و شرافتمندانه باشد، دکتر «مصدق» بیمار شده بود و افسوس اگر پایه های دموکراسی مملکت در زمان او محکم شده بود، بیسوادی در کشور کاهش پیدا کرده بود و اگر به مردم حق انتخاب بیشتری سپرده می شد و شاه همانطور که مصدق خواسته بود، "سلطنت" می کرد و نه "حکومت"؛ وضعیت ایران رنگی دیگر پیدا می کرد. در یک کلام، هیچ تحلیلی نمی تواند این مهم را توجیه کند که برای

"ملی شدن صنعت نفت" زود بوده است و می بایست صبر می کردند، باید قاطعانه گفت که این تصمیم گیری عالی بوده است و در زمان خوبی هم به مرحله ی اجرا درآمده است. ادامه دارد.....



نقاشی تصویر خانم جان و آقا جان که توسط خانم دکتر مریم آزادپور -دختر فخری خانم- کشیده شده است.

آب هست، مرد نیست!

سخنان جنجالی دکتر کامران نماینده مردم شهرستان اصفهان در بین نمازگزاران مردم شهر ورزنه
گزارشگر: حسینعلی میراحمدی

داشتند که در جهت کمک به شهر ورزنه در سال جاری با پیگیری های صورت گرفته از وزارت راه و شهر سازی ۲۰۶ تن قیر برای بافت شهری و ۱۰۰ تن قیر برای ترمیم بافت فرسوده دریافت و تحویل شهرداری محترم خواهد شد. ایشان همچنین گفتند که از مقدار ۵ میلیارد تومان مساعدت دولتی در جهت کمک به ساماندهی زاینده رود مقدار یک میلیارد تومان به ورزنه جهت ساماندهی زاینده رود و مبارزه با "سالک" اختصاص داده شده است و همچنین مبلغ ۲۵۰ میلیون تومان کمک نقدی که در زمان آقای «خندان دل» معاون وزیر کشور که در سفر به ورزنه اختصاص داده شده بود نیز به شهرداری ورزنه به صورت چند مرحله واریز شده است. دکتر کامران در مورد کمک به مزارع ورزنه عنوان داشت تا کنون به سه مزرعه کمک شده است و متأسفانه، برای کمک مزارع دیگر بودجه ای تاکنون اختصاص داده نشده است که در صورت اختصاص بودجه که البته بنده نیز تلاش خواهم کرد این کمک ها صورت خواهد گرفت. دکتر کامران از تکمیل بیمارستان ورزنه در هفته دولت توسط معاونت وزیر بهداشت خبر داد که با توجه به فرصت کم و آماده نبودن مراحل تکمیلی بیمارستان مقرر گردید تا جلسه ای با حضور پیمانکار و دکتر حاج بابایی تشکیل شود تا مشکلات رفع شوند و همچنین بیان داشتند که استخر ورزنه طبق قول مسئول مربوطه در دهه ی فجر افتتاح خواهد شد. در پایان ایشان در خصوص مطالبه ی اخیر مردم ورزنه در خصوص پیگیری بندر خشک اذعان نمود که بخش خصوصی متقاضی این مهم بوده که از آقای شجاعی معاون عمرانی استاندار درخواست کردم تا کار گروهی متشکل از کارشناسان جهت پیگیری این موضوع وارد منطقه شوند و نتیجه را به استاندار و اینجانب نیز اعلام نمایند.

پیرو بازدید تعدادی از معاونین وزارتخانه های نیرو، کشور، جهاد کشاورزی و اطلاعات از بالادست زاینده رود و مسجل شدن سرقت آب در بالادست؛ دکتر کامران جهت ارایه گزارشی از این سفر در بین نمازگزاران شهر ورزنه حاضر شد. آقای دکتر کامران عنوان نمود که از سه وزیر جهاد کشاورزی، نیرو و کشور سؤال نمودم که چرا در مسئله آب کشاورزان ورود ننموده و از آنها دعوت نموده تا از نزدیک شاهد بارگزارى ها و برداشت ها غیرمجاز در بالادست باشند که این مهم در ۷ تیرماه محقق شد که با توجه به مطالبی که قبلاً عنوان شد برای مسئولان نیز ثابت شد که برداشت های غیر مجاز در بالادست انجام می شود که می بایستی هر چه سریعتر تدابیر لازم اتخاذ گردد و بنده بر این باور اعتقاد دارم که "آب هست ولی مردم عمل نداریم که برق چاه های غیر مجاز را قطع نماید."

دکتر کامران نماینده مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی مخالفت خود را در خصوص برداشت های غیرمجاز چه در اصفهان و چه در مناطق دیگر اعلام نموده و عنوان نمود که وزارت نیرو موظف است هر چه سریعتر برق چاه های غیرمجاز در حوضه ی زاینده رود را قطع نمایند. ایشان در خصوص خسارت مطرح شده از طرف استاندار که در جمع کشاورزان ورزنه مطرح شده عنوان داشت ما در مرحله اول پولی نمی خواهیم و خواهان حقآبه خود هستیم و اگر قرار است خسارتی داده شود بایستی به روز محاسبه گردد و اگر استاندار مواردی را قول داده کشاورزان و نمایندگان آنها در جهت محقق شدن قول های استاندار پیگیری نماید. نماینده مردم اصفهان عنوان نمود که از وزیر اطلاعات سؤال نموده چرا کشاورزان را بازخواست می کنید در صورتی که باید متخلفین در وزارت نیرو که در امر توزیع عادلانه آب درست عمل ننموده را بازخواست نمایید. ایشان در ادامه اذعان

درنگی در خرد غربی

محمد شفیعی مقدم، پژوهشگر علوم سیاسی

یونان را آنگونه که در گفتارهای دانشوران اندیشه آمده است باید نخستین خواستگاه فلسفه غربی و به طریق اولی زادبوم سنت فلسفه ورزی بشر نامید. چرا که ملزوماتی که برای سامان یابی یک سنت فلسفی به کار آمدنی است نخستین بار در قلمرو خرد یونانی قابل رهگیری است. البته در اینجا فلسفه به مثابه وجهی از تفکر و نه همه صورت های آن در نظر گرفته می شود. آموزگاران فلسفه، خرد یونانی را گستره فکری زایایی دانسته اند که توانسته با فراتر رفتن از سنت های دینی و عرفی در هر گونه و شکل آن و نیز با گسستن بند موارث فکری انباشته شده گذشتگان از دست و پای خویش - که این خود به مثابه انقلابی در اندیشه است - به افقی انسانی درغلتد که مواد و مصالح آن از عقل و حس و طبیعت مادی انسانی فراهم آمده است و البته که آسمان حس و طبیعت آدمی بر هر دو سرزمین ماده و متافیزیک محیط گردیده و فلسفه ورزی یونانی در چنین زمینه ای به سامان گشته است. شاید از همین رو است که در مواجهه با اسطوره های کهن یونانی شاهد جلوه گری خدایانی هستیم که به گونه ای روشن و آشکار شمایی نیمه انسانی یافته اند. چنان که می توان وجود صفات به کمال رسیده انسانی همچون تناوری و زیبایی و و نیز لذت جویی و خشم و آزادیخواهی در ایشان را نشانه ای از عینیت یافتگی این خدایان در فضایی انسانی و طبیعی گرفت. گذشته از این اگر چه ممکن است وجود قاعده مندی و انتظام در طرحواره ای که از سنت های اسطوره ای یونان در انداخته شده با مشاهدات نخستین میسر نشود اما مذاقه و درنگ بیشتر در این جغرافیای معرفتی ما را با سویه ها و لایه های عمیق تری از آگاهی نسبت به آن برخوردار می کند. بر این پایه دقت ژرفکاوانه تر در امکانات معرفتی یونان وجود عنصر نظم را به روشنی پیش چشم می آورد. و این آنجا نمایان گر است که خدای سرنوشت - موروس - همه چیز و همه کس حتی خدای خدایان - زئوس - را در بند اراده انتظام بخش خویش

به انقیاد در می آورد و تقدیر ازلی و ابدی خویش را تا همه ساحت ها و مساحت ها می گستراند. و این ها همه البته با شمایل پنهان و رازآلوده موروس ملازم گشته است. به هر روی وجه انسان نمایانه و ملموس اسطوره یونانی خصوصا شبه انسانی بودن خدایان تا به آنجاست که انسان با همه توانایی ها و ناتوانی ها و بخت آوری ها و نابختیریها و فزون طلبی هایش بدل به شاخصه ای مهم در منظومه اسطوره ای یونان گشته. آنچنان که هراکلس - بزرگترین قهرمان یونان - پس از مرگ به عنوان یک قهرمان و نه در ردیف خدایان به کوه آیینی و اسطوره ای المپ ورود می یابد. به این ترتیب عناصر مقوم فلسفه یونان که در این جا به اختصار شرحی بر آن رفت با داشتن خصلت گشودگی و نیز برخوردارگی از منطق روشی خود را در درون زمینه ای از نظام یافتگی باز می یابد و گویا هم از این رو است که عنصر منطق در فلسفه یونانی وجهی نمایان و پرکاربرد می یابد. و از همین جهت است که می توان باور به نظم و هنجار و قاعده مندی و نیز نقش بی بدیل انسان در شناخت و کشف این نظم وارگی و یا در نظر آوردن مطلوبیت ها و محدودیت های انسان و در محور نشانیدن او همه و همه همچون مرده ریگ سنت فلسفی یونان سراسر تاریخ غرب جز فرازهایی از آن در قرون وسطی - آن هم نه به تمامی - را ملهم و متأثر و آکنده از انبان معرفتی خویش ساخته و روش منطقی خویش را در درازنای تاریخ غرب گسترانده. آنگونه که حتی آیین الهی مسیحیت در قلمرو انسان مدارانه شناخت غربی از دیگر ادیان الهی جدا افتاده و واجد صورتی انسان گون گشته. صعود مسیح تا مرتبه خدایی هم تجسم گونگی خدای مسیحی را فرا چشم می آورد. و نهایت آنکه این همه تلاش و تکاپو و پرسش گری برای انتظام و آرایش منظومه معرفتی انسان وار و انسان مدار و انسان گونه را در چه میوه و ماحصلی می توان به نظاره نشست جز اومانیسیم؟

تأثیر کار بر حیات اجتماعی

مجید کیایی



است که گویی هر کنشی را تنها هنگامی انجام می‌دهد که برای شخص او یا حداکثر برای خانواده‌ی او سود داشته باشد. رساندن هر سود و خیری به غیر از خود و خانواده‌ی خود در یک واحد بزرگ‌تری به نام جامعه، در اولویت‌های بعدی قرار گرفته است. به گونه‌ای که خصوصاً با آمدن تکنولوژی‌های پیشرفته انسان بیش از پیش در دنیای واقعی تنها شده است و معنای همبستگی اجتماعی کمرنگ‌تر شده است. ضرورت: با رنگ و بوی فردی و شخصی گرفتن تمام مناسبات حیات اجتماعی، همبستگی اجتماعی و روح جمعی در حال ضعیف‌تر شدن است. مفاهیمی چون همشهری، هموطن، هم ولایتی امروزه کمتر دارای بار ارزشی جمعی است؛ بنابراین از این جهت که در حال خالی شدن از معنا هستند کمتر به کار می‌روند. ارزش‌های مشترک که تقویت‌کننده‌ی یک زندگی اجتماعی مناسب با طبع انسان است در حال زوال است. ضرورت این بحث از این جهت است که انسان در حیات اجتماعی معنا پیدا می‌کند، اما حیات اجتماعی توسط انسان در حال فروریخته شدن است؛ بنابراین هرآنچه که حیات اجتماعی را با تهدید مواجه می‌کند بهتر است مورد بازبینی مجدد قرار بگیرد.

انسان امروز بیش از پیش در پی کسب منافع شخصی خویش است، به گونه‌ای که همبستگی در حیات جمعی، با تهدید مواجه شده است. شخصی‌تر شدن زندگی، نمی‌تواند خود به خود و بدون علت به وجود آمده باشد. زیرا می‌دانیم انسان طبعاً موجودی اجتماعی است و زندگی‌های اولیه به صورت جمعی و قبیله‌ای بوده است. یکی از علت‌های آن می‌تواند مورد توجه قرار گرفتن مفاهیمی چون فردیت و حقوق فردی در عصر مدرن باشد، اما به نظر نمی‌رسد تنها عامل فلسفی به وجود آورنده‌ی فردیت بتواند به بازتولید فکر فردیت منجر شود. آن چیزی که هر روز در دل خود فردیت را بازتولید می‌کند تجسم فردیت در مفهوم کار کردن است. امروزه اکثر انسان‌ها به کار کردن مشغول‌اند، فعالیتی که برای ادامه‌ی حیات نوع انسان ضروری است. کار کردن از این جهت که بخش بزرگی از زمان و توان ما را در زندگی معطوف به خود می‌کند، می‌تواند بخشی از ذهنیت ما را در مواجهه با معنای زندگی شکل دهد. حال اگر کار کردن در اقتصاد سیاسی کلاسیک در تجسم بخشیدن به فردیت، پیگیری نفع شخصی تعریف شود، بعد از حدود دو قرن از این تعریف مسلط از کار، پیامدهای اجتماعی آن باید بررسی شود. از پیامدهای آن این است که بشر عصر مدرن چنان غرق در روزمرگی خویش

خدمات مشاوره‌ای تحت پوشش بیمه ایجاد کنیم

لیلا ارشد



مدیریت سازمان بهزیستی یا انجمن‌های غیردولتی ممکن است دلایل متفاوتی داشته باشد اما به هر حال، زنان بیشتر از مردان علاقه‌مند به بهبود اوضاع خانواده هستند اگرچه که مردان هم این تعلق خاطر را دارند اما به دلیل سنگینی فشار زندگی، مردان ناچارند مشکلات اقتصادی خانواده را بیرون از خانه پیگیری و حل کنند و بنابراین چنین تفاوت نگرشی ایجاد می‌شود. امروز برای قطع سوءمصرف شیشه، لازم است که فرد به مدت ۶ ماه الی یک سال مراجعه حضوری به مراکز مشاوره داشته باشد. این پیگیری، علاوه بر آنکه دشوار است، ارزان هم نیست و بسیاری خانواده‌ها به دلیل مشکلات اقتصادی این امکان را ندارند که از مشاوره‌های درمانی برای قطع وابستگی مواد صنعتی کمک بگیرند، اگر از لزوم ایجاد حمایت‌های اجتماعی روانی برای کاهش اعتیاد می‌گوییم، باید امکان ارایه مشاوره از طریق بیمه‌های پایه هم فراهم شود.

رئیس سازمان بهزیستی اعلام کرده که ۸۰ درصد تماس تلفنی با خط ملی اعتیاد و بیش از ۸۰ درصد مراجعات به مراکز مشاوره بهزیستی، مربوط به زنان بوده است. تجربه من در این سال‌ها می‌گوید که زنان نسبت به مسائل پیرامون و خانواده از حساسیت بالاتری برخوردارند و تمام این سال‌ها تلاش کردند که شرایط را بهتر کنند. من به عنوان یکی از اعضای «صدای یارا» هم می‌بینم که بیش از ۸۰ درصد تماس گیرندگان با این خط مشاوره، مادران و زنان هستند. شاید یکی از دلایل حساسیت بیشتر زنان نسبت به این مسائل، تمایل بیشتر زنان به بهبود وضعیت خانواده و جامعه است. دلیل دیگر هم می‌تواند این باشد که مردان شرقی، هنوز چندان پذیرای مشاوره تلفنی یا حضوری و قائل به تأثیر مشاوره‌ها در بهبود شرایط نیستند و به همین دلیل می‌بینیم که اغلب مراجعان کلینیک‌های مشاوره و مددکاری، زنان هستند اگرچه که مراجعات زنان به مراکز مشاوره تحت

حق نشستن، تغییر قانونی که به زنان کارگر اجازه استراحت کردن می‌دهد

ترجمه ی بنفشه جمالی



خود را با دوربین مدار بسته تحت نظر دارند. خانم «وی جی پنکوت» که رهبری اتحادیه زنان آمتو را دارد برای اولین بار ۱۸ سال پیش زمانی که معاون فروش در فروشگاه‌های بود هنگامی که یکی از مشتریان در حال انتخاب لباس ساری بود به دیوار تکیه زد، تکیه زدنی که برای او ۱۰۰ روپیه جریمه به دنبال داشت و این آغاز مبارزات زنان برای حق نشستن بود. «پنکوت» می‌گوید: زمان زیادی طول کشید تا دولت به این مسئله توجه کند. زنان سعی می‌کنند زیاد آب ننوشند چون تعداد دفعاتی که می‌توانند به دستشویی بروند محدود است. آن‌ها به عفونتهای ادراری و مشکلات کلیوی مبتلا می‌شوند. از دردهای مفصلی رنج می‌برند. در چهارم جولای کابینه ایالت «کیرالا» نسبت به اعتراضات خیابانی کارکنان فروشگاه‌ها واکنش نشان داد و اعلام کرد که قانون فعلی کار را اصلاح خواهد کرد و بر طبق اصلاحیه جدید حق نشستن فروشندگان باید توسط کارفرمایان به رسمیت شناخته شود. بر اساس قانون جدید حداقل حقوق ماهانه ده هزار روپیه برای هر هشت ساعت کاری خواهد بود. مدت زمان نشستن، زمان برای استراحت و ناهار مطابق با مدت زمان تعیین شده توسط دولت خواهد بود.

در هند زنانی که در فروشگاه‌ها کار می‌کنند عمدتاً مجاز به نشستن، تکیه زدن به دیوار و استفاده از آسانسور نیستند. زنان شاغل در مغازه‌ها اغلب دستمزد پایینی دارند، از درد و تورم پا رنج می‌برند. آن‌ها مجبورند در طول شیفت‌های کاری طولانی ۱۲-۱۴ ساعته بایستند و حق نشستن ندارند. یکی از فروشندگان مغازه‌ای که در طبقه منفی چهارم یک ساختمان واقع است، می‌گوید: ما حق استفاده از آسانسور نداریم. اغلب مشتری‌ها پول بیشتری به صاحب مغازه می‌دهند تا خریدهایشان به طبقه همکف آورده شود و ما مجبوریم در طول روز مدام پله‌ها را بالا پایین برویم. دولت اعلام کرده است که قوانین کاری خود را اصلاح می‌کند و بر اساس ماده‌ای، کارفرمایان را ملزم می‌کند تا به زنان شاغل در مغازه‌ها حق نشستن بدهند. این تغییر قانون نتیجه مبارزات اتحادیه زنان کارگر irippu samara است. اغلب فروشگاه‌ها که زنان اکثریت کارکنان آن‌ها را تشکیل می‌دهند، به کارکنان خود اجازه نشستن نمی‌دهند، حتی تکیه زدن به دیوار نیز می‌تواند مجازات به همراه داشته باشد. زمان ناهار تنها ۳۰ دقیقه است. استفاده از سرویس‌های بهداشتی بسیار محدود است. صحبت کردن با همکاران منجر به کسر حقوق می‌شود و کارفرمایان در طول روز کارکنان

آیا شما هم بیشتر اوقات بدون دلیل عصبانی می‌شوید؟ آیا اطرافیان از پرخاشگری و عصبانیت شما شاکی هستند؟ علل عصبانیت مختلف و بسیار و آستانه تحمل افراد با یکدیگر متفاوت است. در برخی مواقع که فرد دچار عصبانیت می‌شود، ممکن است فرد حس برتری نسبت به دیگران داشته، خواب کافی نداشته باشد و یا نتواند احساسات خود را کنترل کند. یکی دیگر از علت‌های عصبانیت بدون دلیل، افسردگی است که فرد مدام در حال گریه کردن بوده و در نتیجه دچار اختلال خواب و کج خلقی می‌شود. دلیل دیگر نگرانی است. افراد با دلوپسی زیاد اغلب قادر به کنترل احساسات درونی خود نیستند و قرار گرفتن این افراد در اوضاع چالشی موجب عصبانیت خواهد شد. دکتر «ریه‌کا ونگ» روانشناس اظهار کرد: بسیاری از زوجها نیز به دلیل مشکلات زناشویی عصبانی و پرخاشگر می‌شوند. از دیگر دلایلی که وی به آنها اشاره کرد ناامیدی از کمک دوست، همسر و یا افراد دیگر است.

روش‌هایی برای کاهش عصبانیت و خشم وجود دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

نشانه‌های هشداردهنده خشم زودهنگام خود را بدانید چون این مورد در افراد متفاوت است.

● احساسات خود را بدون سرزنش فرد دیگر ابراز کنید.

● در شرایط دشوار برنامه‌ریزی داشته باشید.

● در اوضاع حساس نفس‌های عمیق بکشید.

● به افکار منفی که موجب تحریک شما می‌شود بی‌اعتنا باشید.

● از دیگران کمک بخواهید.

● در زمان قرار گرفتن در اوضاعی که موجب پرخاشگری شما

می‌شود به خود زمان استراحت دهید، اگر در حال مکالمه با شخص دیگر هستید اجازه دهید وی به سخنانش ادامه دهد.

به یاد داشته باشید که احساس عصبانیت همان رفتار خشونت‌آمیز نیست. شناخت حس خشم و استفاده از آن در

درک احساسات آسیب‌پذیر کلید سلامت عاطفی است. چه بررسی‌هایی برای درمان افسردگی و اضطراب مفیدند. بررسی

ها نشان داده است که ورزش می‌تواند به اندازه دارو برای جلوگیری از افسردگی و اضطراب مفید باشد، اما بر خلاف

دارو ورزش عوارض ندارد. برخی از ورزش‌ها برای جلوگیری از افسردگی مفیدتر هستند. بیشتر محققان ورزش‌های با

شدت متوسط و هوازی را برای جلوگیری از افسردگی پیشنهاد می‌کنند. بهتر است هر جلسه ۳۰ تا ۴۰ دقیقه

ورزش کنید و این کار را چهار تا پنج بار در هفته انجام دهید. برای افرادی که اضطراب دارند ورزش‌هایی با شدت زیاد

مفیدتر هستند. نشانه‌های ورزش شدید با اضطراب یکی است و بدن به این شرایط عادت می‌کند. بار دیگری که بدن با

نشانه‌های اضطراب مواجه شود مغز آن را به نشانه‌های ورزش و سلامتی نسبت می‌دهد. پیاده روی نیز برای جلوگیری از

افسردگی و اضطراب مفید است. ۳۰ تا ۴۰ دقیقه پیاده روی چهار بار در هفته می‌تواند مؤثر باشد.

چرا بی دلیل
عصبانی می‌شویم؟
محمد رضا مهدوی | روان‌درمانگر

لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان با موافقت نمایندگان مجلس شورای تصویب شد. ماده ۱۰ این لایحه می‌گوید؛ هرکس نسبت به طفل یا نوجوان مرتکب آزار یا سوءاستفاده جنسی شود، در صورتی که مشمول مجازات حد نباشد با در نظر گرفتن شرایطی مانند وضعیت بزه‌دیده، شرایط مرتکب و آثار جرم، به ترتیب زیر مجازات می‌شود:

- آزار جنسی تماسی با عنف یا با محارم به مجازات حبس درجه پنجم؛ (۲ تا ۵ سال)
- سایر آزارهای جنسی تماسی به مجازات حبس درجه شش؛ (۶ ماه تا دو سال)
- آزار جنسی غیرتماسی با عنف یا با محارم به یکی از مجازات‌های درجه هفت؛ (۳ ماه تا ۶ ماه)
- سایر آزارهای جنسی غیرتماسی به یکی از مجازات‌های درجه هشت؛ (تا سه ماه)
- بهره‌کشی جنسی از طفل و نوجوان از طریق عرضه، در اختیار گرفتن، وادار یا اجیر نمودن برای هرزه‌نگاری یا سوء استفاده جنسی به مجازات حبس درجه پنجم؛
- در دسترس قرار دادن یا ارائه محتوا یا اثر مستهجن یا مبتذل به طفل یا نوجوان به یک یا چند مجازات درجه هشت؛
- استفاده از طفل و نوجوان برای تهیه، تولید، توزیع، تکثیر، نمایش، فروش و نگهداری آثار سمعی و بصری مستهجن یا مبتذل، حسب مورد به میانگین حداقل و حداکثر تا حداکثر مجازات مقرر در قانون مربوط؛
- واردات، صادرات، حمل، تکثیر، انتشار، عرضه، معامله یا بارگذاری محتوا یا اثر مستهجن یا مبتذل که در آنها از اطفال و نوجوانان بهره‌گیری شده و یا حمل و نگهداری آنها به یکی از مجازات‌های درجه شش؛
- برقراری ارتباط با طفل و نوجوان در فضای مجازی به منظور هرگونه آزار جنسی یا ارتباط جنسی نامشروع به یکی از مجازات‌های درجه شش.

تصویب لایحه حمایت از کودکان

دکتر مه‌ری نجات، متخصص اعصاب و روان، پژوهشگر حوزه آسیب‌های اجتماعی و مدرس دانشگاه تهران



معرفی دو کتاب مفید در حوزه ی تربیت جنسی کودکان و دانستنی های جنسی

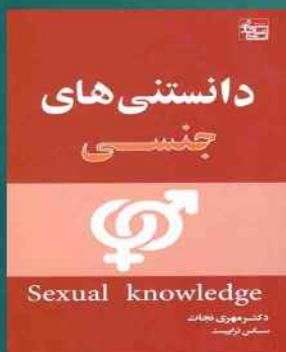
فاطمه مهسا کارآموزیان

۱- معرفی کتاب تربیت جنسی کودک و نوجوان

کتاب تربیت جنسی کودکان تألیف خانم دکتر مهری نجات، متخصص اعصاب و روان، پژوهشگر حوزه آسیب های اجتماعی و مدرس دانشگاه تهران است که در تابستان ۱۳۹۷ و توسط انتشارات اسماعیل تبار به چاپ رسیده است. در این کتاب به والدین و مربیان و درمانگر آموزش تربیت جنسی کودکان از سن ۶ ماهگی تا ۱۱ سالگی و تربیت جنسی نوجوانان از ۱۲ سالگی تا ۱۷ سالگی به صورت روان و ساده آموزش داده می شود که این آموزش ها مطابق فرهنگ ما بوده و در مورد چگونگی خواب کودک، دستشویی رفتن، حمام کردن، شناخت اندام جنسی، خودارضایی و تولد بچه جدید توضیح داده شده است. این کتاب همچنین، در مورد رفتار والدین با هم و پوشش آنها حضور کودکان، ارتباط کودکان با هم، نگهداری فرزندان توسط دیگران، تولد فرزند جدید، دوران بلوغ و روابط و مسایل جنسی مربوط به آنها و آزار جنسی به خوبی آموزش می دهد. با بکار بردن این آموزشها کودکان می توانند از خودشان حفاظت کنند تا مورد تجاوز جنسی قرار نگیرند و در بزرگسالی دچار اختلالات جنسی نشوند. خواندن این کتاب را به همه کسانی که می خواهند اطلاعات صحیح و کاربردی در مورد مسائل اختلالات جنسی داشته باشند، توصیه می کنم. این کتاب اطلاعاتی علمی در اختیار درمانگران و مشاوران حوزه جنسی و خانواده قرار می دهد.

۲- معرفی کتاب دانستنی های جنسی

کتاب دانستنی های جنسی تألیف خانم دکتر مهری نجات، متخصص اعصاب و روان، پژوهشگر حوزه آسیب های اجتماعی و مدرس دانشگاه تهران است که در تابستان ۱۳۹۷ و توسط انتشارات اسماعیل تبار به چاپ رسیده است. در این کتاب در مورد باورهای اشتباه در ارتباط زناشویی توضیح داده شده است و به زبانی ساده و روان در مورد سوالات مختلف در زمینه ارتباط جنسی و راههای ارتباط جنسی و فواید و مضرات وسایل کمکی برای ارتباط جنسی توضیح داده شده است. همچنین، در مورد علل کاهش میل جنسی و اختلال در نعوظ و انزال و اعتیاد جنسی اطلاعات مفیدی در اختیار خواننده قرار خواهد داد. از طرفی در مورد میل جنسی و ارگاسم و دردهای لگنی و ازدواج به وصال نرسیده در زنان مطالب مفید و علمی بیان شده است و نکاتی در مورد انحرافات جنسی و هم جنسگرایی و ترنسسکچوال نیز عنوان شده است. شایان ذکر است که هر فردی باید این حداقل اطلاعات جنسی را بداند تا بتواند در ارتباط جنسی خود به صمیمیت و آرامش لازم برسد. خواند این کتاب را به همه ی کسانی که می خواهند اطلاعات صحیح و کاربردی در مورد مسائل و اختلالات جنسی داشته باشند، توصیه می شود. همچنین، این کتاب اطلاعات علمی در اختیار درمانگران و مشاوران حوزه جنسی و خانواده قرار خواهد داد.



متأسفانه، عده ای از کودکان بنا به جبر روزگار مجبور به گذران زندگی در مراکز بهزیستی می باشند. اینکه نیازهای روانی، عاطفی، آموزشی، مالی و ... این کودکان چگونه برآورده می شود؛ همیشه برای دلسوزان اجتماعی و افراد ذیصلاح مورد بحث بوده است. ما نیز تصمیم گرفتیم در این شماره بطور مختصر به این موضوع بپردازیم و اینکه تسهیل در فراین و شرایط فرزندپذیری چقدر می تواند در آینده ی این کودکان تأثیر بگذارد و برای آنان مفید باشد. اصولاً بیشترین رده سنی که در بهزیستی به فرزند خواندگی پذیرفته می شوند، کودکان ۱ تا ۳ ساله هستند. اگر کودکی شانس پذیرفته شدن در خانواده ای را نداشته باشد، اصطلاحاً رسوبی نام می گیرد، به این معنی که این کودکان در بهزیستی ها رسوب می کنند و روزها را با بیهودگی و با امکانات رفاهی کم در حد برآورده شدن نیازهای اولیه مثل خوراک و پوشاک و بدون توجه به استعدادهایی که ممکن است داشته باشند؛ به شب می رسانند. بچه هایی که به لحاظ کیفی از حداقل های آموزشی برخوردارند و همیشه انگ سرراهی بودن را به دوش می کشند.

ممکن است در این میان از محبت خیرین بهره ببرند که هیچگاه نمی تواند جایگزین مهر و محبت دائمی خانواده باشد. در دوره ی تحصیل نیز معمولاً مسئولان مدارس با نگاه متفاوت و ترحم آمیزی که به کودکان دارند، معمولاً در مقطع دبیرستان درس را رها می کنند. حالا نوجوانانی که اغلب نه

تحصیلاتشان را به پایان رسانده اند و نه حرفه ی خاصی را آموخته اند، باید بدون آمادگی و هیچ تکیه گاهی در ۱۸ سالگی یک زندگی مستقل را شروع کنند. البته، بارها اعلام شده که اجباری برای ترخیص در ۱۸ سالگی نیست، ولی معمولاً به دلیل کمبود بودجه در همین سن عذر بچه ها خواسته می شود. از طرفی حمایت مالی که از طرف بهزیستی برای شروع زندگی مستقل داده می شود بسیار ناچیز است. همچنین، اکثر این نوجوانان اعتماد به نفس و خودباوری لازم برای شروع زندگی مستقل را ندارند و پس از خروج از بهزیستی ضربه های روانی و عاطفی بیشتری متحمل می شوند.

مثلاً یکی از قوانین تازه وضع شده واگذاری فرزند دختر به زنان مجرد است که در این قانون هم زنانی که شرایط ازدواج ندارند، طعم مادر شدن را می چشند و هم کودکان بیشتری تحت حمایت مالی و عاطفی قرار می گیرند. همچنین، در گذشته تأکید بر وضع مالی درخواست کننده بیشتر بود اما امروزه به زوج هایی با وضعیت مالی متوسط که صلاحیت نگهداری از کودک را داشته باشند نیز فرزند تعلق می گیرد. امید است با فرهنگ سازی و آموزش شاهد هرچه کمتر شدن تعداد کودکان بی سرپرست و بد سرپرست باشیم، همچنین با تسهیل شرایط خانواده های بیشتری را تشویق به فرزندپذیری بکنیم.

چشیدن طعم والدین شدن یا فرزندپذیری

نیالا وفائیان، فعال اجتماعی



ره آوردهای سفر ارمنستان

گفتگوی آبتاب با سجاد کرمی نامیوندی - کارشناس مجری برنامه های تخصصی سواد رسانه ای رادیو گفتگو و رادیو فرهنگ صدای جمهوری اسلامی ایران، دبیر کارگروه کسب و کارهای نو انجمن سواد رسانه ای ایران، همکار گروه تألیف کتاب تفکر و سواد رسانه ای وزارت آموزش و پرورش، قائم مقام کارگروه آموزش سواد رسانه ای دبیرخانه دائمی سواد رسانه ای و مسئولیت اجتماعی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه در خصوص برگزاری نمایشگاه رسانه های دیجیتال در ارمنستان

در خصوص فرهنگ ازدواج هم باید بگویم که ضمن صحبتی که با چندین بانو داشتیم، به من گفتند که هیچکدام تمایلی به ازدواج ندارند، زیرا مردان در ارمنستان خیلی به ازدواج شان پایبند نیستند و این احتمال وجود دارد که به راحتی زن و فرزند خود را رها کنند. متقابلاً، زنان جوان ارمنستان هم به دنبال تفریحاتی بودند که در فرهنگ ما پسندیده نیست. در مجموع برداشت من این بود که مردم ارمنستان عموماً به تفریح خیلی اهمیت می دهند و بیشتر وقت خود را به تفریح می گذرانند. نکته خوبی که توجه مرا در این سفر به خود جلب کرد این بود که مردم به رعایت نظافت شهر به طور جدی اهمیت می دادند و هیچ کس، حتی یک فیلتر سیگار روی زمین نمی انداخت و اگر کسی این کار را انجام می داد از سوی دیگران به وی تذکر داده می شد و این موضوع در مورد رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی نیز بسیار صادق بود و عابران پیاده حتماً از روی خطوط عابر پیاده از عرض خیابان عبور می کردند و باز هم اگر کسی رعایت نمی کرد از سوی خود مردم به وی تذکر داده می شد که البته اگر پلیس متوجه می شد، حتماً فرد عابر جریمه می شد. در مجموع می توان گفت که ارمنستان کشوری زیباست. برای مسافران ایرانی با توجه به تغییراتی که اخیراً در نرخ ارز به وجود آمده بود، هزینه ی سفر افزایش پیدا کرده بود.

دکتر سجاد نامیوندی طی گفتگویی تلفنی با ماهنامه ی آبتاب، ره آورد سفر خود به ارمنستان را اینگونه بازگو کرد که با توجه به اینکه در سفرهای کاری و پژوهشی ام، علاوه بر مسئولیتی که به عهده دارم؛ سعی می کنم تا به فضای اجتماعی و فرهنگ مردم آن منطقه نیز توجه داشته باشم لذا علاوه بر دیدارهایی که با مسئولین کشور ارمنستان داشتم به گردش در پایتخت ارمنستان ایروان- نیز پرداختم. اگر بخواهم در مورد فرهنگ مردم ارمنستان صحبت کنم، نیاز است که به فرهنگ کار در آن منطقه و اینکه جوان های ارمنستان چگونه زندگی خود را اداره می کنند؛ اشاره داشته باشم. آنچه که من متوجه شدم این بود که مردم ارمنستان افرادی بسیار جدی هستند و حین رانندگی این جدیت به عصبانیت هم تبدیل می شود و در این خصوص افرادی کم حوصله و کم طاقت دیده می شدند که دلایل آن بایستی در جای خود بررسی شود. در خصوص فرهنگ کار در جامعه شان، آنچه که مشهود بود؛ آمار زنان شاغل نسبت به مردان شاغل بیشتر بود و زنان در جامعه حضور فعال تری نسبت به مردان داشتند. جالب است که بدانید در ارمنستان کارهای یدی که بیشتر توسط آقایان انجام می شود، را بانوان انجام می دهند. آنچه که از صحبت های مردم منطقه متوجه شدم، این بود که آقایان بیشتر تمایل دارند که وقت خود را به تفریح و خوشگذرانی بگذرانند؛ لذا مسئولیت ها بیشتر بر عهده ی زنان جامعه می باشد.



به طور کلی، قیمت اجناس در ارمنستان نسبت به ایران بسیار بالا بود ولی نرخ مواد غذایی پایین تر بود. ناراحت کننده بود که وقتی ایرانیان به رستوران های ایرانی مراجعه می کردند، صاحبان رستوران ها از ایرانی ها هزینه بیشتری نسبت به سایرین دریافت می کردند و به نوعی رعایت هموطنان خود را نمی کردند. باز هم متأسفانه در ارمنستان جوانان ایرانی ای را دیدم که افرادی توانمند هم بودند ولی برای کار دلالتی به ارمنستان آمده بودند و مسافرتی ایرانی را جذب مکان هایی می کردند که در فرهنگ ما جایی ندارد و عنوان هم می کردند که درآمد خوبی دارند و لازم است که این معضل ریشه یابی شود. از کارهای فرهنگی خوب سفارت ایران، برگزاری کلاسهای فارسی بود که افراد بسیاری در رده های سنی مختلف در آن شرکت می کردند. همچنین به دانشجویانی که برای تحصیل به ارمنستان می روند توصیه می کنم که با توجه به حضور پر رنگی که سفارت ایران در ارمنستان دارد با آن به خوبی تعامل برقرار کنند تا بتوانند از کمک سفارت استفاده کرده و دوران راحت تری را در ارمنستان بگذرانند.

اما در بعد کاری سفر باید بگویم که با توجه به اینکه تخصص من مدیریت رسانه است، بازدید از شبکه تلویزیون دولتی ارمنستان یا همان Channel ۱ برایم بسیار جذاب بود. در این جلسه صحبت های خوبی بین گروه ما با معاونین و مدیر شبکه ملی مبنی بر اینکه می توانیم همکاری های فرهنگی دو جانبه ی خوبی با یکدیگر داشته باشیم، تبادل شد. منتها مقامات ارمنستانی اشاره می کردند که این دو کشور از نظر فرهنگی تفاوت هایی دارند و ممکن است این تفاوت ها برای طرفین چالش برانگیز باشند. طی آن جلسه، مسئولین شبکه تلویزیونی به این نکته اشاره کردند که آنها برای اینکه زیر نظر اتحادیه ی اروپا فعالیت می کنند؛ لذا بایستی هفت پارامتر را رعایت کنند که دو تا از این پارامترها شامل دایورسیتی یا (تنوع) و پلورالیسم یا (تکثر گرایی) است که لازم است شبکه ملی تلویزیون ارمنستان در اجرای سیاست های خود به آنها توجه داشته باشد و فرهنگ های مختلف را مد نظر قرار دهد. سؤالی که من در آن جلسه مطرح کردم این بود که در ارمنستان مردم بیشتر از چه شبکه ی اجتماعی استفاده می کنند و پاسخ این بود که فیسبوک بیشترین استفاده را در میان مردم دارد و در ایجاد تغییراتی که در همین اواخر در ارمنستان رخ داده، نقش شبکه های اجتماعی خیلی پر رنگ بوده است. توجه داشته باشید که در سال ۲۰۱۵ میلادی ارمنستان دارای حکومتی با ریاست جمهور بوده است و رئیس جمهور وقت تلاش می کند تا حکومت را

پارلمانی نماید تا خودش بتواند به عنوان نخست وزیر به فعالیت ادامه دهد، زیرا دوره ی ریاست جمهوری اش به اتمام رسیده بود. وی ابتدا عنوان می کند که تصمیم ندارد تا کاندیدای نخست وزیر شود و با این ترفند حکومت به پارلمانی تغییر پیدا می کند و بعد از اینکه حکومت پارلمانی شد؛ او کاندید شده و به عنوان نخست وزیر ارمنستان انتخاب می شود. این امر موجب ایجاد نارضایتی هایی در بطن جامعه ی ارمنستان شده بود که تا سال ۲۰۱۸ ادامه داشته است. پس از آن فردی که هم روزنامه نگار و هم نماینده ی مجلس بوده است با حمایت مردم زمینه های ایجاد حرکتی مثبت در جامعه ی ارمنستان به وجود می آورد و مردم از وی حمایت کرده و به او رأی می دهند. این فرد به عنوان نخست وزیر ارمنستان انتخاب می شود و در حال حاضر مردم از وضعیت موجود در کشورشان رضایت داشتند. باید بگویم که مردم ارمنستان نخست وزیر فعلی را دوست دارند و او را به عنوان فردی پاکدست می شناسند و می گویند که دست وی به هیچ فسادی آلوده نیست.

با وجود ایجاد تغییرات جدید در جامعه ی ارمنستان، مقامات شبکه ملی تلویزیون از سوی آنان مطرح شد که در شرایط فعلی فضای کار تلویزیون بسیار باز شده است و آنها از چارچوب محدودیت های گذشته خارج شده اند. مبحث دیگری که در این جلسه مطرح شد، در خصوص صنعت گردشگری بود. مقامات ارمنستانی گفتند که آنها بسیار علاقه مند هستند تا مردم ارمنستان نقاط دیدنی و آثار باستانی ایران را بشناسند و تعاملاتی در این زمینه بین دو کشور به وجود آید، به نحوی که امکان ترویج صنعت توریسم به خوبی ایجاد شود. متأسفانه باید بیان کرد که شاید رسانه های ما در معرفی ایران به خوبی عمل نکرده اند که این کاستی از دید آنها نمایان است. مقامات تلویزیون ملی ارمنستان راغب بودند تا در این زمینه بین دو کشور ارتباط برقرار شود و عنوان کردند که می توانند گروهی از ارمنستان را برای بازدید نقاط دیدنی به ایران بفرستند تا آنها را از نزدیک ببینند و فیلم تهیه کنند و آن مکان ها را با توجه به فرهنگ مردم ارمنستان به آنها معرفی کنند تا صنعت گردشگری رونق پیدا کرده و مردم ارمنستان هم به ایران سفر کنند. شایان ذکر است که ایرانی ها به ارمنستان بسیار سفر می کنند و عمدتاً این سفرها تفریحی است. دیدار دیگری که در این سفر انجام شد، دیدار با جناب آقای «حیدری» رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در ارمنستان بود.



در این جلسه در خصوص صنعت گردشگری گفتگوهای خوبی صورت گرفت و قرار شد تا تعاملات خوبی بین دو کشور در این زمینه برقرار شود. مبحث دیگری که در این جلسه به آن پرداخته شد، موضوع تبادل دانشجو بین دو کشور بود. متأسفانه، با آنکه دانشگاههای ایران (پایتخت ارمنستان) از نظر رتبه بندی در سطح پایین تری نسبت به دانشگاه تهران قرار داشتند؛ اما باز هم افرادی برای ادامه ی تحصیل به ارمنستان می روند که باید این موضوع از بعد تخصصی بررسی شود. اما صحبت این بود که زمینه ای فراهم شود تا دانشجویان دو کشور بتوانند به راحتی در دانشگاه کشور دیگر به تحصیل ادامه دهند که وقوع این امر نیازمند امضاء تفاهم نامه فرهنگی از جانب دو کشور است که نسبت به آن ابراز تمایل صورت گرفت. در این سفر با رئیس دانشگاه پیام نور ارمنستان هم دیدار صورت گرفت که ضمن آن متوجه شدم که در حال حاضر در این دانشگاه رشته های خوبی برای آموزش دانشجو وجود دارد و ریاست محترم دانشگاه این طور بیان کردند که سیاست دانشگاه بر این است که دانشجویان ایرانی برای تحصیل به این دانشگاه بیایند و برای رفاه بیشتر از ارز دولتی هم استفاده کنند. وی همچنین از اساتید ایرانی برای تدریس در این دانشگاه دعوت کرد. طی گفتگوهایی که در این جلسه صورت گرفت، متوجه شدم که دانشگاه پیام نور واقع در ارمنستان؛ برنامه خاصی در حوزه گردشگری طراحی کرده است که با اجرای آن بتواند در این زمینه تعاملات مورد نیاز بین دو کشور ایران و ارمنستان را برقرار کند و همچنین، مطرح شد که برای انجام این کار بودجه هم در نظر گرفته شده است.

اما اگر بخواهیم در مورد نمایشگاه رسانه های دیجیتال که از اول تیرماه به مدت چهار روز در ارمنستان برگزار شد و همینطور در خصوص دستاوردها و چالش های مربوط به آن

صحبت کنیم، باید بگویم که در این نمایشگاه صرفاً شرکت های داخلی حضور داشتند و به عبارتی دیگر نمایشگاه بین المللی نبود؛ زیرا کشورهای خارجی در آن حضور نداشتند. در اینجا شرکت های داخلی دستاوردهای خودشان را به معرض نمایش گذاشتند و توانستند قراردادهای خوبی هم با شرکت های ارمنستانی به امضاء برسانند. در این نمایشگاه، مشتری مستقیماً برای دریافت خدمات مراجعه نمی کرد، بلکه شرکت های ارمنستانی برای عقد قرارداد با شرکت های ایرانی در آنجا حضور یافته بودند که طی برگزاری این نمایشگاه چندین قرارداد بین شرکت های ایرانی و ارمنستانی بسته شد و در مجموع دستاوردهای خوبی برای طرفین شرکت کننده داشت. لازم می دانم که در اینجا به این نکته اشاره کنم که متأسفانه سازمان هایی که در کشور ما باید برای برپایی این قبیل نمایشگاهها مجوزهای مربوطه را صادر کنند، هیچگونه سختیتی با هم ندارند و به صورت جزیره ای عمل می کنند. به عنوان مثال برای برپایی نمایشگاه رسانه های دیجیتال در ارمنستان، سفارت ایران به آنها گفته بود که باید مجوزتان را از سازمان توسعه و تجارت اخذ کنید که آن سازمان هم به مسئولین برپایی نمایشگاه مجوز نداده بود و این امر موجب شده بود تا این نمایشگاه شکل رسمی به خود نگیرد و حتی به علت ندادن مجوز تعطیل شدن نمایشگاه هم مطرح بود که حضور نمایندگان سفارت جمهوری اسلامی ایران در نمایشگاه کمک کرد تا این بحث خاتمه پیدا کند و نمایشگاه شکل جدی تری به خود گیرد. متأسفانه، باید گفت که متولی اخذ مجوز برای اینگونه نمایشگاهها مشخص نیست به طوریکه برای اخذ مجوز چند دستگی وجود دارد و نهاد مشخصی تعریف نشده است که همین مهم سبب ایجاد مشکلات عدیده ای شده که امیدوارم این مشکل با مدیریت صحیح در آینده مرتفع گردد.



تناسب رفتاری

آرزو مظلوم ساکی - کارشناس مدیریت امور فرهنگی

علامه دهر بودن، فرار از نظم و برنامه، لجبازی و انتقام جویی، تجاوز به حقوق دیگری، کودک آزاری، کج دار و مریض رفتار کردن در برابر هر نوع نظم قانونی و اطاعت کورکورانه از هر نوع قلدری و زورگویی و دروغ گویی؛ و جالب اینجاست که این مطالب را همه با آب و تاب می گوئیم و از دروغ ناله سر می دهیم ولی هیچگاه به فکر نیستیم که اعمال خودمان را ارزیابی کنیم و در این بین تعارفات یومیه را نیز نباید از نظر دور داشت. چنانچه توسعه را تنها در چارچوب ساختمانهای چندین طبقه و یا تبدیل کشاورزی سنتی به صنعتی بدانیم و به فکر توسعه ی نظام فرهنگی و چگونگی طرز رفتار و ارتباطات با همنوع خودمان را ندانیم، پیشرفتی در زمینه فرهنگ معنوی و یا غیرمادی نخواهیم داشت و تنها شاهد فرهنگ مادی خواهیم بود.

سخن کوتاه آنکه توسعه، زمانی موفق است که جنبه های مختلف آن (اعتقادی، اقتصادی، تربیتی، آموزشی، بهداشتی، فنی، رفاهی و تفریحی) با یکدیگر متناسب و هماهنگ باشند و توسعه را می توان برای جامعه ای مفید دانست که در سایه ی آن فرهنگ جامعه از نظر اخلاقی با جنبه های ارزشی و انسانی مرتبط است. رعایت حقوق شهروندی جزء ابتدایی ترین مواردی است که افراد می توانند به واسطه آن با یکدیگر به تعامل برسند. مادامی که به احترام متقابل، گذشت متقابل و فهم متقابل دست نیابیم همچنان با وجود مدرنیته بودن و صنعتی بودن زندگی شهری، عقب مانده ایم. این بحثی نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت بطوریکه جامعه شناسان، مردم شناسان و فرهنگ نویسان هر کدام تئوری های بی شماری در رابطه با مسائل فرهنگی داده اند. اما نکته مهم آن است که جوامعی که علاقمند به حفظ و نگهداری «هویت فرهنگی» خود هستند، در حفظ و نگهداری فرهنگ غیرمادی و یا معنوی خود نیز بایستی کوشا باشند. منظور از هویت فرهنگی همان هویت اخلاقی است که فردی با داشتن هویت اخلاقی می تواند معرف خصلت های نیک آن سرزمین باشد. از نشانه های داشتن هویت اخلاقی همان سازگاری و هماهنگی پیرامون نظام حقوق هر یک از افراد نسبت به دیگری است. فرهنگ و شخصیت دو واژه ی مرتبط با یکدیگر است و نمی توان این دو را از هم جدا در نظر انگاشت، بنابراین رفتار و توصیف نوع ارتباطات اشخاص نمایی روشن از فرهنگی است که افراد در آن رشد یافته اند و همواره موضوع بحث فرهنگ شناسان بوده است.

جامعه شناسی مردم ایران برخاسته از خرده فرهنگ های متعددی است که هر یک مستلزم تجزیه و تحلیل روحيات و اخلاقیات و عقاید اقوام مختلفی است که اگر در بطن آن وارد شوید با چند دستگی های بیشمار فرهنگی مواجه می شوید. اگر به جوانب روزگاری که ما برای خود ساخته ایم، سواي هرچه دولت و حکومت و انتخاب است، نگاه اجمالی بیندازیم به روابط متضاد و مخالف افراد در رابطه با پیرامون مسائل اجتماعی با یکدیگر پی می بریم که چگونه چنین اختلاف نظرهایی منجر به آفت های ریشه ای در بین آحاد جامعه شده است. اینکه اختلاف نظرها چرا و چگونه باعث رشد اختلاف میان توده ی افراد یک جامعه می شود نیاز به مباحث موشکافانه ای دارد، اما خلاصه ی کلام در تعیین و تکلیف مسیر تفکر و تصمیم برای یکدیگر در موضوعات اجتماعی است که اگر چنانچه هر یک بخواهند از طریق وکیل و دادگاه و قضات از حق و حقوق خویش دفاع کند بایستی کفشی آهنین به پا کرده و در خیابان های شهر وقت و پول خود را حراج این روزگاری کند که بر آنها غیرمنصفانه غالب شده است.

برای شناخت دلیل آنکه بعضی از افراد جامعه درصدد نردبان کردن دیگری و رسیدن به منافع شخصی با استفاده از سلاح زور و دشمنی هستند، بایستی دست به دامان روانکاوان و روان پزشکان شد؛ اما دلیل اینکه چرا ما همچنان عقب مانده ایم همه و همه به نظام اخلاقی و باورهای سست عنصر برخی افراد جامعه بازمیگردد که شاهد کلاهبرداری، رشوه خواری، زور گیری، تجاوز به حقوق دیگران، حرام خواری با توجیهات عقیدتی و ... است که به واسطه ی قدرت مالی بدون وجدان کاری، از سلطه ی قدرت قانون هم خارج است. اینکه چرا عقب مانده ایم، چرا به راحتی حقوق یکدیگر را پایمال می کنیم و بی اعتنا به اهداف خودمان باور داریم و رسیدن به اهدافمان را به هر قیمتی ارزشمند می دانیم، همه اینها به شخص خودمان بازمیگردد چراکه هرگز نخواسته ایم به این باور برسیم که از ماست که بر ماست. عجله، بی بند و باری، عدم مسئولیت پذیری، عدم مدیریت رفتاری در هر مقام و موقعیتی از یک کارگر ساده تا معاون و همسایه و دوست و غیره، مادامی که در رابطه با هر موضوعی کنجکاوانه به دل و روده ی هم نفوذ کرده و در کار یکدیگر دخالت می کنیم، تنها نمونه ی ساده ایست که نشاندهنده عدم سلامت ذهن و روان می باشد. مادامی که مفهوم واژه ها را نمی دانیم؛ عزت نفس یا فیس و افاده، تجسس و دخالت در کار دیگران، ادعای

تراژدی زندگی توهمی یا «زنده مانی»

مجتبی لشکر بلوکی

پنج سالم که بود بابام برای بار اول منو برد شهر بازی. این شهر بازی طوری بود که کنارش یه پارک معمولی بود که جزو مجموعه شهر بازی به حساب میومد. یه پارک مثل همه پارک ها با تاب و سرسره و... من که تا حالا تاب و سرسره ندیده بودم با دیدن بچه هایی که داشتن بازی میکردن خیلی هیجان زده شدم و منم مشغول بازی شدم. آنقدر سرگرم بازی بودم که دیگه وارد شهر بازی نشدیم. روز بعدش خوشحال و خندان رفتم پیش دوستم که بهش گفته بودم قراره برم شهر بازی. با هیجان ازم پرسید: خب امیر، رفتی شهر بازی؟؟ جواب دادم: آره. پرسید: ترن هوایی سوار شدی؟ نه!

چرخ و فلک چطور؟

من هم که اصلا نمیدونستم این چیزایی که میگه چیه گفتم نه. پس چی سوار شدی؟ ماجرا رو واسش تعریف کردم. گفت: زکی! پس تو که اصلا شهر بازی نرفتی! ۲۵ سال از اون ماجرا گذشت. چند روز پیش همان دوستم رو تو اینستاگرام پیدا کردم. اون حالا صاحب یه شرکت شده و وضع اقتصادی خوبی داشت. من رو به شرکتش دعوت کرد. رفتم پیشش و کلی با هم گپ زدیم. خیلی سرزنده بود و کلی به وضع مالیش می بالید. بهش گفتم: تعریف کن ببینم. چیکارا میکنی؟ چی بگم والا زندگی می کنیم. پرسیدم عاشق شدی؟ و چند سؤال دیگه ازش پرسیدم. جواب همه شان «نه» بود. چندثانیه بهش نگاه کردم و گفتم: زکی! پس تو که اصلا شهر بازی نرفتی!

(داستانی از امیر حافظی با اندکی تغییر)

اگر بخواهیم با خودمان صادق باشیم آنچه در بالا خواندیم حکایت بسیاری از ماست. بسیاری از ما «زنده مانی؛ زندگی توهمی» را تجربه می کنیم اما «زندگانی؛ زندگی واقعی» را نه. به همین خاطر هم هست که شاعر و نویسنده سرشناس ایرلندی بسیار گزنده و تلخ گفته است: «زندگی کردن، یکی از نادرترین پدیده ها در دنیاست. بسیاری، فقط وجود دارند». ساعتی را با خود خلوت کنید و پنج سؤال سخت زیر را از خود پرسید.

۱- آیا تا به حال بودن من تأثیر مثبت عمیقی روی زندگی فردی غیر از افراد خانواده ام گذاشته است؟

۲- آیا همانگونه که سه بار در روز غذا می خورم، سه بار در

روز به مطالعه یا تفکر می پردازم؟
۳- آیا تا به حال جرأت کرده ام خلاف جریان آب شنا کنم؟ یا اینکه نه؛ احساس می کنم روی پله برقی ثابت ایستاده ام و مسخ شده، به سمت خط پایانی محتوم در حرکتیم.
۴- آیا مرگ را بخشی از زندگی می دانم یا پایان زندگی؟ آیا گهگاهی به آسمان نگاه می کنم یا همه چیز را در زمین می دانم؟

۵- آیا تا به حال به عشق یا عقیده ای متعهد شده ام؟ آیا برایش هزینه داده ام؟ آیا تا به حال برای چیزی که منفعت مستقیمش به من نمی رسد گریسته ام؟

خود را فریب ندهید. جواب هر چه بود، صادقانه پاسخ دهید و اگر لازم شد به خودمان بگوییم: «زکی! تو که اصلا شهر بازی نرفتی! تو که اصلا زندگی را شروع نکرده ای! می دانم برخی از شما بلافاصله خواهید گفت که وقتی ما پول نداریم و هشت مان گره نه مان است اصلا صحبت کردن از این ها، خیلی لوکس و غیرواقع بینانه است. اما هیچکدام از مولفه های «زندگانی؛ زندگی واقعی» نیازی به پول و سرمایه و ثروت ندارند. مفید بودن، مبارز بودن، متفکر بودن، اخلاقی بودن و متعهد بودن نیازی به پول ندارد. خود را فریب ندهیم. در این زمینه یکی از بهترین نوشته ها، اثری است جاودانه از «پابلو نرودا» مبارز، سیاستمدار و در عین حال شاعر شیلیایی و برنده جایزه نوبل: «به آرامی آغاز به مردن می کنی، اگر سفر نکنی، اگر کتابی نخوانی، اگر به اصوات زندگی گوش ندهی، اگر از خودت قدردانی نکنی. به آرامی آغاز به مردن می کنی، اگر برده عادات خود شوی، اگر همیشه از یک راه تکراری بروی. اگر روزمرگی را تغییر ندهی. اگر رنگهای متفاوت به تن نکنی یا اگر با افراد ناشناس صحبت نکنی. تو به آرامی آغاز به مردن می کنی، اگر از شور و حرارت، از احساسات سرکش، و از چیزهایی که چشمانت را به درخشش وامی دارند، و ضربان قلبت را تندتر می کنند، دوری کنی. تو به آرامی آغاز به مردن می کنی، اگر هنگامی که با شغلت، یا عشقت شاد نیستی، آن را عوض نکنی، اگر برای مطمئن در نامطمئن خطر نکنی، اگر ورای رؤیایا نروی، اگر به خودت اجازه ندهی که حداقل یک بار در تمام زندگیاات ورای مصلحت اندیشی بروی. امروز زندگی را آغاز کن! امروز مخاطره کن! امروز کاری کن! نگذار که به آرامی بمیری!»

سرمایه اجتماعی با ستون تخت جمشید

دکتر محسن رنایی

بسازد. وقتی یک مرجع تقلید سرمایه نمادین می‌شود، شهروندان زیادی می‌کوشند در اقدامات انسان‌دوستانه با او همراهی کنند. وقتی یک فوتبالیست نمادین برای کمک به زلزله زدگان اقدام می‌کند، دهها هزار نفر با او همراهی و مشارکت می‌کنند. اینکه هرچه مقامات التماس می‌کنند که به جامعه بیاوراند که اوضاع خوب است و نگران نباشند و جامعه باور نمی‌کند، به خاطر این است که هیچ سرمایه نمادینی نداریم که با مردم صحبت کند و آنان سخنش را باور کنند. جامعه ما یک جامعه مثال‌زدنی در تخریب سرمایه‌های نمادینش است. هنوز نه حکومت ما می‌داند و نه مردم ما که وقتی یک مرجع تقلید را یا یک سیاست‌مدار برجسته را یا یک هنرمند را یا یک فوتبالیست را تخریب می‌کنند، مثل این است که دارند یکی از ستون‌های تخت جمشید را تخریب می‌کنند. فوتبالیست‌مان را به خاطر مدل مویش یا نحوه صحبت‌کردنش تخریب می‌کنیم؛ هنرمندمان را به خاطر مواضع سیاسی‌اش تخریب می‌کنیم؛ سیاست‌مدار تراژ جهانی مان را به خاطر آنکه دوستش نداریم تخریب می‌کنیم.

شکارگاه خسرو پرویز در قلب کرمانشاه را که می‌توانست به یک جاذبه گردشگری تبدیل شود چه کردیم؟ پایه عظیم سیمانی دکل‌های تله کابین اصفهان را بر روی پی‌های باقیمانده از شاه دژ، قلعه نظامی عصر ساسانی، در کوه صفه نصب می‌کنیم؛ کاروانسرای تاریخی تحدید را در قلب اصفهان به برج سیمانی جهان‌نما تبدیل می‌کنیم؛ حمام خسروآقا را برای کشیدن خیابان شبانه تخریب می‌کنیم؛ شهر بم را که می‌توانست به همان‌صورت تخریب‌شده پس از زلزله نگهداریم و به تنها «شهر- موزه» تاریخی جهانی برای زلزله تبدیل کنیم، شتاب‌زده و به صورت ناقواره بازسازی می‌کنیم؛ و بیش از همه جگرم برای مریم میرزاخانی داغ است که وقتی به عنوان نخستین زن ایرانی بزرگترین جایزه جهانی ریاضیات را دریافت کرد و بخاطر نداشتن روسری او را مخفی کردیم و به جوانان کشورمان معرفی نکردیم و صداوسیما مان سکوت کرد و هیچ دانشگاهی به کشور دعوتش نکرد؛ حالا تو بگو حق چنین جامعه‌ای نیست که لی‌لی‌گای آمریکایی الگوی دخترانش شود؟ سوریه فروپاشید چون سرمایه نمادین ملی نداشت و بنابراین از هر محله جوانکی سر برآورد و رهبری اعتراضات را برعهده گرفت و چنین شد که دهها گروه معارض در سوریه به جان حکومت و جامعه افتادند و شد آنچه نباید می‌شد!

تنها یک کشته داد. یکی از غواصان که برای نجات بچه‌ها رفته بود، جان سپرد و بقیه نجات یافتند. یک روز پس از پایان عملیات نجات، مسئولان دولت تایلند اعلام کردند که غار «تام لوانگ نانگ نون» به موزه تبدیل می‌شود. از فردا هجوم گردشگران برای دیدن این غار آغاز شد. تایلندی‌ها این هنر را داشتند که از فرصت پدیدار شده توسط یک حادثه بهره ببرند و یک غار گمنام را به یک مکان گردشگری (یک چاه نفت بی‌پایان) تبدیل کردند تا صدها سال از طریق گردشگری درآمد تولید کند. در تمام هفتاد سال فعالیت نظام کشور، ما بر سرمایه اقتصادی تأکید داشته‌ایم؛ یعنی صنعت بیاوریم، سد بزنیم، بعد از جنگ هم گرچه بر سرمایه‌گذاری اقتصادی متمرکز بودیم (در حالیکه بعد از انقلاب جمعیت مان دو برابر شده بود، ما سی‌برابر رژیم قبل سد ساخته بودیم!) ولی همزمان به سراغ تولید انبوه سرمایه انسانی هم رفتیم. در این حوزه آنقدر پیش رفتیم که مثلاً تعداد مهندسان ساختمان ما بعد از انقلاب چهل‌برابر شد؛ یا تعداد فارغ‌التحصیلان همه رشته‌های مهندسی از ژاپن و کره جنوبی جلو زدیم. با همه این تلاشها، ما همچنان در شرایط ماقبل توسعه دست‌وپا می‌زنیم. چرا؟

چون ما سرمایه اجتماعی و سرمایه نمادین را اصلاً نفهمیدیم چیست. سرمایه اجتماعی اعتماد مردم به همدیگر، اعتماد مردم به حکومت، اعتماد حکومت به مردم، احترام به قانون توسط حاکمان، رعایت قانون توسط مردم، امید به آینده، رفتارهای پر از نشاط در میان مردم، و هرچیزی زندگی‌مان کم تنش‌تر، امن‌تر، کم‌هزینه‌تر و شادمانه‌تر کند. وقتی به هم اعتماد داریم راحت‌تر معامله می‌کنیم، وقتی نسبت به هم شفقت داریم، کمتر بوق می‌زنیم؛ وقتی همه قانون را رعایت می‌کنیم دیگر نیازی نیست شهرداری از خودمان عوارض بگیرد تا در خیابان سرعت‌گیر نصب کند. اینها همان چیزهایی است که دست‌کم تا پایان جنگ آنها را داشتیم و بعد تولیدشان متوقف شد و در دو دهه اخیر تخریب‌شان کردیم. امروز خیلی بی‌صبریم، خیلی ناامیدیم، خیلی نگران آینده‌ایم، نسبت به هم بی‌اعتمادیم، حق یکدیگر را پایمال می‌کنیم، دروغ می‌گوییم، برای سیاست‌مداران مان جوک می‌سازیم و ... اینها یعنی سرمایه اجتماعی در جامعه ما ته کشیده است!

وقتی یک پزشک سرمایه نمادین می‌شود، خیلی‌ها می‌کوشند اطراف او جمع شوند و او را حمایت کنند تا بیمارستانی مدرن



حاصل جمع سه جهان بینی

دکتر محمود سریع القلم

هیچ بانک چینی وجود نداشت، اما اکنون چهار بانک از این ده بانک متعلق به چین است. ما ایرانیان به قرارداد اجتماعی نرسیده‌ایم. قرارداد اجتماعی یعنی مجموعه نخبگان، روشنفکران، نویسندگان، خبرنگاران و جریان‌های سیاسی مسلط در کشور به یک جمع‌بندی بر سر پارادایم مشترک شان برسند. ما نمی‌توانیم هر هشت سال مسیر کشور را عوض کنیم و یک جهان‌بینی جدید را مبنای عمل‌مان قرار دهیم. باید تکلیف خود را با نظام بین‌الملل مشخص کنیم و این احتیاج به یک توافق در بالا، به یک قرارداد اجتماعی در سطح عمومی، دارد.

در ایران سه طرز تفکر به صورت هم‌زمان وجود دارند. اول، جهان‌بینی اسلامی است. دوم، طرز تفکر سوسیالیستی دهه شصتی است که اولاً دولت را همه‌کاره و مسلط به همه امور می‌داند و ثانیاً ضدامپریالیستی است و معتقد است باید از دنیا و نظام بین‌الملل فاصله گرفت؛ سوم طرز تفکر لیبرال است که متأثر از مدل توسعه کشورهایمانند: کره جنوبی، چین، مالزی و ترکیه به دنبال فهم مزیت نسبی کشور و تبادل و همکاری گسترده با جهان است. چالش ما این است که این سه جهان‌بینی قابل جمع نیست. تفکر اسلامی و تفکر سوسیالیستی با تفکر لیبرال قابل جمع نیست و هر کدام مبانی خود را دارند. این سه تفکر از لحاظ هندسی، دایره‌هایی هستند که حتی نقطه‌ای مماس با هم ندارند. مسیرها و رهیافت‌های مختلفی هستند که نمی‌توانند هیچ اشتراکی داشته‌باشند. این مشکلی است که از مشروطه داشته‌ایم و مشکل جدیدی هم نیست. تضاد فعلی ما با جهان تصادفی نیست و ریشه در مبانی دارد. اصل نفی سبیل بنیانی دینی دارد و مصر است مقدرات مسلمانان نزد غیرمسلمانان نباشد. این اصل تابع رأی افراد نیست بلکه در کانون تفکر اسلام سیاسی است. فراز و نشیب‌های اندیشه‌ای ما ایرانیان در دو قرن اخیر به موجب عدم تلاقی همین بنیان‌های فلسفی است. ما هم می‌خواهیم زندگی کنیم و هم مبارزه. هم چه گوارا باشیم و هم خانم مرکل. سخت است!

چین کشوری است با قدمت تاریخی، غرور ملی، و ناسیونالیسم مقتدر؛ اما به جریان جهانی توسعه پیوسته است. آن سه مکتب فکری می‌توانند به لحاظ فرهنگی در جامعه حضور داشته‌باشند؛ اما حکمرانی محل بحث‌های فلسفی نیست. فلسفه متعلق به دانشگاه است.

چین قدیم حکومتی دموکرات نبود، ولی نهاد داشت و تصمیمات تابع نظرات افراد نبود. برای سیاستهای اقتصادی، آموزشی یا اجتماعی، نهادهایی بودند که در آن افراد دور هم جمع می‌شدند؛ دیدگاه‌ها مطرح می‌شد، و براساس منفعت عامه تصمیم می‌گرفتند و آن تصمیم را اجرا می‌کردند. اما به تاریخ ایران معاصر که نگاه می‌کنیم، دو نفر را می‌شناسیم: پدر و پسر؛ رضا شاه و محمدرضا شاه. آن دو به‌خصوص در نیمه دوم حکمرانی‌شان، خودشان به شخصه تصمیم‌گیر بودند و اگر هم افرادی بودند مانند فروغی‌ها در دوره رضاشاه یا عالیخانی‌ها در دوره محمدرضاشاه که مشورتی می‌دادند، خیلی زود کنار گذاشته شدند. شاید شنیده باشید که محمدرضا شاه در رامسر اقتصاددانان را جمع کرد تا درباره آینده اقتصادی کشور صحبت کنند و در آن جلسه، به حاضران گفت من شما را جمع کرده‌ام که بگویم چکار کنید نه این که شما به من بگویید چکار کنم! گویا تا زمانی که ما درآمد نفتی داریم به دیالوگ نیازی نیست، و وقتی بحران فرا می‌رسد و درآمد نفتی پایین می‌آید برای دوره‌ای محدود به دیالوگ روی می‌آوریم.

در کره جنوبی در دهه ۶۰ میلادی سه گروه، یعنی نظامیان و اندک گروه‌های بخش خصوصی و تعدادی از سیاستمداران به یک قرارداد اجتماعی رسیدند. مطالعه کردند و فهمیدند که کشوری کوچک با جمعیتی کم و بدون منابع طبیعی هستند، سپس انرژی خود را بر سه مزیت متمرکز کردند: «کشتی سازی»، «فولاد» و «صنعت اتومبیل». نتیجه‌اش آن شده است که امروز ۱۵ درصد بازار اتومبیل آمریکا دست کره جنوبی است. استراتژی‌های دهه ۶۰ میلادی نخبگان کره، حالا جواب داده و آن‌ها سهمشان را از بازار جهانی گرفته‌اند. فولاد کره جنوبی با کیفیت بالا و قیمتی پایین‌تر از بازارهای بین‌المللی سبب ورشکستگی صنعت فولاد آمریکا شده است. کره جنوبی در تولید کشتی‌های باری و نفتی رتبه سوم جهان را دارد و از طریق این مزیت نسبی، نه دولت و نظامیان که بخش خصوصی، ثروت قابل توجهی را ایجاد کرده‌است. امروز در برابر شهرت شرکت‌های کره‌ای ال‌جی و سامسونگ، حتی نمی‌توان یک شرکت روسی را نام برد که در سطح جهانی مطرح باشد. چین و کره جنوبی و پیش از آن‌ها ژاپن به این نتیجه، به این قرارداد اجتماعی، رسیدند که برای توسعه باید به سمت مدارهای جهانی حرکت کنند و از بازار جهانی سهمشان را بگیرند. ده سال پیش در میان ده بانک اول جهان

مداخله ضعیف

مولود پاکروان

درمانده‌اند. بودجه مدارس ناکافی است. کتاب‌های درسی پر از محفوظات بلا استفاده، معلمان خسته و بی‌انگیزه. این تصویر ناامیدکننده‌تر می‌شود اگر مدارس کیری سیستان و بلوچستان را به آن بیفزاییم. اگر به خاطر بیاوریم دانش آموزان شین‌آبادی ماه‌هاست که نمی‌توانند به تصویر خود در آینه نگاه کنند. دلهره دانش‌آموزان نساکوه چهارمحال و بختیاری که برای رسیدن به مدرسه باید از سیم بکسل اویزان شوند و عرض رودخانه‌ای پرآب را با دست‌های کوچکشان بپیمایند.

برداشت چهارم: حال بهداشت و درمان هم بد است. خیلی‌ها می‌گویند طرح تحول سلامت، که مهم‌ترین طرح دولت یازدهم به شمار می‌رفت، برای دولت لقمه بزرگی بود. کاهش پرداخت و تعرفه‌های درمان و تجهیز و ارتقای بیمارستان‌ها از اولویت‌های طرح تحول سلامت بود، اما ظاهراً وزارت بهداشت طرحی را راه‌اندازی کرد که فراتر از پول توی جیبش بود و حالا به همه بدهکار است؛ پزشک، پرستار، شرکت‌های دارویی و بازار!

محدودیت‌های مالی و کمبود نیروی انسانی دو چالش بزرگ بیمارستان‌های دولتی است که تنها نقطه امید اقشار ضعیف جامعه‌اند. صف‌های طولانی نوبت‌دهی، خدمات نامطلوب، امکانات و تجهیزات ناکافی و قدیمی و زیرساخت‌های نامناسب را هم به این مجموعه پر عیب و نقص بیفزایید. حال درمان بدتر از حال بیماران است.

این سناریو را می‌توان تا برداشت دهم و بیستم و چهلم هم ادامه داد. برداشت‌هایی از بخش عمومی حکمرانی. از خدماتی که نامش را عمومی گذاشته‌اند، چراکه قرار است با مداخله دولت به عموم مردم برسد. ایمنی و امنیت، بهداشت و درمان، آموزش، سیاست‌های عمومی، محیط زیست از این جمله‌اند. جاده‌های غیراستاندارد همچنان قربانی می‌گیرند. امنیت در جامعه رو به زوال است. ریشه این همه ناکارآمدی در کجاست؟ چرا دولت در ارائه خدمات عمومی همواره ضعیف عمل می‌کند؟ آنجا که نباید، و حریم بخش خصوصی است سرک می‌کشد، اما آنجا که باید، و عرصه خدمت‌رسانی عمومی است پیدایش نیست! کجای کار می‌لنگد؟

برداشت اول: خرمشهر آب ندارد. هشتک زده‌اند و نامش را کمپین گذاشته‌اند، کارون رو به خشکی است. آب شور دریا و زه آب اراضی کشاورزی راه به آب شرب شهر برده است. آب آشامیدنی شور است، آب معدنی نایاب. نه می‌توان نوشید و نه می‌توان با آن چیزی را شست. نمک چشم و پوست مردم را می‌سوزاند و بی‌آبی دلشان را. استاندار می‌گوید آب‌بهای خرداد و تیرماه را دریافت نمی‌کند. تأمین آب آشامیدنی، انتظاری آنقدر حداقلی است که برآورده نشدنش همه را به شکستی وا می‌دارد.

برداشت دوم: اهواز هوا ندارد. آنقدر در خبرها و گزارش‌ها و صفحات شبکه‌های اجتماعی از بی‌هوایی خوزستان نوشته‌اند و خوانده‌ایم که دیگر نفس خودمان هم بند آمده. ریزگردها بلای جان خوزستان شده‌اند. بر سر مردم باران خاک می‌بارد. از لوله‌های آب شهری هم ریزگرد بیرون می‌زند. چشم چشم را نمی‌بیند. در شهرهای نارنجی‌شده از غبار، پروازها زمین گیر می‌شوند. مدارس و ادارات تعطیل درخت‌ها می‌میزند. پزندگان می‌کوچند. زندگی عادی مردم مختل شده است. غلظت گرد و غبار گاهی به ۶۶ برابر حد مجاز می‌رسد. در این آشفته بازار اما مسئولان توب را به زمین یکدیگر می‌اندازند: وزارت نیرو، وزارت جهاد کشاورزی، سازمان محیط زیست و سازمان مراتع و جنگل‌داری. گرد و غبار مرگبار خوزستان را گاهی گردن عراق می‌اندازند و گاهی منشأ آن را خشکسالی جنوب کشور و بادهای جنوبی اعلام می‌کنند. نماینده مردم شادگان در مجلس می‌گوید که متشاء ۸۰ درصد ریزگردهای خوزستان داخلی است. او می‌گوید: "طی این سال‌ها به طور مداوم از دولت‌ها درخواست کرده‌ایم اقدامات اساسی و راهکارهای کاربردی برای مقابله با آلودگی هوای خوزستان اتخاذ کنند، اما متأسفانه مردم همچنان با این معضل دست و پنجه نرم می‌کنند و از وعده و شعارهای تکراری خسته شده‌اند."

برداشت سوم: مدارس؛ جایی برای نیاموختن؛ برای سوختن؛ برای ساختن. قرار است دولت متضمن آموزش رایگان عمومی باشد. قرار است بچه‌ها در مدارس دولتی برای ورود به بازار کار و رقم زدن آینده‌ای روشن بیاموزند و مهارت کسب کنند، اما مدارس دولتی در دستیابی به ابتدایی‌ترین اهداف خود

کاربرد سالیسیلیک در بیولوژیک

مهندس سیدمحمد حسینی ملا | دانشجوی دکتری تخصصی، مدرس دانشگاه

علاوه بر اثر مسکنی، تأثیرات بسیار دیگر آسپرین باعث شده تا یکی از پرمصرف ترین داروها در سراسر جهان باشد. استیل سالیسیلیک اسید که به اختصار به آن آ.اس.آ هم می گویند یک نوع رقیق کننده خون، ماده ای به نام سالیسیلات است که مانع جذب ویتامین K در بدن می شود. ویتامین K نقش مهمی در لخته شدن خون در بدن دارد. یکی از معروف ترین رقیق کننده های خون آسپرین است، اما بیشتر مواد غذایی مانند: طعم دهنده ها و مواد نگه دارنده نقش سالیسیلات را دارند. مواد غذایی که سرشار از این ماده است شامل ادویه، میوه، میوه خشک، میوه مغزدار، مواد طعم دهنده و نگه دارنده است.

سالیسیلات ها به عنوان هورمون گیاهی پتانسیل بسیار بالایی برای استفاده در تکنولوژی پس از برداشت محصولات باغی دارند. سالیسیلات ها با کاهش بیوسنتز اتیلن، جلوگیری از فعالیت آنزیم های نرم کننده دیواره سلولی و کاهش سرعت تنفس باعث افزایش عمر انبارمانی و کیفیت پس از برداشت محصولات باغی می شوند. این هورمون گیاهی کیفیت تغذیه ای محصولات باغی را افزایش داده و همچنین باعث افزایش مقاومت محصول به تنش های اکسیداتیو مانند سرمازدگی در محصولات برداشت شده می گردد. سالیسیلات ها با جلوگیری از رشد میسیلیوم قارچ ها به طور مستقیم و هم با افزایش کارایی سیستم آنتی اکسیدانی در محصولات برداشت شده مقاومت آن ها را به پوسیدگی های پس از برداشت افزایش می دهند و نقش مهمی در کاهش ضایعات در محصولات برداشت شده دارند. این گروه از مواد همچنین فرآیند رسیدن میوه های برداشت شده را از طریق اختلال در سنتز و عمل اتیلن به تأخیر می اندازند. اسیدسالیسیلیک برای درمان موضعی اختلالات هیپرکراتوتیک پوست، عفونت های قارچی پوست به ویژه تینه آ و آکنه ولگاریس، شوره سر و التهابات سبوره ای پوست سر و همچنین درمان پسوریازیس به کار می روند. محلول سالیسیلیک اسید برای درمان میخچه به کار می رود. ترکیب مؤثر چسب میخچه هم سالیسیلیک اسید است.

در سالهای اخیر سالیسیلات ها توجه بسیاری از محققین را به خود جلب کرده اند و این موضوع از آنجا ناشی می شود که تجمع آنها در گیاهان برای ایجاد مقاومت طبیعی در مقابل تنش های مختلف محیطی ضروری است. مطالعات زیادی در مورد چگونگی دخالت سالیسیلات ها در واکنش گیاهان به تنش های غیر زنده محیطی از قبیل تابش ماورای بنفش، خشکی، شوری و سرمازدگی انجام یافته است. نتایج تحقیقات نشان می دهند که سالیسیلات ها با تغییر میزان فعالیت آنزیم های آنتی اکسیدانی، میزان سرمازدگی را در میوه های برداشت شده کاهش می دهند. اسید سالیسیلیک یا ارتو هیدروکسی بنزوئیک اسید یک ترکیب فنولی ساده با خواص گوناگون است که به طور طبیعی توسط گیاهان مختلف تولید می شود. گیاهان و ادویه های مختلفی وجود دارند که سرشار از سالیسیلات می باشند که در اینجا به اختصار نام برده می شوند: آویشن، مرزنگوش، زردچوبه، شیرین بیان، پودر کالری، پودر فلفل قرمز، زنجبیل، دارچین، کلم، نعناع، سیر، پیاز، روغن زیتون، کلم بروکلی و کاهو. از جمله میوه های سرشار از سالیسیلات می توان به آلو، گیلاس، زغال اخته، انگور، کشمش، توت فرنگی، نارنگی و پرتقال اشاره کرد. مواد دیگری که سالیسیلات دارند عبارتند از: عسل و سرکه.

خواص ضد درد و ضد تب پوست و برگ درختان بید، قرن ها پیش کشف شده بود. بومیان آمریکای جنوبی از عصاره له شده برگ این درخت برای کاهش درد استفاده می کردند. گیاهان و ادویه های متعددی وجود دارند که باعث رقیق شدن خون می شوند. در واقع، بسیاری از مواد غذایی که مردم مصرف می کنند، حاوی ماده رقیق کننده خون است. اسید سالیسیلیک مصنوعی برای اولین بار در سال ۱۸۷۴ در کشور آلمان تولید شد و آسپرین یا استیل سالیسیلیک اسید، دارویی ضد درد است. سالیسیلات ها از منابع گیاهی اند که از زمان های قدیم در پزشکی مصرف داشته اند. این ترکیبات در ساختار بسیاری از قرص های مسکن، ضد التهاب، داروهای مختلف، نگهداری مواد غذایی و مواد آرایشی و بهداشتی به کار می روند.





هدردهی مواد غذایی

بر اساس گزارش سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو)، هر شهروند در کشورهای عربی سالانه ۲۵۰ کیلوگرم مواد غذایی را در سطل زباله می ریزد، این مقدار در اروپا برای هر فرد ۱۱۰ کیلوگرم است. در کشورهای عربی، هر شهروند به تنهایی سالی ۲۵۰ کیلوگرم غذا را به هدر می دهد که این مقدار در اعیاد و مناسبت ها به ۳۰۰ تا ۳۵۰ کیلوگرم می رسد. دو سوم مواد غذایی در جهان دور ریخته می شود که معادل یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون تن در سال است. در حالیکه برای از بین بردن قحطی و گرسنگی در جهان یک چهارم همین غذایی که مردم دنیا دور می ریزند، کافی است. فائو، نبود فرهنگ و آگاهی لازم را از مهمترین دلایل اسراف در مصرف مواد غذایی در جهان می داند.



آنچه که باید در مورد لنفوم بدانید!

دکتر فاطمه رجبی پور، فوق تخصص خون و آنکولوژی - عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

مرحله سوم این بیماری شامل تحت تأثیر قرار گرفتن غدد لنفاوی در هر دو طرف دیافراگم شده و مرحله چهارم شامل درگیر شدن سایر بافت ها به جز غدد لنفاوی و طحال (مانند کبد و یا مغز استخوان) می باشد.

افرادی که بیماری آنها علائم خاصی ندارد را در دسته A و بیمارانی که علائمی عمومی مانند تب و کاهش وزن را تجربه می کنند در دسته B طبقه بندی می شوند.

درمان بیماری هوجکین چگونه است؟ درمان بیماری هوجکین معمولاً شامل پرتو درمانی، شیمی درمانی و یا هر دو می شود. نوع درمان به مرحله بیماری بستگی دارد.

پرتو درمانی: برای بیماران مرحله 1A (مرحله اول و بدون علائم کلی) ممکن است تنها درمان مورد نیاز، پرتو درمانی باشد. بیمار برای مدت شش تا هشت هفته به مراکز پرتو درمانی مراجعه کرده و به صورت سرپایی درمان می شود.

شیمی درمانی: در بیمارانی که بیماری آنها گسترش پیدا کرده و به خصوص آنهایی که با علائم هم مواجه هستند، مانند مراحل 3B یا مرحله 4 مورد استفاده قرار می گیرد. این درمان معمولاً به صورت سرپایی و هفتگی انجام شده و ممکن است چهار تا شش ماه طول بکشد. ممکن است شیمی درمانی باعث ریزش موهای بیمار شود اما جای نگرانی وجود ندارد. موهای فرد بعد از چند ماه دوباره رشد خواهند کرد. شیمی درمانی می تواند باعث بروز ناخوشی های دیگری شود که پزشکان با تجویز دارو ها از بروز این عوارض پیشگیری می کنند.

درمان سرطان غدد لنفاوی چگونه پایش می شود؟ اثربخشی درمان با توجه به کاهش علائم و یا کاهش اندازه غدد بزرگ شده پایش می شود. علاوه بر این ممکن است پزشک به صورت منظم برای شما انجام آزمایشهای تشخیصی را تجویز کند. انجام اسکن PET پس از هر دو دوره درمانی می تواند اطلاعات مفیدی را به پزشک بدهد، اگر این اسکن نشان دهد که درمان موثر نبوده است، ممکن است پزشک دوره درمان را فشرده تر کند. بیشتر بیماران به 4 تا 6 دوره ی درمانی نیاز پیدا می کنند. در این نوع سرطان، بیمار شانس بهبودی بالایی دارد، به خصوص اگر بیماری وی به موقع تشخیص داده شود. این بیماری ممکن است بعد از درمان موفقیت آمیز دوباره عود کند. در این دسته بیماران دوباره تمام مراحل تشخیص و درمانی بالا باید انجام شود. بیمارانی که دچار عود بیماری می شوند باز هم شانس درمان موفقیت آمیز را دارند با این تفاوت که ممکن است این بار به درمان فشرده تر و یا حتی پیوند سلول های بنیادی نیاز داشته باشند.

لنفوم ها به دو دسته اصلی تقسیم می شوند. بیماری هوجکین که در این حالت لنفوسیت های سرطانی یکی از اعضای خانواده لنفوسیت های B می باشند. این سلول ها، سلولهای بالغی بوده که به سلول های اصلی تولید آنتی بادی در بدن مربوط می شوند. لنفوم غیر هوجکین که یک گروه از تعداد بسیار متنوعی از بیماری ها بوده که می توانند از هر یک از انواع لنفوسیت ها مشتق شوند. (سلول های T، B، و فرم های نادرتر)

میزان شیوع بیماری هوجکین چقدر است؟ سالانه در انگلستان حدود ۱۵۰۰ مورد جدید از ابتلا به بیماری هوجکین تشخیص داده می شود. این بیماری معمولاً در افرادی بین سنین ۲۰ تا ۴۰ سال بروز می کند.

علل بیماری هوجکین چه چیزهایی هستند؟ علت این بیماری ناشناخته است. به احتمال زیاد این بیماری به علت تعامل بین عوامل ژنتیکی که به ارث برده می شوند و عوامل محیطی که می توانند آغازگر بیماری باشند به وجود می آید. مطالعات اخیر نشان می دهد که ویروسی که باعث بروز تب غده ای می شود نیز می تواند در ابتلا به بیماری هوجکین نقش داشته باشد.

علائم بیماری هوجکین چه چیزهایی هستند؟ اولین نشانه معمولاً یک ورم سفت و بدون درد در غدد لنفاوی می باشد. هنگامی که که غدد لنفاوی در پاسخ به عفونت های موضعی بزرگ شده، معمولاً دردناک نیز می شوند. متورم شدن بدون درد نشان از یک اختلال در خود لنفوسیت ها مانند لنفوم می باشد. سایر علائم بیماری هوجکین عبارتند از: خستگی، کاهش وزن، تعریق شدید شبانه، تب، خارش عمومی پوست و احساس درد در غدد بعد از نوشیدن الکل (نادر است).

تشخیص بیماری هوجکین چگونه است؟ بیماری هوجکین غدد لنفاوی را تحت تأثیر قرار می دهد و ممکن است خود را در قسمت های عمیق تر بدن پنهان کند. پزشک برای تشخیص بیماری آزمایش هایی را برای شما تجویز خواهد کرد. رایج ترین این آزمایش ها عبارتند از: نمونه برداری از غده لنفاوی ای که به نظر می رسد آسیب دیده و آزمایش کردن آن، نمونه برداری از مغز استخوان در استخوان لگن، عکس برداری با اشعه ی ایکس، سی تی اسکن که ممکن است به صورت سراسری و از کل بدن به عمل بیاید و اسکن PET که این آزمایش ها می توانند مرحله بیماری را تشخیص دهند. در مرحله اول بیماری، تنها یک خوشه از غدد لنفاوی تحت تأثیر قرار می گیرد. در مرحله دوم این بیماری به دو یا چند خوشه که همگی در یک طرف از دیافراگم قرار دارند آسیب می رساند. دیافراگم عضله ای در بالای شکم و زیر شش ها است که بخش بالا و پایین بدن را از هم جدا می کند.

وجود سرب در محصولات آرایشی بهداشتی

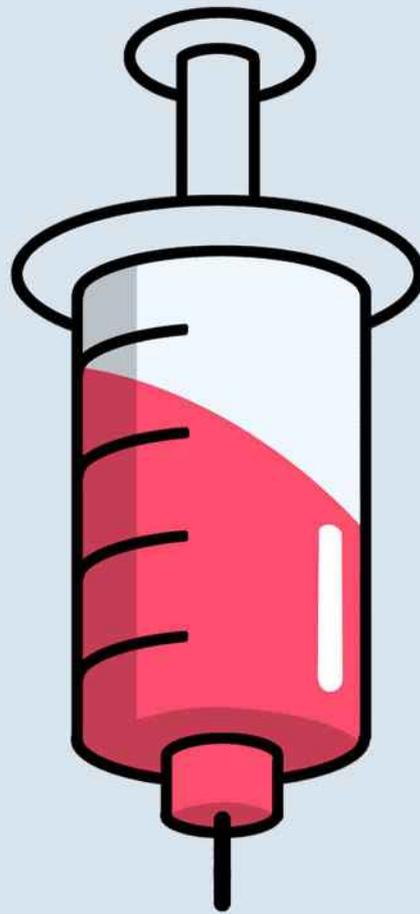
دکتر عایشه قلی زاده هاشجین، دستیار PhD کنترل دارو
دانشکده ی داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تبریز

سرب سلامتی انسان را تهدید کند وجود ندارد. مطالعه ای که در سال ۹۳ در ایران صورت گرفت، میزان کادمیوم و سرب را در ۲ محصول آرایشی رژ لب و رنگ مو اندازه گیری نمود. این محصولات از ۶ مارک مختلف رژ لب و ۴ مارک مختلف رنگ مو تشکیل می شدند. نتایج این مطالعه نشان داد میزان کادمیوم در این فرآورده ها بیش از حد مجاز می باشد. مطالعه ای دیگر که در سال ۹۶ صورت گرفته است، میزان سرب و کادمیوم را در ضدآفتاب و کرم پودرها اندازه گیری نمود. نتایج نشان داد میزان سرب پایین تر از حد مجاز توصیه شده می باشد و میزان کادمیوم بیشتر از استانداردهای اروپا می باشد. در حال حاضر مطالعات بیشتری نیاز است تا از سلامت فرآورده های آرایشی بهداشتی مصرفی در ایران اطمینان حاصل کرد. در ایران سازمان غذا و دارو وظیفه ی آنالیز این موارد را تحت عنوان PMS* بر عهده دارد و اگر مقدار فلز سنگینی در یک فرآورده ی آرایشی بیشتر از حد مجاز تعیین مقدار شود، بچ مورد نظر ریکال می شود. توصیه مهم خرید این محصولات از مراکز معتبر و تحت نظارت سازمان غذا و دارو است.

در حال حاضر روشی که بتوان در لحظه فلزات سنگینی از قبیل سرب را در محصولی شناسایی کرد وجود ندارد. مقدار این فلزات سنگین در فرآورده های آرایشی بهداشتی بسیار ناچیز است. تنها در دو صورت می توانیم راجع به حضور فلزات سنگین در محصول نظر قطعی بدهیم: ادعای برچسب، یعنی بر روی برچسب دارو قید شده باشد که این فرآورده فاقد سرب است یا اینکه سرب این فرآورده در محدوده ی مجاز قرار دارد. تاکنون در ایران با محصولی با چنین ادعای برچسبی مواجه نشده ایم.

تست های آزمایشگاهی که برای ارزیابی فلزات سنگین صورت می گیرند، از قبیل جذب اتمی. طبق ارزیابی های صورت گرفته توسط سازمان غذا و دارو آمریکا، میزان ۷ فلز سنگین (سرب، آرسنیک، کادمیم، کبالت، نیکل، جیوه و کرومیوم) در ۱۵۰ محصول آرایشی از ۱۲ برند مختلف که در آمریکا به فروش می رسد، اندازه گیری شد. نتایج نشان داد مقدار این فلزات سنگین پایینتر از حد مجاز و کاملاً استاندارد است. همچنین، با توجه به میزان و چگونگی استعمال رژلب ها، در حال حاضر خطری که به دلیل وجود





تزریق واکسن کنزوگه مننژیت

دکتر آیدا سفیدانی فروغ، دانشجوی PhD کلینیکال داروسازی و عضو هیئت آکادمیک دانشکده هلت دانشگاه تکنولوژی کوئینزلند، استرالیا

این واکسن برای گروه‌های زیر الزامی می‌باشد:

- تمامی افراد در رده سنی بین ۱۱ تا ۱۸ سال که در این گروه ترجیحا دوز اولیه واکسن بایستی در سن ۱۱-۱۲ سالگی دریافت شود.
- در صورت دریافت دوز اولیه در سن کمتر از ۱۲ سال، یک دوز یادآور در ۱۶ سالگی نیاز است.
- در صورتی که دوز اولیه در ۱۳ الی ۱۵ سالگی دریافت شود، دوز یادآور بایستی در سن ۱۶ الی ۱۸ سالگی دریافت شود. علت توصیه به دوز یادآور این است که کسانی که دوز اول واکسن را در ۱۱-۱۲ سالگی گرفته‌اند احتمال کاهش ایمنی در سن ۱۶-۲۱ سالگی وجود دارد و این فاصله زمانیست که نوجوانان بالاترین ریسک بیماری را دارند.
- افراد زیر ۱۰ یا بالای ۱۹ سال که در معرض ریسک بالای مننژیت تهاجمی قرار دارند بایستی واکسن را دریافت کنند.

افراد با ریسک بالا:

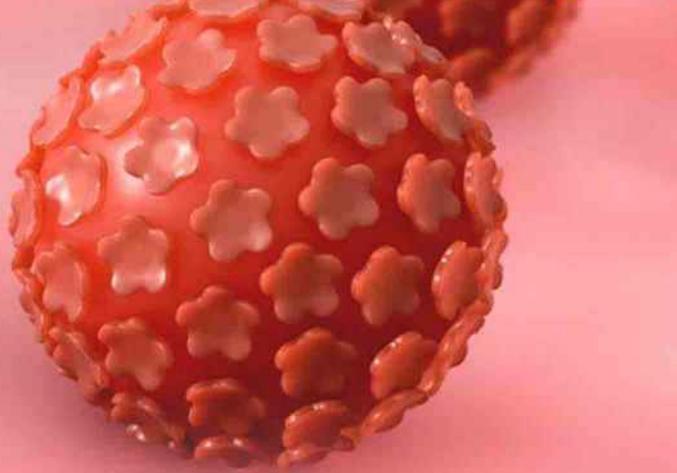
- کسانی که به مناطق با اپیدمی مننژیت سفر می‌کنند.
 - افراد با مسئولیت‌های نظامی
 - میکروبیولوژیست‌هایی که با نمونه‌های نایسریا مننژیتیدیس کار می‌کنند.
 - دانشجویانی که در خوابگاه زندگی می‌کنند.
- برای افراد با ریسک بالا، در صورتی که واکسن مننژیت قبلا دریافت نشده است، یک دوز از واکسن بایستی دریافت شود و چنانچه یک دوز قبل از ۱۶ سالگی گرفته‌اند، بایستی یک دوز یادآور دریافت شود.

راهکار مقابله با بوی بد دهان

در موارد با علل قابل شناسایی مانند ژنژیویت (التهاب لثه) و پریودنتیت، خشکی دهان، آبسه اطراف لوزه، التهاب مزمن لوزه، سنگ لوزه، سینوزیت و ترشح پشت حلق، درمان برحسب علت زمینه ای تعیین می گردد. چنانچه علت مشخصی شناخته نشد، راهکارهای عمومی زیر توصیه می شوند: آدامس های بدون شکر، هیدراسیون کافی (مصرف مایعات به اندازه کافی)، کاهش مصرف الکل و فرآورده های کافئینه، رعایت بهداشت دهان و دندان و استفاده از نخ دندان، دهانشویه (ترجیحاً زمان خواب چون بزاق ناچیز و فعالیت میکروبی زیاد است). اغلب دهانشویه ها حاوی ترکیبات کواترنر است مانند ستیل پیریدینیوم کلراید، کلرهگزیدین، که با خمیردندان غیرفعال می شود و لذا بهتر است یک ساعت بعد از مسواک زدن استفاده شود تا بهترین تأثیر را داشته باشد. غرغره دهانشویه اهمیت دارد، چون بوی بد دهان اغلب با خلف زبان مرتبط است. مؤثرترین دهانشویه ها در مصرف کوتاه مدت، حاوی ۲/۰ درصد کلرهگزیدین می باشند اما ممکن است اختلال مزه و تغییر رنگ دندان ایجاد کنند. در مواردی بیمار خودش بیان می کند که بوی بد دهان دارد و ممکن است علل سایکولوژیک یا نورولوژیک داشته باشد.

آیا ارتباطی بین تزریق واکسن گارداسیل (HPV) و بروز عوارضی مثل نازایی وجود دارد؟

دکتر زهرا قلیچ خان، استادیار داروسازی بالینی دانشگاه علوم پزشکی ارومیه



بررسی این کیس به این نتیجه رسیده است که رابطه ای قاطع بین تزریق واکسن و عارضه وجود ندارد. باید توجه داشت دو مورد از کیسها خواهر بوده اند و الگو و روند ذکر شده در مورد این دو خاص بوده اند، ممکن است نوعی استعداد ژنتیکی هم مطرح باشد. در پایان، قابل ذکر است هم اکنون مطالعه ای توسط CDC برای بررسی بیشتر این موضوع در جریان است.

آیا ارتباطی بین تزریق واکسن گارداسیل و بروز عوارضی مثل نازایی وجود دارد؟

بر اساس پاسخ CDC، در سال ۲۰۱۸ به این پرسش، تاکنون شواهدی دال بر تأثیر واکسن گارداسیل در ایجاد مشکلات نازایی در خانمها وجود ندارد. در بررسی مواردی که به عنوان نازایی در اثر مصرف واکسن HPV به CDC و FDA گزارش شده است رابطه ای که نشان دهد نازایی به دلیل استفاده از این واکسن اتفاق افتاده، اثبات نشده است. یک مورد نازایی متعاقب دریافت واکسن مذکور در استرالیا گزارش شده بود. در خصوص این مورد نیز پس از بررسی، رابطه ای بین دریافت واکسن و نازایی مشاهده نشد. جهت افزایش اطمینان، CDC در حال انجام بررسی های بیشتر در همین زمینه است. انجمن زنان و زایمان آمریکا، آکادمی اطفال آمریکا، و آکادمی پزشکان خانواده آمریکا مصرف واکسن گارداسیل را توصیه می کنند.

آیا واکسن گارداسیل بدلیل عوارض ذکر شده احتمالی با دانش فعلی باید ممنوع شود؟

متأسفانه، فاجعه سازی موارد بدون استناد دقیق علمی در باب واکسن ها و داروها در سال های اخیر و بخصوص توسط افراد سودجو در فضای مجازی به منظور جذب اعضای بیشتر در کانال های بی محتوا بسیار رواج یافته است. مثالهای این فاجعه سازی شامل آمپول متوکاربامول، واکسن انفلوانزا و اخیراً گارداسیل می باشند.

در گزارشی که در سال ۲۰۱۶ توسط کالج متخصصین اطفال آمریکا (که با آکادمی اطفال آمریکا متفاوت است) منتشر شده به دو کیس سری (هر کدام شامل ۳ کیس) اشاره گردیده که از سال ۲۰۱۳ به چاپ رسیده است. در این دو کیس سری، دختران، چند هفته تا چند سال پس از دریافت گارداسیل دچار نارسایی زودرس تخمدان (POF)* شده بودند. این گزارش اشاره می کند که عوارضی که پس از دریافت واکسنها رخ میدهند اغلب ارتباطی با واکسن ندارند، و علیرغم استفاده وسیع واکسن گارداسیل، موارد وقوع POF افزایشی نداشته است. این گزارش موارد زیر را بعنوان نقص در گزارش عوارض واکسن ذکر می کند:

❑ عدم بررسی عملکرد تخمدان در مطالعات طولانی مدت حیوانی.

❑ عدم آگاهی پزشکان عمومی از احتمال رابطه POF با واکسن و در نتیجه عدم گزارش آن به عنوان عارضه.

❑ عارضه ممکن است ناشی از محتوای پلی سوربات فرآورده یا ادجوانت آلومینیومی آن باشد، و چون در مطالعات سیفتی گارداسیل، پلاسبو نیز حاوی این دو جزء بود نمیتوان انتظار افزایش POF را در گروه دریافت کننده واکسن داشت.

❑ در مطالعات اولیه عوارض واکسن، بسیاری از دختران که کنتراسپتیو مصرف میکردند که اختلال عملکرد تخمدان را ماسکه می کرد.

منبع دوم CDC** است که در سال ۲۰۱۸ به نگرانی در خصوص POF با واکسن گارداسیل پاسخ می دهد. بر خلاف گزارش قبلی، این گروه عبارت محکم و قاطعانه ای را در خصوص ایمنی واکسن به کار برده است: "تاکنون شواهدی دال بر تأثیر واکسن های گارداسیل در ایجاد مشکلات نازایی در خانمها وجود ندارد." بر طبق این گزارش هیچ دلیلی که اثبات کند این واکسنها POF ایجاد می کنند، پیدا نشده است. طبق گزارش از ۲۹ میلیون دوز توزیع شده واکسن گارداسیل ۹، سه مورد نازایی گزارش شده که اطلاعات کافی برای اثبات تشخیص POF در آنها وجود نداشته است. از بیش از ۶۰ میلیون دوز واکسن گارداسیل توزیع شده است، ۱۷ مورد گزارش POF وجود داشته که دو مورد توسط پزشک تشخیص داده شده است و تشخیص POF در ۱۵ مورد دیگر مشخص نمی باشد. دو مورد بررسی شدند و رابطه ی قطعی عارضه با واکسن، یافت نشد.

منبع سوم TGA*** استرالیا است که مورد بررسی قرار می دهیم. از بین کیس های مورد اشاره در منبع اول، یکی از موارد که در ژورنال BMJ نیز به چاپ رسیده است در استرالیا به وقوع پیوست. در گزارشی که توسط انجمن پزشکی استرالیا به چاپ رسید، سازمان فرآورده های درمانی، پس از

”
۱۸ جولای، روز بین المللی نلسون ماندلا؛ روزی برای توجه و یادآوری ارزش هایی مانند: آزادی، عدالت و دموکراسی و قدردانی از تلاشگران صبور آزادیخواهی و عدالت طلبی!“

نلسون ماندلا

گرد آوری و تدوین: کریم آزاد

در همان روزهای سخت زندان که نومییدی می خواست ما را ویران کند؛ درخششی از انسانیت را در چشمان یکی از زندانبان ها دیدم. شاید برای یک ثانیه! همان برای من کافی بود تا بدانم و مطمئن شوم که باید راهمان را ادامه دهیم. شعله انسانیت در نهاد انسان ممکن است پوشیده بماند، اما روزی برافروخته خواهد شد. نلسون ماندلا

«نلسون ماندلا» و «معمّر قذافی» هر دو آفریقایی، آزادی خواه و مبارز بوده و در مبارزه پیروز شدند و به محبوبیت فراوان رسیده و موفق شدند رهبری کشورهايشان را به دست بگیرند، اما «نلسون ماندلا» بدون خون ریزی به پیروزی رسید و بدون خون ریزی ادامه داد و قذافی با خون بر مسند نشست و با خون ادامه داد، ماندلا گوشش را برای شنیدن صدای مردم باز کرد و قذافی دهانش را به نعره گشود تا گوش مردم از صدایش پر باشد، ماندلا کتاب مردم را خواند و قذافی کتابی نوشت و مردم را وادار به خواندن آن کرد، ماندلا خودش را کشت تا مردمش زنده باشند و قذافی مردم را کشت تا خودش زنده باشد، ماندلا گفت: « ما » و قذافی گفت: « من »، ماندلا مردم را فرزندان خود خواند و قذافی مردم را سوسک و موش خطاب کرد، ماندلا پیش از این که از زندگی کناره بگیرد، از قدرت کناره گرفت و قذافی تا آخرین لحظات به تخت و خیمه اش می اندیشید. و حالا نلسون ماندلا و معمّر قذافی هر دو در پیشگاه ابدیت تاریخ ایستاده اند و ما تنها به احترام «نلسون ماندلا» می ایستیم. سه ویژگی که نلسون ماندلا را از دیگر رهبران سیاسی جهان جدا میکند:

۱- او پس از پیروزی انقلابش، هیچ پست یا مقامی را قبول نکرد و اعلام کرد در کنار مردمش است و پس از خواهش ها و درخواست های بسیار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد.

۲- او پس از پیروزی انقلابش هیچکدام از کسانی که او و همفکرانش را به مدت بیش از بیست سال شکنجه کرده بودند، مجازات یا محاکمه نکرد.

۳- او تنها رهبر آفریقایی بود که در طی بیش از چهل سال فعالیت سیاسی، هرگز متوسل به خشونت نشد و با مخالفان سیاسی خود همواره به گفتگو می نشست و مردم آفریقا، او را پدر می نامند.

چیزی که مرا شگفت زده می کند
این واقعیت است که در جامعه ما
هنر به چیزی تبدیل شده که تنها با
اشیاء ارتباط دارد و نه با
انسان ها و زندگی!

میشل فوکو



آدمی به مرور آرام می‌گیرد، بزرگ می‌شود، بالغ می‌شود و پای اشتباهاتش می‌ایستد. آنها را به گردن دیگران نمی‌اندازد و دنبال مقصر نمی‌گردد، گذشته‌اش را قبول می‌کند، نادیده‌اش نمی‌گیرد و اجازه می‌دهد هر چیزی که بوده در همان گذشته بماند. آدمی از یک جایی به بعد می‌فهمد که از حالا باید آینده‌اش را از نو بسازد، اما به نوعی دیگر می‌فهمد که زندگی یک موهبت است، یک غنیمت است، یک نعمت است و نباید آن را فدای آدم‌های دیگر نمود. اصلاً از یک جایی به بعد حال آدم، خودش خوب می‌شود...

محمود دولت‌آبادی



مراسم متفاوت و زیبای مادر برای فرزند شهیدش

مادر شهید علیرضا پسندیده در ۳۰مین سالگرد شهادت فرزندش، سالتی کرایه کرد تا گروه دفنوازان مهربانو داروگ کنسرت داشته باشند.



سیری در تاریخ

نخستین سرتیپ زن در ارتش ایران و خاورمیانه



اولین سرتیپ زن ایرانی تیمسار سرتیپ مرضیه ارفع بود. او در سال ۱۲۸۰ به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۲ به دستور رضا شاه با درجه هم ردیف سروانی مشغول به خدمت در ارتش شاهنشاهی شد و این آغاز فعالیت زنان در ارتش ایران بود. او در سال ۱۳۳۸ به عنوان اولین زن ایرانی به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و در سال ۱۳۴۱ پس از ۳۰ سال خدمت در ارتش شاهنشاهی از خدمت بازنشسته شد. ارفع در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷ چشم از جهان فرو بست.

نقض حقوق شهروندی



البته، به هیچ وجه صحت ندارد.

دکتر "مارگارت سینگر" متخصص روانشناسی دانشگاه کالیفرنیا می گوید: "من بعد از مشاهده تعدادی از این قبیل برنامه ها و بعد از مصاحبه با کسانی که در انواع مختلف چنین برنامه هایی به عنوان بخشی از برنامه شغلی شان شرکت کرده بودند، از بابت چنین افکار بچگانه و چنین بی رحمی در تحقیر افراد تحت عنوان آموزش یادگیری تجربی مانده ام." لازم به ذکر است که همه ی شرکت کنندگان جلسات آموزشی را مفید نمی یابند. به دلیل محبوب بودن برخی برنامه های آموزشی و سمینارها، کارکنان بیشماری به این دوره ها می روند و فکر می کنند که گذراندن این دوره ها سبب افزایش تکنیک های مدیریت یا مهارت های شغلی در آنان می شود. این افراد حین گذراندن دوره خود را در برنامه هایی بشدت متناقض و با تأثیرات روانی سوء می یافتند که قاعدتاً قرار بود آنها را تغییر دهد. شواهد نشان می دهند که مدیران و بازاریاب ها جهت افزایش فروش شرکتشان طمع کرده و در دام این برنامه ها گرفتار شده اند. این افراد معمولاً نمی خواهند بشنوند که چنین برنامه هایی مفید نیستند. متأسفانه، در اکثر موارد هیچ برنامه تعلیمی به خودی خود وجود ندارد، مگر اینکه به سادگی برای پیوستن به فرقه ای خاص اعمال فشار می نمایند. سازمان حقوق بشر مدارک قابل ملاحظه ای از نقض حقوق شهروندی در اثر فعالیت این فرقه ها به دست آورده است. بسیاری از کارکنان دعاوی حقوقی علیه محتوای برنامه های آموزشی یا فشارهای اعمال شده در محل کار اقامه نموده اند. این کارکنان اغلب از عدم تعادل روانی رنج می برند، البته هنوز هم کسانی هستند که در برابر برنامه ها تمکین کرده و با آن همراه شده اند.

در نتیجه رواج برنامه های آموزشی که توسط فرقه ها اجرا می شوند، در بیانیه اعلام سیاست سال ۱۹۸۸ میلادی، در آمریکا "کمیسیون فرصت های شغلی برابر" خطاب به کارفرمایان، بر اساس بیانیه ای هشدار داده شد که بخشی از آن بیانیه بدین صورت است: "کارفرمایان به طور روز افزون از برنامه های آموزشی که جهت ارتقای انگیزه حس همکاری یا کارایی کارکنان که با به کارگیری روش های متنوع به اصطلاح "دوران نو" طراحی شده اند، استفاده می کنند. برای مثال، یک شرکت انتفاعی بزرگ از کارکنان خود خواسته تا در سمینارهایی که بر پایه تعالیم ماوراء الطبیعه تنظیم گردیده است، شرکت کنند. بنگاهی دیگر کارگاه هایی در خصوص "مدیریت بحران" با استفاده از برنامه به اصطلاح "درمانگران ایمن" در اختیار کارکنان قرار داده بود که "حالات تجلی" کارکنان را می خواندند و با "میادین انرژی" بدن جهت بهبود سلامت کارکنان تماس برقرار می کردند که این برنامه ها از انواع گسترده ای از تکنیک ها مانند: مدیتاسیون، تخیل هدایت شده، هیپنوتیزم، درمان لمسی، یوگا و غیره، بهره می گیرند. اگرچه دادگاه و کمیسیون مربوطه، به تضادهای بین برنامه های تعلیمی عصر جدید پرداخته اند، اما این موضوع تحت تئوری قدیم ماده هفت از قانون حقوق مدنی آمریکا در سال ۱۹۶۴ میلادی، حل و فصل گردید و تحت عنوان همسازی مذهبی بین کارفرمایان و کارکنان در نظر گرفته شد. در برخی از پروسه های تعلیمات آگاهی بخش گروهی بزرگ و زیر مجموعه های آن، جوانان برای کسب خصلت های برادری با گروه به کارهای تحقیر آمیز و سخت واداشته می شوند و تئوری گروه این است که با تحقیر کردن افراد می توان به آنها کمک کرد تا بر خصلت خجالت کشیدن فایق آیند که

سیمین بهبهانی خالق دوباره می سازمت وطن

خوانده اند. سیمین بهبهانی مدتی هم عضو شورای موسیقی رادیو و تلویزیون ملی ایران بود. در ۱۳۷۸ سازمان جهانی حقوق بشر در برلین مدال کارل فون اوسی یتسکی را به سیمین بهبهانی اهداء کرد. در همین سال نیز جایزه لیلیان هیلمن / داشیل هامت را سازمان دیدبان حقوق بشر به وی اعطا کرد. در سال ۲۰۰۸ نخستین دوره جایزه ی بیتا برگزار و جایزه به سیمین بهبهانی اهداء شد. در هفتم شهریور سال ۱۳۹۲ (۲۹ اوت ۲۰۱۳) جایزه یانوش پائوئوش از سوی انجمن قلم مجارستان، در شهر پچ کشور مجارستان با حضور سیمین به وی اهداء شد. این جایزه شامل تندیس و پنجاه هزار پوند بود. در این مراسم، فرزانه میلانی مترجم آثار سیمین به زبان انگلیسی نیز حضور یافت. سیمین شعر معروف «دوباره می سازمت وطن» را در سال ۱۳۵۹ سرود. بسیاری اوقات او را با «سیمین دانشور» نویسنده مشهور اشتهاب می گرفتند. از او بیش از ۲۰ عنوان کتاب به جای مانده است. غزل های سیمین بهبهانی از نمونه های درخشان غزل عاشقانه و البته اجتماعی روزگار ماست. از سیمین بهبهانی سه فرزند به نام های علی، حسین و امید به یادگار ماند. او نام دخترش را «امید» گذاشت. در مرداد ۱۳۹۳ و در مراسم تدفینش شهرام ناظری غزل «دوباره می سازمت وطن» و همایون شجریان غزل «رفت آن سوار کولی» سیمین بهبهانی را به آواز خواندند. این شاعر در آرامگاه شماره ۷۲ بهشت زهرا (آرامگاه خاندان پدرش) به خاک سپرده شد.

سیمین خلیلی معروف به سیمین بهبهانی (زاده ۲۸ تیر ۱۳۰۶ تهران - درگذشته ۲۸ مرداد ۱۳۹۳ تهران)، نویسنده و غزل سرای معاصر ایرانی و از اعضای کانون نویسندگان ایران بود. پدر او ادیب و شاعر و مادرش فخر عظمی ارغون فارسی و عربی و فقه و اصول را در مکتب خانه خصوصی خواند و با متون نظم و نثر آشنایی کامل داشت و زبان فرانسه را نیز زیر نظر یک مربی سوئیسی آموخت. سیمین بهبهانی در طول زندگی اش بیش از ۶۰۰ غزل سرود که در ۲۰ کتاب منتشر شده اند. شعرهای سیمین بهبهانی موضوعاتی هم چون عشق به وطن، زلزله، انقلاب، جنگ، فقر، تن فروشی، آزادی بیان و حقوق برابر برای زنان را در بر می گیرند. او به خاطر سرودن غزل فارسی در وزن های بی سابقه به «تیمای غزل» معروف است. این بانو سال ها در آموزش و پرورش با سمت دبیری کار کرد. سیمین بهبهانی طی سی سال - از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۶۰ - تنها به تدریس اشتغال داشت و شغلی مرتبط با رشته حقوق را قبول نکرد. وی در ۱۳۴۸ به عضویت شورای شعر و موسیقی درآمد. سیمین بهبهانی، هوشنگ ابتهاج، نادر نادرپور، یدالله رؤیایی، بیژن جلالی و فریدون مشیری این شورا را اداره می کردند. او در سال ۱۳۵۷ عضویت در کانون نویسندگان ایران را پذیرفت. سیمین بهبهانی پیش از انقلاب برای رادیو ترانه هم می سرود و خوانندگانی چون شجریان، الهه، گلپایگانی، داریوش، ایرج، عارف، سپیده، کورس سرهنگ زاده، رامش، عهدیه، سیما بینا، پوران، دلکش و مرضیه... سروده های وی را





لوئیزا می الکات:

زندگینامه دوران کودکی

نوشته ی لوئیزا می الکات - ترجمه ی ماندانا قدیانی

هفتاد سال پیش در شهر بوستون، دختر کوچولویی زندگی می کرد که عادت بد در رفتن و فرار کردن داشت. یک روز صبح در ماه آوریل، لوئیزا می الکات به محض آنکه مادرش بستن دکمه های لباس او را تمام کرد از خانه در رفت و به همان سرعتی که می توانست به سوی خیابان دوید؛ دزدانه از میان یک کوچه تنگ و چند خیابان متقاطع گذشت. روز زیبایی بود و لوئیزا بخاطر حس ماجراجویی که داشت خیلی اهمیت نداد تا کجا رفته است، ناگهان با کودکانی مواجه گشت که می خواستند روی یک تل خاکستر بلند و قشنگ بازی کنند؛ از او هم خواهش کردند تا به جمع آنها بپیوندد. لوئیزا تصور می کرد که آنها هم بازی های خوبی هستند، زیرا وقتی گرسنه اش شد؛ آنها نان های خشک و سیب زمینی آب پز خود را با او قسمت کردند. واقعیت این بود که لوئیزا آن قدرها هم به فکر خوردن ناهار در اتاق غذاخوری مادرش نبود، برای او یک پیک نیک در هوای آزاد خیلی دلچسب به نظر می آمد. هنگامیکه او از بازی روی تل خاکستر خسته شد از بچه ها خداحافظی کرد، از لطف و مهربانی شان تشکر نمود و لی لی کنان به سمت کومون رفت و ساعت ها در آنجا سرگردان بود؛ چون ناگهان هوا شروع به تاریک شدن کرد. او خواست تا به خانه برود. دلش هوای عروسک، بچه گربه و مادرش را کرد! وقتی نتوانست راه خیابان را پیدا کند به وحشت افتاد. او خسته و گرسنه بود. خودش را روی پلکان جلوی دری انداخت تا استراحت کند و به تماشای چراغ افروز نشست (باید به خاطر داشته باشید که این برای خیلی سال پیش بود زمانیکه گاز و برق در بوستون وجود نداشت). در این لحظه سگ بزرگی جلو آمد، صورت و دست هایش را بوئید و بعد با چنان نگاه سنگینی در چشمانش کنار او نشست که گویی فکر می کرد: «ای دختر کوچولو من حدس می زنی تو به یک نفر نیاز داری تا ازت مراقبت کند!»

لوئیزای بیچاره و خسته به گردن سگ تکیه داد و خیلی زود خوابش برد. آن سگ از جایش هیچ تکانی نخورد و بی حرکت ماند چون نمی خواست دخترک را از خواب بیدار کند. پس از مدتی جارچی از آنجا رد شد، زنگ را به صدا در آورد و با صدای بلند از روی یک کاغذ در دستش، توصیف یک کودک گمشده را خواند. آخر می دانید چه شده است؟ پدر و مادر لوئیزا او را پیش از ظهر گم کرده بودند و هر جا که فکرش را می کردند به دنبالش گشتند. والدینش هر ساعت نگران تر می شدند و هنگام غروب تصمیم گرفتند این مرد را برای جستجو در شهر استخدام کنند. هنگامیکه شخص فراری از خواب بیدار شد و

صدای فریاد آن مرد را شنید که می گفت: «یک دختر کوچولوی شش ساله با لباس صورتی، کلاه سفید و کفش های سبز نو گم شده است.» دخترک در تاریکی صدا زد: «من هستم!»

جارچی دست لوئیزا را گرفت و به خانه برد که باید مطمئن باشید با شادمانی از او استقبال شد اما آقا و خانم الکات از اول تا آخر از این لوئیزای فراری وحشت زیادی داشتند چون یکبار وقتی تنها دو سال داشت همراه او با یک کشتی بخاری عازم سفر شدند و در همان لحظه ای که کسی حواسش به اوئیزا نبود مثل برق و یواشکی به موتورخانه رفت تا به تماشای دستگاه بنشیند؛ البته تمام لباس هایش روغنی و کثیف شد و شاید در دستگاه گیر کرد و آسیب دید. تعجب نخواهید کرد که بدانید از آن روز به بعد، پدر و مادر لوئیزا مطمئن بودند که او خانه را ترک نکرد چون در واقع جهت اطمینان کامل از محل تقریبی دخترک، کل روز پای وی را به یک کاناپه بزرگ بستند! از این اشتباه که بگذریم، لوئیزا بچه خوبی بود برای همین شرمسار شد که موجب نگرانی زیاد مادر عزیزش شده بود. همانگونه که آنجا نشست و به کاناپه بسته شد، تصمیم گرفت که دیگر هرگز به وحشت نیفتد. نه - عادت در رفتن خود را درمان خواهد کرد!

بعد از آن هر زمان احساس حداقل میل به فرار از خانه بدون اجازه به او دست می داد، با عجله به اتاق کوچک خویش می رفت و در را محکم می بست. همانطور که می دانید برای آنکه حواسش از نقشه های بد دور شود چشمانش را می بست و برای خود داستان می ساخت - در مورد تمام شان حسابی فکر می کرد، بعد هنگامیکه خیلی خوب به نظر می آمدند برای آنکه فراموشش شان نکنند آنها را روی کاغذ می نوشت. کم کم از داستان سرایی بییشتر خوشش آمد تا آن کارهایی که تا به حال در زندگی اش انجام داده بود. گاهی اوقات مادرش از خود می پرسید چرا یک مرتبه لوئیزا آنقدر شیفته ماندن در محفل کوچک خویش کنار پله ها شده است اما خوشحال بود که آن بچه ی فراری تبدیل به چنین دختر آرام و خانه نشینی شده است. از مدت ها قبل لوئیزا جرأت پیدا کرد به داستان ها و شعرهایی که در میز تحریرش پنهان کرده بود اشاره نماید اما در نهایت درباره شان به مادرش گفت و وقتی خانم الکات آنها را خواند به لوئیزا توصیه کرد تا به نوشتن ادامه دهد. لوئیزا هم این کار را انجام داد و یکی از بهترین داستان سرایان آمریکا شد. او تعدادی کتاب نوشت و اگر با کتابخانه لولو شروع کنید می خواهید کتاب مردان کوچک،

زنان کوچک و تمام کتابهایی که «لوئیزا الکات» عزیز نوشته است را بخوانید. در ابتدا به لوئیزا مبلغ کمی برای نوشته هایش داده می شد و چون خانواده الکات فقیر بودند، او در مدرسه تدریس می کرد، دوزندگی انجام می داد، از کودکان مراقبت می کرد یا هر کاری انجام می داد تا راحتی کسانی که دوستشان دارد را فراهم آورد و همیشه هم این کارها را با لبخندی شاد انجام می داد. زمانیکه جنگ داخلی آغاز گشت، مشتاق کمک کردن شد و بنابراین به عنوان پرستار به یکی از بیمارستان های اتحادیه رفت. او به قدری سخت کار کرد که به شدت بیمار شد و پدرش به دنبالش رفت و او را به خانه آورد؛ یکی از کتاب هایش در مورد زندگی وی در بیمارستان است. خیلی زود پس از آنکه به خانه بازگشت کم کم کتاب هایش آنقدر به خوبی فروش رفت که برای اولین بار در زندگی اش مقدار زیادی پول بدست آورد. با این پول اجناس تجملی برای خانواده الکات خریداری شد و لوئیزا هم توانست به سفر برود. هیچ شکی نیست که حین سفر بسیار خوشحال شد چون پسران و دخترانی را در انگلستان، فرانسه و آلمان یافت که مشغول خواندن کتابهایی بودند که خود «لوئیزا می الکات» نوشته بود. بعدها در سن پنجاه سالگی جرأت سفر نمودن به مکان های جدید را پیدا کرد، درست مانند زمانیکه در صبح یک روز با کفش های سبز رنگ نوی خویش راهی کومون بوستون شد!

خشونت علیه زنان همیشه یک چشم کبود
و دندان شکسته و دماغ خونی نیست.
خشونت اضطرابی است که در جان زن است
که فکر میکند باید لاغرتر باشد، چاق تر
باشد، زیباتر باشد، خوشحال تر باشد،
سنگین تر باشد، خانه دار تر باشد، عاقل تر
باشد...

خشونت آن چیزی است که زن نیست و فکر
میکند باید باشد! خشونت آن نقابی است
که زن به صورتش میزند
تا خودش نباشد تا برای مرد کافی باشد....

تهمینه میلانی



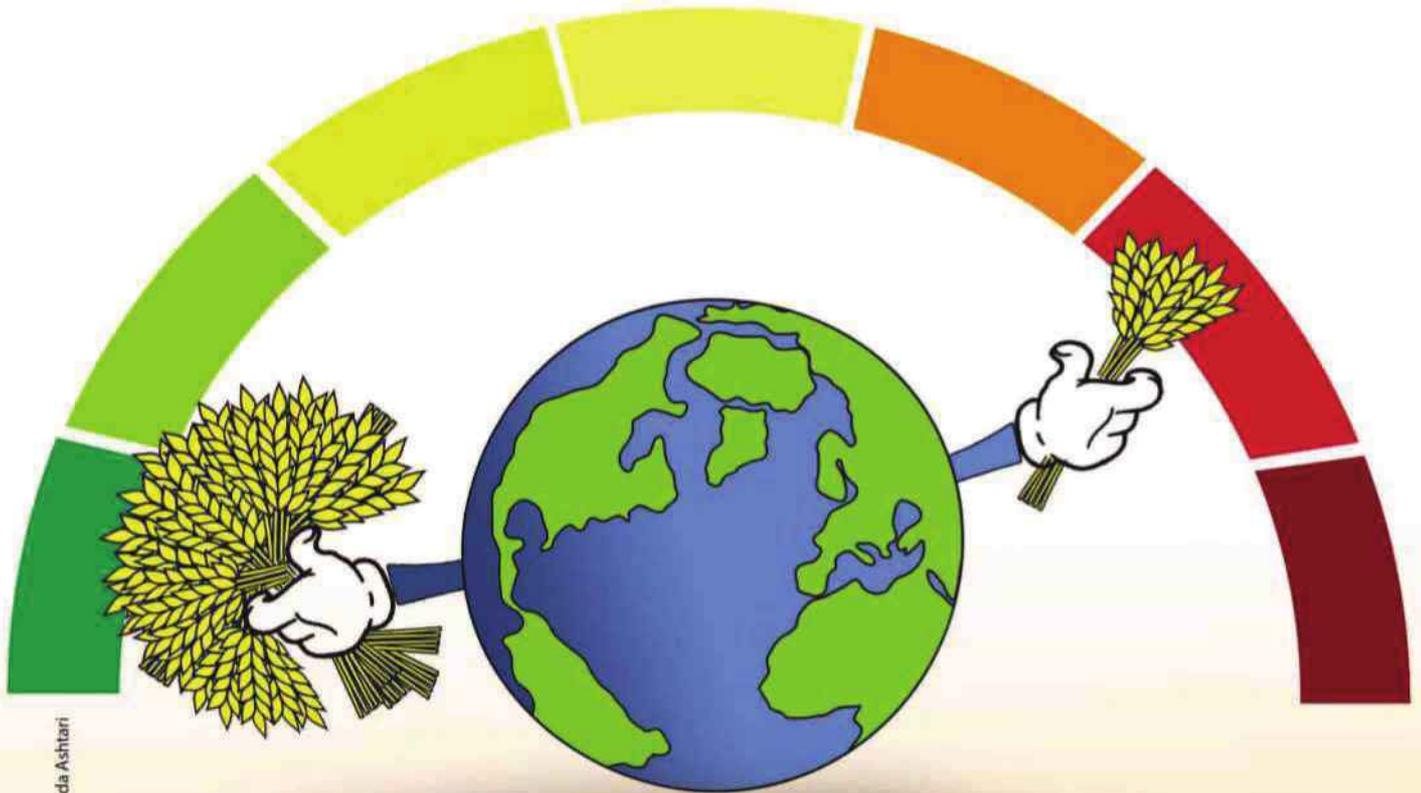
از یاد رفته

رفتیم و کس نگفت ز یاران که یار کو؟
آن رفته ی شکسته دل بی قرار کو؟
چون روزگار غم که رود رفته ایم و یار
حق بود اگر نگفت که آن روزگار کو؟
چون می روم به بستر خود می کشد خروش
هر ذره ی تنم به نیازی که یار کو؟
آرید خنجری که مرا سینه خسته شد
از بس که دل تپید که راه فرار کو؟
آن شعله ی نگاه پر از آرزو چه شد؟
وان بوسه های گرم فزون از شمار کو؟
آن سینه یی که جای سرم بود از چه نیست؟
آن دست شوق و آن نفس پُر شرار کو،
رو کرد نوبهار و به هر جا گلی شکفت
در من دلی که بشکفتد از نوبهار کو؟
گفتی که اختیار کنم ترک یاد او
خوش گفته ای ولیک بگو اختیار کو؟

سیمین بهبهانی



برنامه
جهانی غذا



WFP/Yalda Ashtari

در دنیا غذای کافی برای همه وجود دارد

اما مشکل اینجاست که بسیاری از مردم دنیا درآمد کافی برای تهیه غذا نداشته و یا به غذای مغذی و سالم دسترسی ندارند.
برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد بزرگترین آژانس بشردوستانه دنیا در مبارزه با گرسنگی در تلاش است تا با ارائه کمک های غذایی و همکاری با جوامع در هنگام بحران به بازسازی وضعیت معیشت آسیب دیدگان بپردازد.

با ما همراه شوید

بانک تجارت، بنام برنامه جهانی غذا

شماره کارت جهت واریز کمک های نقدی ۵۸۵۹ ۸۳۷۰ ۰۰۴۹ ۶۷۸۲

۲۲ ۸۶ ۳۴ ۹۹

wfpiran

هر روز

۶ کودک

مبتلا به سرطان

تحت حمایت محک
قرار می گیرند.

این یک حقیقت تلخ است؛ اما سال‌هاست با مشارکت شما حمایت از همه کودکان مبتلا به سرطان ایران با امید رسیدن به شیرینی سلامتی محقق شده است.

روش‌های حمایت از کودکان محک:

شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۹۹۵۰-۰۵۹۰

☎ ۰۲۱-۲۳۵۴۰ ☎ *۷۸۰ *۲۳۵۴۰#

از اینکه به پیام ما توجه می کنید، سپاسگزاریم.

تلفن بازدید از محک: ۰۲۱-۲۳۵۰۱۲۱۰



محک

مؤسسه خیریه حمایت از
کودکان مبتلا به سرطان

mahak-charity.org